

بهائیت

فصلنامه تخصصی
فرهنگی اجتماعی
در نقد بهائیت





طرح روی جلد مربوط به دلیل هازبند است.

بهائیتی

فصلنامه فرهنگی اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عبدالحسین فخاری
سرمدیر: مهدی حبیبی مدیر داخلی: مسعود منفرد
مدیر هنری: محمد گوگانی
صفحه‌آرایی: شیرین گوگانی ویراستار: محمدعلی معصومی
طراح جلد: الهام بخشی نقاش روی جلد: پیمان عبدالملکی
چاپ و صحافی: پنج رنگ، خیابان طالقانی، پ ۳۱۶

فصلنامه بهائی‌شناسی، از مقالات، تحقیقات و نظرات اساتید و محققان در موضوعات تخصصی مرتبط با بهائیت استقبال نموده و به انعکاس آنها با نام و مسئولیت نویسندگان خواهد پرداخت. دیدگاه‌های خود را با ما در میان بگذارید.

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری خیابان ابوذر کوچه ۱۲ پلاک ۱۳
تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

www.bahaimag.com

editor@bahaimag.ir



نام:

نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

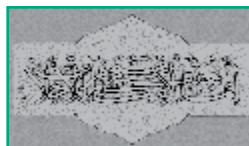
پست الکترونیکی:

نوع اشتراک:

قیمت:

اشتراک چهار شماره تهران و شهرستان ۱۲۰۰۰۰ تومان
اشتراک یک ساله برای دانشجویان و اعضای هیئت علمی ۱۰۰۰۰۰ تومان
برای مشترکین یک ساله، هزینه پست عادی در مبالغ فوق منظور گردیده است.
(با ارسال رایگان)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،
خیابان ابوذر، کوچه ۱۲، پلاک ۱۳، واحد ۱ تلفاکس: ۲۲۸۹۸۴۲۵
شماره حساب: ۵۳۹۴۴۵۱۶۹۰ - بانک ملت، شعبه پارک ساعی، عبدالحسین فخاری
لطفاً پس از پرداخت حق اشتراک رسید آن را به شماره نامبر فوق ارسال فرمایید.



جاودانه پیامبر، جاودانه آیین ۴

۵



۲۴

روی خط خبر ۱۰

بن بست بیت‌العدل در اقلان بهائیان ایران

نفوذ یا راهبرد

تبلیغ حتی از طریق خشونت

مصاحبه ۳۰

شعار وحدت



۵۲



۶۰

تشکیلات بهائی و منتقدان: قسمت هشتم ۵۶

بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی:

دیل هازبند

باب در محکمه (گزیده)

پژوهش ۱۳۴

خاتمیت جاوید پیامبر اسلام ﷺ

طاهره و باوربایی و بهائی



۱۸۶



۲۲۱

برگی از تاریخ ۲۰۶

بررسی روش‌شناسانه کتاب ایقان

جاودانه پیامبر، جاودانه آیین

سرمقاله

داشت که با راهنمایی پیامبران، برآورده می شد. حضرات موسی و عیسی، بر قوم بنی اسرائیل مبعوث شدند و پیامبران دیگر نیز بر مردم مناطقی دیگر؛ اما پیامبر ما برای تمام جهان برانگیخته شد، لذا شریعتی متناسب با نیازهای همه انسان‌ها در جغرافیای زمین و همه گستره تاریخ، ارائه فرمود. انسان‌ها هم به رتبه‌ای از درک رسیدند که توانستند احکام مربوط به نیازهای هر زمان را از منابع اصلی دین استنباط کنند، لذا ویژگی جاودانگی برای این دین و آن پیامبر، رقم خورد. عامل دیگر جاودانگی، تعیین خط امامت پس از رسالت بود که پس از پیامبر، اگرچه وحی پایان یافت اما رهبری الهی به پایان نرسید و توسط امامان معصوم به عنوان معلمان و پیشوایان امت ادامه یافت و زمین هرگز

یک روز استثنایی که تاریخ همواره به یاد خواهد داشت، روزی است که پیامبر خاتم پا به عرصه وجود گذاشت و بزرگ‌ترین هدیه الهی به بشریت ارائه شد. کسی که به گفته خالقش، خُلُقش عظیم بود^۱ و هرگز از هوی سخن نراند^۲ و جز بر محور وحی نگفت و نگشت و نزیست. او تنها فرستاده الهی بود که خاتم النبیین لقب گرفت^۳، یعنی تا دنیا برقرار است، پیامبریش جاودانه خواهد بود و دینش نیز کامل و جاودانه بوده و شریعتی پس از آن نخواهد آمد. چیست راز این جاودانگی؟

پیامبران برای هدایت انسان آمدند و انسان به لحاظ استعداد و ظرفیت فکری، در زمان‌های مختلف، نیازهای محدودی

۱. سوره قلم، آیه ۴

۲. سوره نجم، آیه ۳

۳. سوره احزاب، آیه ۴۰



این آیین سراسر مرهون شخص پیامبر است و تمامی دو میلیارد مسلمان امروز و میلیاردها مسلمان گذشته و آینده، وامدار فداکاری ها و سجایای اخلاقی اویند. یتیمی از قریش، با اخلاص بی مانند خود، به مرتبه ای نزد خدایش رسید که نام و یاد راه او را چنان در پهنه گیتی بلند و رفیع گردانید (ورفعنا لك ذكرك)^۳ که میلیاردها مسلمان در هر روز در پنج نماز فرض، کمینه نه بار بر او درود می فرستند و تلاش می کنند به سیره او تأسی نمایند. چرا بزرگ نباشد کسی که خدایش صفت عظیم را برای خلق و خویش به کار برده است و فرموده

۳. سورة شرح، آیه ۴

از حجت خدا خالی نخواهد بود. چنین است که با وحی و امامت - قرآن و عترت (ثقلین) که میراث پیامبر ﷺ است^۱ - سرنوشت هدایت مردم برای همه زمان ها رقم خورد. این پیامبر، آخرین پیامبر و این دین، آخرین دین خواهد بود. حلالش تا روز قیامت، حلال و حرامش تا روز قیامت، حرام است^۲ و ناسخی نخواهد داشت.

۱. این حدیث به تعداد زیادی نقل شده است، از جمله: کتاب سلیم بن قیس الهملائی، ج ۲، ص ۶۴۷ و ص ۷۹۲؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۴۱۳ و ۴۱۴، احادیث ۳ تا ۶
۲. این حدیث نیز مدارک زیادی دارد، از جمله: المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۰؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۲؛ کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۱۹۷.

تکمیل این نوع اخلاق بود (بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)². تاریخ، فقط گوشه‌ای از بزرگواری‌ها و کرامت‌های اخلاقی او را ثبت نموده است:

هرگاه به مجلسی وارد می‌شد، در نزدیک‌ترین جای خالی می‌نشست. جلسات او با اصحاب، بی‌آلایش و حلقه‌وار بود، به گونه‌ای که اگر کسی از بیرون وارد می‌شد، پیامبر را نمی‌شناخت. اجازه نمی‌داد کسی پیش پایش بایستد و هرگز پای خود را نزد اصحاب دراز نمی‌کرد. وقتی در حضور فردی می‌نشست، تا قبل از رفتن او لباس و زینت خود را از تن خارج نمی‌کرد. با غنی و فقیر یکسان مصافحه می‌کرد و دست خود را نمی‌کشید تا آن شخص دست خود را بکشد. بارزترین صفت پسندیده او، آراستگی ظاهری و نظافت او بود؛ نه تنها برای خانواده که برای اصحاب و مردم نیز خود را می‌آراست. قبل از بیرون آمدن از منزل به آینه یا آب نگاه می‌کرد و موی سر را شانه می‌زد. هزینة عطریات او بیشتر از خوراکش بود. همواره خوش‌رو بود و

۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

«إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»¹، آیا ما توان وصف چنین شخصیت با عظمتی را داریم؟! پیامبری که آن اندازه بر هدایت مردم اصرار داشت که می‌خواست جان خود را در این راه فدا کند، تا آنجا که خدای بزرگ به او فرمود: «شاید تواز اینکه مشرکان ایمان نمی‌آورند، می‌خواهی خود را به هلاکت افکنی» (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)²؛ یا «شاید از این اندوه که آنان به این سخن ایمان نمی‌آورند، می‌خواهی خود را هلاک نمایی؟» (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا)³ و در جای دیگر از او می‌خواهد این قدر از گمراهی مردم حسرت و اندوه نخورد که جانش را از دست بدهد (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ)⁴. مهربانی به مردم و حرص بر هدایت و خوشبختی و سعادت آن‌ها، با گوشت و پوست او عجین شده بود. تجلی این مهربانی در اخلاق و رفتار او مشهود بود و اصولاً برانگختگی او به رسالت برای

۱. سوره قلم، آیه ۴

۲. سوره شعراء، آیه ۳

۳. سوره كهف، آیه ۶

۴. سوره فاطر، آیه ۸



بدون اینکه بخندد، تبسمی بر لب داشت. همچون خادمان در کنار سفره می‌نشست و برخلاف سیره متکبران و پادشاهان، هنگام تناول طعام به چیزی تکیه نمی‌زد، بلکه روی زمین یا فرش می‌نشست.

این سیره و اخلاق، در جذب مردم به سوی آیین چنان مؤثر افتاد که خدایش فرمود: «به برکت رحمت الهی با آنان نرم خوشدلی و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند؛ پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد»^۱.

تاریخ، رویداد دیگری را نیز در همین روز تولد پیامبر رحمت، ثبت کرده است و آن تولد مبارک اثر فرزندی از دودمان اوست که صادق لقب یافت و شریعت و معارف الهی را تبیین و ترویج کرد. چنانکه گفته شد راز جاودانگی دین پیامبر، قرآن به عنوان معجزه جاوید و امامت به عنوان تداوم پیشوایی دینی، برای توضیح و تبیین و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

پاسخ‌گویی به سؤالات و نیازهای زمان‌های بعد بود. دوازده نور پاک در قالب دوازده امام از خانواده او زمام رهبری یافتند تا جاودانگی را تحقق بخشند. از میان آن امامان، ششمین امام، به دلیل شرایط زمان، نقشی عظیم یافت. او آن‌چنان فرهنگ شیعه و مذهب اهل‌البیت علیهم‌السلام را تبیین و تعلیم و ترویج نمود که رئیس و بنیان‌گذار مذهب گشت و تشیع را مذهب جعفری نامیدند. امام جعفر بن محمد ملقب به صادق آل محمد علیهم‌السلام (۸۳-۱۴۸)، ششمین امام منصوب، مدت ۳۴ سال پرچم امامت را بردوش داشت و در حساس‌ترین دوره که روزگار ضعف حکومت اموی بود، نهضت علمی را که از زمان پدر آغاز شده بود، ادامه و گسترش داد. دشمنی‌ها و مزاحمت‌های پنج خلیفه اموی و دو خلیفه عباسی هم‌زمان ایشان همواره ادامه داشت. ایشان در جدال امویان و عباسیان بر سر حکومت دخالت نکرد و درخواست‌های ابومسلم خراسانی و ابوسلمه را برای برعهده گرفتن خلافت رد کرد و در قیام عموییش زید بن علی نیز شرکت نکرد و شیعیان را نیز از قیام پرهیز



توسط چهار وکیل و نایب خاص انجام می‌شد و با آغاز غیبت کبری پایان یافت. ابتکار دیگر امام علیه السلام، تربیت جوانان برای مرزبانی از امامت و بنیادهای دینی بود. برای نمونه، هشام بن حکم را می‌توان نام برد که او را برای مناظره با مبلغان افکار انحرافی می‌فرستادند و سپس در حضور دیگر شاگردان می‌خواستند که گزارش مناظره را ارائه کند؛ آنگاه تشویقش می‌فرمودند که تفصیل آن در کتاب الحجة اصول کافی آمده است. از امام علیه السلام نیز در متون حدیثی، مناظرات و گفت‌وگوهایی با متکلمان مذاهب دیگر و نیز برخی از منکران در موضوعات مختلف چون وجود خدا، حدوث عالم، ردّ قیاس در احکام فقهی و ... گزارش شده است. در برخی از مناظرات، شاگردان امام صادق علیه السلام در حضور ایشان در زمینه‌ای که تخصص داشتند، با دیگران مناظره می‌کردند. در این جلسات امام صادق علیه السلام بر مناظره نظارت کرده و گاه خود نیز وارد بحث می‌شدند. برای مثال در گفت‌وگوبا عالمی اهل شام که خود درخواست مناظره با شاگردان امام علیه السلام?

داد و فرمود قیام به نتیجه نمی‌رسد و چنان شد که ایشان فرموده بود. امام علیه السلام از این موقعیت که آنان سرگرم رسیدن به قدرت بودند، برای نهضت علمی بهره‌ها برد و حدود ۴۰۰۰ راوی و محدث و فقیه تربیت نمود، به طوری که بیشترین روایات معارفی و فقهی و اخلاقی در فرهنگ ما، از ایشان است. سرانجام، منصور دوانیقی حاکم خونریز عباسی، ایشان را مسموم کرد و به شهادت رساند.

یکی از ابتکارهای امام علیه السلام ایجاد سازمان وکالت بود. از آنجاکه شیعیان در مناطق مختلف پراکنده بودند و ارتباط با آنها به دلیل فشارهای سیاسی دشوار بود، امام علیه السلام مجموعه‌ای از نمایندگان را در نقاط گوناگون تعیین کرد که از آن با نام سازمان وکالت یاد می‌شود. این سازمان وظایفی چون رسیدگی به مشکلات و پاسخ‌گویی به سؤالات دینی و ارتباط میان امام علیه السلام و شیعیان و دریافت هدایا و وجوه شرعی را برعهده داشت. سازمان وکالت در زمان امامان بعد گسترش یافت و در غیبت صغرای امام زمان علیه السلام

عَلَيْهِ السَّلَام
وَعَلَى آئِهِمْ
وَسَلَامٌ

را داشت، از هشام بن سالم خواستند با او گفت‌وگو کند. همچنین از فردی که قصد مناظره با ایشان را داشت، خواستند تا در هر

زمینه‌ای که می‌خواهد، ابتدا با شاگردانشان گفت‌وگو کند و در صورت غلبه بر آن‌ها با خود امام مناظره کند. آن فرد در موضوع قرآن با حمران بن اعین، در ادبیات عربی با ابان بن تغلب، در فقه با زراره، در کلام با مؤمن طاق و هشام بن سالم مناظره کرد و مغلوب شد.

شیخ طوسی در رجال خود حدود ۳۲۰۰ راوی حدیث از امام صادق علیه السلام را نام برده است. شیخ مفید در کتاب ارشاد، شمار راویان از ایشان را به چهارهزار نفر می‌رساند. بیشتر نویسندگان اصول اربعه‌ا

میں (اصول چهارصدگانه شیعه)، شاگردان امام صادق علیه السلام بوده‌اند. در مقایسه با دیگر ائمه، ایشان بیشترین شاگرد را از میان اصحاب اجماع داشته‌اند که مورد اعتمادترین روایان ائمه هستند، کسانی همچون زراره، ابوبصیر، حماد بن عیسی، ابن مسکان، هشام بن سالم و هشام بن حکم، ابن بکیر،

ابن سنان، ابان بن عثمان و... مشهور است که جابر بن حیان دانشمند شیمی نیز از شاگردان امام بوده است.

امام صادق علیه السلام علاوه بر مرتبت علمی، در زهد و عبادت و رسیدگی به مستمندان، سرآمد عصر خود بودند. در روایاتی از انفاق‌های پنهانی ایشان سخن گفته‌اند که شب‌ها ناشناس غذا و پول به خانه تهیدستان می‌رساندند. ابوجعفر خثعمی گوید امام صادق علیه السلام کیسه پولی را به او داد و از او خواست آن را به فردی از بنی هاشم بدهد و نگوید که چه کسی آن را فرستاده است. هنگامی که آن فرد پول را گرفت، برای فرستنده آن دعا کرد و از امام صادق علیه السلام گله کرد که به او رسیدگی نمی‌کنند!

این روز به یادماندنی از صفحه خاطرات هیچ مسلمانی فراموش نخواهد شد و شعاع انوار دو مولود مبارکش همواره زندگی انسان‌های حق‌جورا نورانی خواهد نمود.



روی خط خبر

بن بست بیت‌العدل در افق بھائیان ایران در پیام دوم آبان نودوہشت

دریافت کرده است و می‌کوشد با تحریک بھائیان ایران، به هر شکل ممکن، این خواستہ خود را عملی سازد.

در این نوشتار، تلاش می‌کنیم با بازخوانی این پیام، تحلیلی از وضعیت تبلیغی بھائیان ایران و نگاه بیت‌العدل به آنان داشته باشیم.

۱. نخستین نکته‌ای که در مورد جشن‌های دوہست سالہ تولد باب در ایران به عنوان یک کشور اسلامی و شیعی باید مورد توجه قرار گیرد، ہم‌زمانی این جشن‌ها با ایام عزاداری شیعیان در اربعین حسینی و دہہ آخر ماه صفر و شہادت پیامبر اکرم ﷺ و امام حسن مجتبی و امام رضا علیہ السلام بود. این برای مردمی با ترکیب جمعیتی ایران قابل قبول نبود کہ دقیقاً در شرایطی کہ

رہبری تشکیلات بھائی در دوم آبان ماه ۱۳۹۸ در پیامی سه‌صفحہ‌ای خطاب به بھائیان ایران، از آنان خواست در برگزاری جشن‌های دوہست سالہ تولد باب کوتاه نیایند و به هر شکل ممکن، آن را برگزار کنند. بیت‌العدل، پیش‌تر و با آغاز ماه اکتبر، با پیامی «خطاب به آنان کہ برای بزرگداشت مبشر بامدادی نوین گرد آمده‌اند» به ترغیب و تشویق بھائیان دنیا برای برگزاری باشکوه و سازمان‌یافتہ جشن‌های میلاد باب پرداختہ بود. ارسال پیامی جداگانہ و اختصاصی برای بھائیان ساکن در ایران با همان موضوع و تنها به فاصلہ کمتر از یک ماه از پیام قبل، نشان می‌دهد کہ بیت‌العدل دربارہ برگزاری این جشن‌ها در ایران اخبار ناامیدکنندہ‌ای





۲. مسأله مهم دیگر آن بود که جامعه شیعی و اسلامی ایران، نسبت به مسأله مهدویت و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف به عنوان موعود آیین اسلام بسیار حساس است. بهائیان در تبلیغات جهانی خود همواره می‌کوشند که باب را به عنوان موعود اسلام و مبشر بهاء الله جلوه دهند و از او، چهره‌ای اصلاحگر و مخالف با تحجر و خشونت به نمایش بگذارند. این درحالی است که به باور مردم مسلمان ایران، باب هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگاه مهدی موعود و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را به خود اختصاص دهد، چراکه موعود دیانت اسلام می‌باید در برقراری حکومت جهانی الهی بر مبنای توحید و عدالت، موفق شود؛ اما باب، هیچ‌یک از نشانه‌های مهدی را نداشت و جنبش او، نه تنها فایده‌ای برای مردم ایران و از بین بردن بساط ظلم و جور نداشته، بلکه با تحمیل هزینه‌های مادی و معنوی فراوان بر ملت مقاوم ایران، بر رفتاری‌ها و مشکلات آنان افزوده است.

۳. برپایی جشن برای سالگرد تولد فردی چون باب، که ایرانیان او را در زمره

جمعیتی میلیونی برای بزرگداشت اربعین به عراق سفر کرده بودند و ده روز بعد، جمعیتی مشابه عازم مشهد مقدس برای برگزاری مراسم سوگواری شهادت امام رضا علیه السلام بودند، عده‌ای قلیل بخواهند با برگزاری جشن و پایکوبی و شادمانی، به هنجارهای اجتماعی و دینی اکثریت جامعه بی‌احترامی کنند و با دهن‌کجی نسبت به عواطف پاک مردم مسلمان، زمینه اختلافات اجتماعی را فراهم آورند.

بیت‌العدل اما، اصرار داشت که جشن‌ها در ایران به هر شکل ممکن و در تاریخ معین، یعنی ۲۸ تا ۳۰ اکتبر ۲۰۱۹، مطابق با ۲۸ تا ۳۰ صفر المظفر ۱۴۴۱، برگزار شود. بهائیان ایران می‌دانستند که برگزاری این جشن‌ها ممکن است هزینه‌های سنگین و البته غیرضروری اجتماعی بر آنان تحمیل کند. این درحالی بود که ظاهراً نهادهای امنیتی کشور نیز هوشمندانه، با تذکر به برخی بهائیان هر منطقه، نسبت به برگزاری این جشن‌ها هشدار داده بودند؛ مسأله‌ای که بهائیان ایران در شبکه‌های اجتماعی و به صورت غیررسمی، اعلام کردند.

بسیاری از بهائیان ایران به خوبی به این امر واقف بودند و می دانستند که عشق و محبت مردم ایران به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم چنان است که تاب برگزاری چنین جشن‌هایی را ندارند و برگزاری آن، می‌تواند موجب عکس‌العمل‌های اجتماعی گردد. به همین دلیل به نظر می‌رسید، بهائیان ایران پذیرفته باشند که از این جشن‌ها عبور کنند و به تنش‌های اجتماعی دامن نزنند. مسأله‌ای که به هیچ‌وجه مطلوب بیت‌العدل نبود.

۴. مسأله بعدی بهائیان ایران که آنان را از تلاش برای برگزاری جشن‌های دویست‌ساله میلاد باب منصرف می‌ساخت، آن بود که باب به دلیل ایجاد شورش و جنگ‌های داخلی خانمان‌سوز، در ایران خوشنام نیست؛ به‌ویژه آنکه قهرمان ملی ایرانیان و بزرگ‌مرد تاریخ ایران زمین، مرحوم امیرکبیر، به دلیل همین شورش‌ها، او را اعدام کرده است. بهائیان در صورت برگزاری جشن‌های دویست‌ساله باب در ایران، با این پرسش محتوم مواجه می‌شدند که چه کسی باب را کشت؟ همین که امضای

متمهدیان (مهدی نمایان) می‌شمزند، توهینی دیگر به باورهای دینی عموم جامعه تلقی می‌شود؛ به‌ویژه آنکه ایرانیان - که به خوبی فارسی می‌دانند و با زبان عربی نیز آشنایی دارند - می‌توانستند با مراجعه به آثار باب، اعترافات متعدد او نسبت به وجود مقدس حضرت حجت‌بن‌الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الیوم را به عیان ببینند و تناقض‌گویی‌های باب در ادعاهای متعدد خود را دریابند. این مسأله‌ای است که در مورد سایر بهائیان جهان و جوامع مادر پیرامونی آنان صدق نمی‌کند، چراکه در جوامع خارج از ایران، بهائیان و دیگر افراد تحت تبلیغ احتمالی، هیچ‌گاه نسبت به اصل آثار باب، اطلاعی نداشته‌اند و فقط مطالبی را در مورد باب می‌دانند که بیت‌العدل اراده کرده باشد. بیت‌العدل نیز همواره کوشیده است با به حاشیه راندن کتاب‌های اصلی باب، حقایق زندگی او را از چشمان مردم جهان دور نگه دارد. نشان به آن نشان که هیچ‌یک از آثار باب به‌ویژه تفاسیر او بر قرآن کریم را به شکل کامل در اختیار مردم دنیا و حتی بهائیان جهان قرار نمی‌دهد.





تشکیلات بهائی، ایران مهد امرالله و سرزمین طلوع آیین بابی و بهائی است و باب و بهاءالله، ایرانی بودند. مسأله‌ای که در مقدمه پیام بیت‌العدل کاملاً به چشم می‌آید، آنجا که می‌نویسد: «اگرچه تاکنون پیام این مشتاقان را خطاب به همه آنان که در سراسر دنیا در بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد حضرت اعلی شریکند، ملاحظه نموده‌اید، ولی مغتنم دانستیم هم‌وطنان حضرتش را نیز مخاطب قرار دهیم و موهبتی را که به آن مفتخرید، یادآور شویم، چه که آن آفتاب حقیقت سپیده‌اش

فردی مانند میرزاتقی‌خان امیرنظام، بر حکم اعدام باب وجود دارد، نشان می‌دهد که باب، عنصری اصلاح‌گرو مطلوب نبوده و خودبه‌خود باعث محکوم بودن بهائیان و جشن‌های میلاد باب بود.

بی‌گمان بسیاری از بهائیان ایران مایل نبودند در برابر این پرسش‌ها قرار بگیرند و چاره کار، عدم برگزاری جشن‌های دویستمین سال تولد باب در ایران بود. اما همه این دلایل برای عدم برگزاری جشن‌های میلاد باب در ایران، بیت‌العدل را راضی نمی‌کرد، چراکه به باور رهبری

در شهر شیراز پدیدار گشت تا عالم را وعده روشنایی جدید دهد و صبحش نخست آن سرزمین را منقلب کرد تا جهان را آماده ظهور حضرت بهاء الله کند.»

۵. بیت العدل در آخرین بند این پیام کوشید بهائیان ایران را به برگزاری این جشن‌ها، همگام با بهائیان سایر کشورها ترغیب کند، آنجا که نوشت: «حال ای عزیزان، در این برهه از زمان، که پیروان اسم اعظم در تمام نقاط جهان، دوستان و آشنایان و همسایگان و همکاران و همفکران را جملگی به جشن‌های دو میلاد خجسته فرا می‌خوانند و آنان را دعوت به تفکر در معانی فرخنده سالگرد مبشر و منادی این دو نور پر نور می‌نمایند، به راستی بدانید که برای ایرانیان، اهمیت و میمنت این عید دوصد برابر است. همگان را اطمینان دهید که هنگام تحقق وعود حتمیه آن دو مطلع نور فرا خواهد رسید، آشوب دنیا التیام یابد و صلح و آشتی دائمی بین اهل عالم جلوه نماید و وحدت نوع انسان رخ بگشاید.»

توجه به این بند، نشان‌دهنده مطالب بسیاری است. در نخستین گام، تمام کسانی که می‌توانند تحت تبلیغ قرار گیرند، به بهائیان معرفی شده‌اند؛ تمام دوستان، آشنایان، همسایگان، همکاران، همفکران. دوم آنکه بیت العدل تلاش کرده تا از طرف تمام ایرانیان سخن بگوید و ظهور باب و بهاء الله را برای آنان مهم جلوه دهد، حال آنکه بیت العدل اساساً چنین نمایندگی از مردم ایران نداشته و حق ندارد برای عواطف و صلاح تمام مردم ایران تعیین تکلیف کند!

سومین نکته آن است که براساس این جمله، بهائیان از نظر تشکیلاتی موظفند با مردم سخن بگویند و به آنان اطمینان دهند که وعده‌های باب و بهاء الله محقق خواهد شد. این جمله به معنای دستور صریح برای تبلیغ است. ضمن آنکه تلاش کرده تا صلح و آرامش جهان را وعده باب و بهاء الله معرفی کند. حال آنکه این وعده، وعده تمام ادیان الهی است که رهبری تشکیلات بهائی قصد دارد آن را برای خود مصادره کند. درعین حال، جای این





پرسش اساسی از بیت‌العدل باقی است که چگونه بعد از صدو هفتاد سال از ظهور منجی و موعود دیانت اسلام، نه تنها صلح و آرامش و عدالت در جهان برقرار نشده، که جنگ و غارت و بی‌عدالتی هر روز گسترش یافته است؟ اینکه

بیت‌العدل تلاش کرده تا از طرف تمام ایرانیان سخن بگوید و ظهور باب و بهاء‌الله را برای آنان مهم جلوه دهد، حال آنکه بیت‌العدل اساساً چنین نمایندگی از مردم ایران نداشته و حق ندارد برای عواطفش و صلاح تمام مردم ایران تعیین تکلیف کند!

بیت‌العدل مأموریت منجی و موعود را به عنوان بشارت او تلقی می‌کند، از چشم ناظران آگاه پنهان نمی‌ماند. باب اگر موعود اسلام است، قرار بوده عدالت را برقرار کند، نه آنکه وعده آن را به مردم بدهد. وعده برقراری عدالت را بسیار پیش‌تر از او، پیامبران راستین به مردم داده بودند و

منجی موعود و قائم عجل الله فرجه الشریح در نظر مردم، برقرارکننده عدل و قسط است و نه مبشر آن! این فرازی روبه‌جلو برای پاسخ ندادن به پرسش پیش‌گفته است.

۶. نکته بسیار مهم دیگر این پیام، توجه دادن بهائیان به این نکته است که اطرافیان و پیروان اولیه باب، همگی از

جوانان بوده‌اند: «یکی از ویژگی‌های بارز امر حضرت اعلی، نقش برجسته جوانان است که به‌صورتی شگفت‌انگیز، پیش‌تاز و پیش‌ساز شدند و درکی عمیق از مقتضیات عصر جدید نشان دادند و به همگان درس همت و

شهامت آموختند... در ایران نیز نورچشمان ما علی‌رغم تضییقات بی‌شمار با دل‌های پاک و عاری از هر کینه و عناد، قهرمانانه قائم به ادای وظایف روحانی و کسب معارف و علوم و فنون و امرار معاش و تأسیس خانواده‌اند، شالوده جامعه آینده را بر پایه‌های استوار ایمان بنیان

نهاده‌اند و خدمت به اهل ارض را محور اصلی زندگی خود قرار داده‌اند». درباره چرایی بیان این نکته در این پیام، سخن بسیار است. خلاصه آنکه رهبری تشکیلات بهائی در یافته است که باید با تعریف و تمجید و لطایف‌الحیل بسیار، نسل جدید بهائیان ایران را وادار به تبعیت تشکیلاتی کند.

۷. نسل جدید بهائیان ایران، تمایلی ندارند راه پدران و مادران خود را در تقابل و لجبازی با نظام سیاسی حاکم و نظام اجتماعی و فرهنگی ایرانیان ادامه دهند؛ تنها راهی که بیت‌العدل، سال‌هاست پیش پای آنان گذاشته است. بسیاری از جوانان بهائی ایران دریافته‌اند که نتیجه این تقابل، محرومیت از حضور در جامعه است و این وضعیت باعث انزوای آنان شده و آنان را از بسیاری از حقوق اجتماعی‌شان محروم کرده است.

در کشوری مانند فلسطین اشغالی، به نام بیت‌العدل و همچنین اصرار بر تبلیغ علیه اسلام و باور شیعی.

نسل جدید بهائیان ایران، آینده خود را در خارج از ایران جست‌وجو می‌کند و بخش مهمی از جمعیت جوان بهائی از ایران مهاجرت کرده‌اند و میانگین سنی جامعه بهائی ایران بسیار پیر و سالمند محسوب می‌شود. در عین حال، جوانانی که تصمیم بر ماندن و زندگی کردن در وطن خویش داشته باشند، برای گذراندن

خلاصه آنکه رهبری تشکیلات بهائی دریافته است که باید با تعریف و تمجید و لطایف‌الحیل بسیار، نسل جدید بهائیان ایران را وادار به تبعیت تشکیلاتی کند. نسل جدید بهائیان ایران، تمایلی ندارند راه پدران و مادران خود را در تقابل و لجبازی با نظام سیاسی حاکم و نظام اجتماعی و فرهنگی ایرانیان ادامه دهند؛ تنها راهی که بیت‌العدل، سال‌هاست پیش پای آنان گذاشته است.

زندگی به شکل مطلوب، لازم است خود را از قیودی که بیت‌العدل بردست و پای جامعه بهائی ایران بسته است، رها کنند تا بتوانند وارد تعامل با جامعه شوند. و گفت‌وگو با بهائیان شود و حقوق اساسی آنان را رعایت کند و از همین رهگذر، آنان تا با باورهای نادرست خود مواجه کنند؛ اما

در اینجا سخن در میزان موجه بودن یا نبودن این محرومیت‌ها نیست و نگارنده نیز معتقد است که



لذا تبعیت تشکیلاتی جوانان بهائی مجامع بین‌المللی از حیث حقوق بشر از بیت‌العدل، به هیچ‌وجه مانند نسل محکوم کند.

پیشین نیست و این نسل مانند گذشته حاضر نیست وارد تبلیغ بهائیت شود و خود را به خطر اندازد.

این همان مسأله‌ای است که بیت‌العدل را نگران می‌کند.

زیرا سیاست بیت‌العدل در طول سال‌های پس از انقلاب اسلامی، تحریک بهائیان ایران برای زیرپا گذاشتن قوانین و تبلیغ علیه اسلام و تشیع و تحریک اکثریت جامعه بوده است. هرگاه هم که این تحریک باعث عکس‌العمل نظام جمهوری اسلامی یا نهادهای مردمی شده، بیت‌العدل، شادمان از این برخورد، مشغول

هوچی‌گری شده و مخالفان و منتقدان بهائیت را مشتی کج‌اندیش و متحجر خویش کند.

معرفی کرده و کوشیده است ایران را در

از این رو، بیت‌العدل در این پیام، کوشیده است تا جوانان را ترغیب به پرداخت هزینه برای پیشرفت بهائیت

در ایران کرده و بار دیگر آنان را سپر بلای

معرفی کرده و کوشیده است ایران را در

جوانانی که تصمیم بر ماندن و زندگی کردن در وطن خویش داشته باشند، برای گذراندن زندگی به شکل مطلوب، لازم است خود را از قیودی که بیت‌العدل بر دست و پای جامعه بهائی ایران بسته است، رها کنند تا بتوانند وارد تعامل با جامعه شوند. لذا تبعیت تشکیلاتی جوانان بهائی از بیت‌العدل، به هیچ‌وجه مانند نسل پیشین نیست و این نسل مانند گذشته حاضر نیست وارد تبلیغ بهائیت شود.



۸. عوض شدن جای مجرم و شاکی، و اسلحه بودند و طبیعی بود که هر دولتی بخش دیگری از آن چیزی است که بیت‌العدل تلاش کرده تا در این پیام به بهائیان ایران القاء کند. واقعیت آن است که در مواجهه پیروان باب با مردم مسلمان ایران، نخستین بار، بابی‌ها بودند که دست به خشونت آوردند و با ترور مرحوم شیخ محمدتقی برغانی قزوینی ملقب به شهید ثالث، آن هم در محراب نماز و عبادت، به ناحق باعث خونریزی شدند. مواجهه مردم و قوای دولتی بعد از آن با بابی‌ها آغاز شد و در کمتر از پنج سال، سه جنگ خونین داخلی بر مردم ایران تحمیل شد. بابی‌ها که

طبیعی بود که هر دولتی که بر سر کار باشد، با این پدیده مقابله کند. ترور و خشونت بابی‌ها حتی پس از اعدام باب ادامه یافت و آن‌ها کوشیدند ناصرالدین‌شاه قاجار را ترور کنند. تروری که ناموفق بود؛ اما باعث شد ناصرالدین‌شاه را به این تصمیم راهبردی برساند که نمی‌تواند با بیایان مماشات کند و باید بر آن‌ها سخت‌گیری نماید. هرچند که معلوم نیست سرکرده تیم ترور ناصرالدین‌شاه چه کسی بوده است، اما بعدها ازلی‌ها، میرزا حسین علی بهاء‌الله را به عنوان مغز متفکر این ترور نافرجام معرفی کردند.

در حال حاضر، بیت‌العدل ماجراهای خونین و خشونت باری را که پیروان باب بر ایران و ایرانی تحمیل کرده‌اند، دفاع بیایان از خویش در موارد محدود، بر شمرده و پیروان باب و بهاء‌الله را جماعتی مظلوم در می‌خواستند سعیدالعلماء مازندرانی را نیز مانند شهید ثالث به قتل برسانند، این بار با عکس‌العمل شدید اجتماعی و مردمی روبرو شدند. بابی‌ها به دنبال تغییر حکومت و اجرای خواسته‌های خود با زور



تاریخ ایران معرفی کرده است، درحالی که خشونت‌های بابیه علیه مردم ایران در عهد ناصری، تنها مورد از موارد جنایت پیروان باب و بهاء‌الله در ایران نبوده است. در دورهٔ دیکتاتوری پهلوی دوم، بهائیان بر بسیاری از شؤون سیاسی و اجتماعی ایران دست یافتند و با نفوذ در ساواک، عامل شکنجه و جنایت علیه مخالفان حکومت پهلوی بودند. لذا تعمیم تضيیقات علیه آنان بعد از انقلاب اسلامی، به کل تاریخ و نادیده انگاشتن جنایات بهائی‌ها در دورهٔ پهلوی که عامل اصلی عکس‌العمل انقلابیون علیه بهائیت پس از انقلاب بوده است، اقدامی فریبکارانه توسط اعضای بیت‌العدل است. بیت‌العدل در بخش مهمی از این پیام تلاش کرده است فعالیت منتقدان امر بهائی را یکسره زیر سؤال برده و آنان را در نظر بهائیان ایران خرد کند. بیت‌العدل در این پیام می‌نویسد: «متعصبین متنفذ، جملگی پرچم اعتراض برافراشتند و دولت مردان و مردم را ترغیب به ستم در ابعادی بی‌سابقه نمودند... مدتی ذکرش را در کشور زادگاهش منع

کردند و هنگامی که مؤثر واقع نشد، لب به لعن و دشنام گشودند و افسانه‌سرایی آغاز نمودند، تاریخ را تحریف کردند و حقایق را تکذیب.» به نظر می‌رسد جالب‌ترین بخش از پیام بیت‌العدل، همین بخش باشد. نهادی که خود بزرگ‌ترین عامل سانسور در میان بهائیت است و نمونه‌های بسیاری از تحریف کتب، ممانعت از چاپ، ممانعت از انتشار فایل‌های الکترونیکی منابع تاریخی بهائی و... را در کارنامه دارد، دیگران را متهم به تحریف تاریخ و توهین و ناسزای می‌کند.

گویی تاریخی از بهائیت مقدس است که تنها بیت‌العدل و تشکیلات حق دارند دربارهٔ آن سخن بگویند و دیگران اگر قرائت رسمی را نقد کنند، حتماً متعصب متنفذ هستند. سیاست نفرت‌پراکنی و انگ بهائی‌ستیزی زدن به منتقدان بهائیت، همواره از شگردهای تشکیلات بهائی و بیت‌العدل بوده که در عصر ارتباطات، حناپس دیگر رنگ ندارد.

بیت‌العدل در این بخش از پیام خود، در واقع، بار دیگر دیدگاه توتالیتر خود را به



امر بهائی، از ذهن پیروان خود پاک کند و میزان تأثیر انتقادات علمی و پژوهشی را بر بهائیان ایران کاهش دهد؛ شاید این یکی از ناجوانمردانه‌ترین روش‌های جنگ روانی است که باعث می‌شود، بهائیان ایران نخواهند سخن منتقدان را بشنوند و خود را حق مطلق بپندارند و تمام سعی و تلاش خود را بر استقامت برایمان خویش به‌کار برند و جرأت تشکیک نسبت به باورهای خود را نداشته باشند.

از سوی دیگر، تخریب فعالیت‌های فرهنگی جوانانی که با «انجام فعالیت‌های خودجوش و تمیز فرهنگی» به روشنگری نسبت به بهائیت اقدام می‌کنند، آخرین تیرترکش بیت‌العدل، برای حفظ جامعه بهائیان ایران است. فعالیت‌هایی که تنها براساس علاقه و احساس مسؤولیت دینی برای دفاع از حریم امامت و ولایت امام زمان عجل‌الله‌تعالی در جریان است. بهائی‌پژوهی مفتخر است که در گوشه‌ای از این فعالیت‌ها جای دارد و اکنون به عنوان یکی از مراجع علمی برای علاقه‌مندان به نقد و بررسی باور بهائی موردتوجه قرار گرفته

شکلی عریان به نمایش گذاشته است. بیت‌العدلی که جرأت ندارد فایل کامل کتاب تاریخ نبیل زرنندی را در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار دهد، بیت‌العدلی که اکثر آثار باب و بهاء‌الله را چاپ نکرده و الواح آن‌ها را سال‌هاست در محفظه‌هایی دربسته نگهداری کرده است، بیت‌العدلی که در برابر انتشار کتاب‌های بهائیان مانند کتاب «خاطرات سلمانی بهاء‌الله» ایستادگی کرده و حتی هزینه مالی خسارت ناشی از عدم چاپ و توزیع کتاب را پرداخت کرده است، دیگران را متهم به تحریف تاریخ می‌کند.

آنچه مسلم است، بزرگ‌ترین تحریف‌کننده تاریخ بهائیت و بزرگ‌ترین کتمان‌کننده منابع و آثار بهائی، خود بیت‌العدل است. این مسأله‌ای است که در میان فضای نقد بهائیت در ایران، در سال‌های گذشته، بارها موردتوجه قرار گرفته و حتی ابهامات زیادی در ذهن برخی بهائیان ایران ایجاد کرده است. بیت‌العدل در پیام دوم آبان نود و هشت، کوشیده است تا بار دیگر این ابهام را با بهائی‌ستیز دانستن منتقدان





پیشگیری از برخورد فرقه‌ای در ایران تشکر کرد. تلاشی توأم با عقلانیت که ابتدا با تذکر جدی به فعالان بهائی در امر تبلیغ آغاز شد و در ادامه، با برخورد متناسب با هنجارشکنان ادامه پیدا کرد. امروز که تعدادی از جشن‌های بهائیان که هم‌زمان با ایام اربعین و ایام عزاداری آخر ماه صفر توسط این نهادها رصد شده و برخی فعالان و حاضران در آن بازداشت شده‌اند، عذری برای شرکت‌کنندگان در جشن‌ها وجود ندارد، چراکه از پیش و بنا بر اعتراف خود بهائیان ایران، تذکرات لازم برای عدم برگزاری این جشن‌ها به آنان ابلاغ شده بود. انجام چنین فعالیت‌های حساب‌شده‌ای در آینده، می‌تواند از هنجارشکنی برخی بهائیان تشکیلاتی و همچنین بروز عکس‌العمل‌های احساسی توسط قاطبه مسلمانان علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام در برابر این توهین و بی‌احترامی جلوگیری کند. قانون باید فصل‌الخطاب انجام هر برخورد باشد و تذکر پیشین در برابر قانون‌شکنی، جای هرگونه عذر و بهانه را خواهد بست.

است. تداوم خالصانه فعالیت‌های این گروه‌ها - که عمدتاً از جوانان علاقه‌مند به اسلام و قرآن و مکتب تشیع تشکیل شده است - باعث خواهد شد تا به تدریج، تعداد بیشتری از بهائیان ایران و به تبع آنان، بهائیان دنیا با تعارض‌های درونی میان تعالیم باب و بهاء‌الله آشنا شوند و در برابر تمامیت‌خواهی بیت‌العدل نسبت به فکر و اندیشه خویش، احساس مسئولیت کنند و در برابر آن موضع‌گیری نمایند.

بهائی‌پژوهی همچنان به معجزه گفت‌وگو و روشنگری علمی معتقد است و از تمام بهائیان ایران و پژوهشگران و منتقدان دعوت می‌کند با حضور در مجاری تعریف‌شده و آزاد این مؤسسه، به گفت‌وگوهای علمی بپیوندند. گفت‌وگوهایی که در طول عمر چهارده‌ساله این مؤسسه، همواره به صورت آزاد در جریان بوده و پاسخ‌گویی و تبادل اندیشه و نظر، با سعه صدر و مدارا و احترام، نتایج مثبت خود را نشان داده است.

۹. در پایان این نوشتار لازم است از تلاش تمام نهادهای امنیتی و فرهنگی نظام برای

نفوذ یا راهبرد

در خبرها بود که دیوید راتشتاین^۱، به سمت دبیرکلی جامعه جهانی بهائی منصوب شده است. در کارنامه او آمده است که او سال‌ها برای ادارات دولتی و نیز ارتش آمریکا خدمت کرده است.

او فرزند یک آمریکایی به نام ناتان راتشتاین است که به ارتش آمریکا می‌پیوندد و در دورانی که در پایگاه ارتش آمریکا در اوکیناوا ژاپن خدمت می‌کرده است، بهائی می‌شود و بعد از آن چند کتاب در معرفی بهائیت می‌نویسد. دیوید راتشتاین هم به‌عنوان یک صاحب‌نظر در امور پزشکی، سال‌ها برای ادارات دولتی و نیز ارتش آمریکا خدمت کرده است. انتصاب چنین افرادی به مناصب تشکیلاتی بهایی، وقتی پیچیده‌تر می‌شود که می‌دانیم ده‌ها تن از بهائیان در دوره حکومت پهلوی در رده‌های بالای ارتش مشغول کار بودند و پزشک مخصوص شاه یعنی تیمسار عبدالکریم ایادی نیز بهایی بود و به گفته نزدیکان شاه از پرنفوذترین افراد در حکومت پهلوی بود و بسیاری از عزل و نصب‌ها به پیشنهاد او انجام می‌شد. همه این‌ها در شرایطی است که طبق نصوص بهایی، دخالت در سیاست و نیز ورود به ارتش و به دست گرفتن اسلحه حرام اعلام شده است! آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که حضور در حکومت‌ها و به دست گرفتن قدرت، یک راهبرد تشکیلات بهایی است که با شعار عدم دخالت در سیاست، نشانی معکوس داده می‌شود؟

1. David Rutstein



تبلیغ حتی از طریق خشونت



تبلیغ از مهم‌ترین راهبردهای تشکیلات بهائی است و در صدها قالب متفاوت، همچون تبلیغ فردی، تبلیغ رسانه‌ای، تبلیغ از طریق کارهای عام‌المنفعه و پروژه‌های اجتماعی، اقتصادی، تبلیغ کودکان از طریق تأسیس مهدکودک و مدرسه، تبلیغ از طریق تأسیس سمن‌های خیریه و محیط زیست و کودکان کار و... در کارنامه تبلیغی آن‌ها ثبت است؛ اما تازه‌ترین نوع تبلیغ، تبلیغ خشونت در مسابقات بزن - بزن تا شهرت است! در این مسابقات زنان و مردان نزار و کتک‌کاری می‌کنند و زنان توسط مردان یا بالعکس ضربه می‌خورند و زخمی می‌شوند تا برنده معلوم شود. این برنامه با هزینه تشکیلات بهائی و توسط گروهی از مبلغان شهیر بهائی، در کشور تایلند با تأسیس یک استارت‌آپ راه‌اندازی شده که ترکیبی است از نمایش تلویزیونی، ورزش‌های رزمی، بلاک چین و برنامه‌های شبه‌هالیوودی. فرزام کمال‌آبادی و ایمان مطلق آرانی دو تن از مبلغان مشهور بهایی، گردانندگان مالی و تبلیغی این حرکت هستند که مجموعه‌ای

با عنوان «نزار تا شهرت» راه‌اندازی کردند که هدف آن گردآوری ورزشکاران رشته‌های مختلف رزمی از سراسر دنیا و ارائه شوی تلویزیونی در قالب مبارزات واقعی خواهد بود. در این برنامه‌ها، زنان و مردان برای ارضای شهوت رسیدن به شهرت، طبق گفته وب‌سایت رسمی برنامه، بر اساس بزن - بزن و ارائه تجارتي مبتنی بر مشغول کردن افراد به خشونت و ترویج آن، به صورت بین‌المللی باهم مبارزه می‌کنند و بعد آقایان

FIGHT TO FAME

مذکور با قرار گرفتن در کنار زنان کتک خورده با افتخار عکس می‌گیرند! این در شرایطی است که همین آقایان و سایر مبلغان، در وبسایت‌های رسمی بهائیان و شبکه‌های اجتماعی، بهائیت را آیینی معرفی می‌نمایند که دم از صلح و آزادی و محبت و عرفان می‌زند! اما مبلغان آن‌ها برصندلی

هیأت مدیره یک استارت‌آپ گلادیاتوری جلوس می‌نمایند، یا با زن کتک خورده‌ای که پای چشمش در مبارزه زخم شده است، خودنمایی نموده و عکس سلفی می‌گیرند! آگاهان پیشنهاد می‌کنند برای ابتکار انواع روش‌های تبلیغی، به تشکیلات بهائی در رکوردهای گینس، جایزه داده شود.





آینه آیین

اگر ده‌ها مقاله تحقیقی نوشته شود که اهداف بهائیت رسیدن به يك حکومت جهانی بهائی است و این تشکیلات نام دین را مصادره نموده تا به سان يك حزب سیاسی، سازوکار رسیدن به قدرت و وصول به آن هدف را آسان‌تر دنبال کند، اثرش کمتر از نشان دادن نمونه‌های عملی در این زمینه است. نمونه‌هایی که انتسابشان به بهائیت قطعی و کارکردشان نیز کاملاً مبین اهداف سیاسی تشکیلات بهائی باشد.

یکی از این افراد که آینه تمام‌نمای این موضوع است، فردی است به نام



فرزام کمال‌آبادی که کارش تأمین مالی بیت‌العدل از طریق تجارت نفت و کالاهای استراتژیک و بانک‌های متعدد در چین و ده‌ها کشور دیگر از پاناما گرفته تا کشورهای عرب خلیج فارس است. همچنین ارتباطات موردنیاز بیت‌العدل با سازمان‌های دولتی و افراد اثرگذار و بانفوذ در حلقه‌های درونی دولتی را برقرار می‌کند. پس از افشای یازده میلیون سند مربوط به اسناد پاناما، از پشت پرده‌های شرکت‌های پوسته‌ای، پناهگاه‌های فرار از مالیات در خارج از مرز کشورها و دست‌کاری‌ها و فسادهای مالی جهان و

نامبرده چهرهٔ مرموز تشکیلات بهائی نام گرفته که انواع مأموریت‌ها شامل ملاقات با سران بعضی کشورها، حتی کودتاگران در افریقا تا بانکداران و سهامداران شرکت‌های بین‌المللی، تا دیدار با رؤسای جمهور و وزیران کشورها از جمله چین و حمایت مالی از رسانه‌ها و ایجاد استارت‌آپ‌های ورزشی و تفریحی در کشورهایی مثل تایلند و ده‌ها فعالیت دیگر در کارنامهٔ اوست و از قرار دادن این اخبار در پایگاه اطلاع‌رسانی خود هم، ابایی ندارد تا قدرت خود را به‌عنوان یک بازیگر جهانی بهائیت به رخ بکشد.

پول‌شویی‌های کلان، نام کمال‌آبادی هم به میان آمد که فرار مالیاتی دولتمردان فاسد و اشخاص متمول مشهور را به یقین تبدیل کرد؛ به طوری که افشای آن اسناد باعث استعفای یکی از رؤسای دولتی جهان هم شد.





شعارِ وحدت

مصاحبه با خانم ناهید وحدت شعار

سرکار خانم وحدت شعار، حق جوی حقیقت‌طلبی هستند که با پژوهش‌های مستمر به حقیقت رسیدند. با وجود تفاوت‌های عمیق، حتی تضاد آشکار، میان آنچه یافته بودند، با آنچه از کودکی دیده و آموخته بودند، حاضر شدند با آغوش باز حقیقت را بپذیرند. شاید بر زبان آوردن چنین جملاتی و نوشتن درباره‌ی چنین کار بزرگی چندان مشکل نباشد، اما زمانی عظمت این کار رخ می‌نماید که انسان بداند اگر بخواهد حقیقت را قبول کند، باید تعصب خویش را کنار بگذارد و محیطی را که در آن بزرگ شده و مطالبی را که از خانواده و نزدیکان خود فراگرفته است، ترک کند؛ روی‌گردانی خانواده و نزدیکان و دوستان خود را به جان بخرد، زخم‌زبان‌ها و بدزبان‌ها را از آنان بشنود و دم‌نزد و خلاصه با هزار مشکل مختلف با شجاعت روبه‌رو شود. آری، به قول حافظ: در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم‌منخور.

سرکار خانم وحدت شعار چون حقیقت را یافتند، آن را پذیرفتند و از آیین بهائی بازگشتند. سپس با عزمی استوار و تلاشی بسیار - با وجود محدودیت‌های گوناگون که دارند - تمامی توان خود را در طبق اخلاص گذاشتند تا دیگران را نیز با آن گنج حقیقی که یافته‌اند، آشنا کنند. ایشان در این راه نه تنها بدرفتاری‌ها و بدزبان‌های دور و نزدیک را تحمل کرده‌اند، بلکه سعی و کوشش برای بیدار کردن



جلسات، یک صندوق وسط میز می‌گذارند و کسانی که در جلسه شرکت می‌کنند، موقع پذیرایی باید حتماً پولی در صندوق بیندازند. ایشان در آنجا هم خیلی فعال بودند و گذشته از حقوق‌الله، اکثراً در مغازه‌شان (که با برادرشان شریک بودند) همیشه برای تشکیلات پول می‌گرفتند. تشکیلات به عناوین مختلف پول جمع می‌کند؛ و هیچ‌جا هم جواب‌گو نبودند که این پول‌ها کجا خرج می‌شود و صرف چه چیزی می‌شود. البته خودشان ظاهراً می‌گفتند ما این را برای افرادی که در فقر هستند و پولی ندارند، خرج می‌کنیم ولی این ظاهرش بود. یک کمک جزئی احیاناً می‌کردند ولی پول اصلی را برداشت می‌کردند و می‌فهمیدیم برای خرج امر و مبلغانی که با هواپیما از این کشور به آن کشور، از این شهر به آن شهر می‌آمدند، مصرف می‌کردند، یعنی خرج تبلیغ بهائیت می‌کردند و به اصطلاح این پول بیشتر خرج پیشرفت امر می‌شد. این نظر ما بود.

ب: موضوع لاتاری چه بود؟

و: علاوه بر این‌ها، یک برنامه لاتاری هم داشتند. چهار، پنج روز مانده به ماه روزه بهائیان که در ماه اسفند است - آن چهار، پنج روزه به عنوان ایام خاص - هر شب مراسم جشن داشتند، در آنجا شام می‌دادند و لاتاری می‌گذاشتند. یک وقت احیاناً موسیقی می‌گذاشتند. یادم است که در بعضی از شهرستان‌ها، در آنجا جمع می‌شدند و در شروع، بعد از اینکه مناجات می‌خواندند

دیگران را به تن‌آسایی و راحت‌طلبی مقدم داشته‌اند. ساعتی با ایشان گفت‌وگو کردیم و مناسب دیدیم خوانندگان محترم نشریه نیز با دیدگاه‌های ایشان آشنا شوند.

ب: از اینکه فرصت این گفت‌وگو را به ما دادید بسیار ممنونیم. خانم وحدت شعار، شما در سنین جوانی از یک خانواده کاملاً بهائی که پدرتان جایگاه ویژه‌ای در تشکیلات بهائی داشت، به تحقیق و پژوهش پرداختید و با علم و آگاهی از بهائیت به اسلام گرایش پیدا کردید. ابتدا تقاضا می‌کنیم خودتان را معرفی بفرمایید و جایگاه خانواده خود را در تشکیلات بهائی در شهر خودتان توضیح بفرمایید.

و: خیلی ممنون، متشکرم. بسم الله الرحمن الرحیم. من ناهید وحدت شعار هستم. پدر من در تشکیلات بهائی شهر گنبدکاووس خیلی فعال بود. ایشان در لجنه ضیافت همیشه عضو بودند. در همه ضیافت‌ها ناظم جلسه بودند و سه دوره تقریباً عضو محفل شدند. فعالیت‌های زیادی داشتند و همیشه سرگرم تشکیلات بودند. خیلی کتاب می‌گرفتند و کتابخانه‌شان از کتاب‌های امری پر بود. خیلی هم فعال بودند و در ضمن حقوق‌الله را خیلی رعایت می‌کردند، به طوری که هر سال می‌رفتند و ۱۹ درصد از درآمد خود را که به حقوق‌الله معروف است پرداخت می‌کردند. غیر از همه این‌ها باز هم در ضیافت‌ها برای تشکیلات بهائی پول جمع می‌کردند؛ چون معمولاً در

یک ورقه به دست همه می دادند و می گفتند شما چقدر پول می خواهید به امرکم کنید؟ همه باید در آن ورقه مقداری که می خواستند بنویسند. شام شان چلوکباب یا غذایی بود که خودشان می پختند (معمولاً خودشان تهیه می کردند و می پختند)، یا ساندویچی بود و بعد از شام برنامه لاتاری می گذاشتند. خیلی وقت ها من تعجب می کردم. یک آقای می رفت بالا می ایستاد. همه نشسته بودند روی زمین یا صندلی ها. می گفت این فرش را کی می خرد این قدر. یکی می گفت من مثلاً دو هزار تومان می خرم. بعد دیگری مثلاً می گفت سه هزار تومان. هرکه بیشتر... باهم رقابت می کردند. افراد بهائی که آنجا نشسته بودند، رقابت می کردند. هرکس بیشتر می گفت، این فرش را می خرید. یک موقعی من بچه بودم، می گفتم



خودش را به تشکیلات بهائی پردازد که نام این را گذاشته اند حقوق الله. یک شبیه سازی از بحث خمس و زکات در اسلام خواستند انجام دهند و بگویند که این هم یک دینی است که یک نوع مالیات مذهبی دارد و همه بهائیان موظفند که حقوق الله بدهند. علاوه بر این، صندوق هایی هم در جلسات می گذاشتند و حتی سرک می کشیدند که اگر کسی چیز اضافه تری دارد، با برنامه های دیگری مثل اخذ تبرعات بتوانند افراد را وادار بکنند که اموالی را به تشکیلات بهائی بپردازند.

ب: انگیزه تحقیق در شما برای اینکه راستی آزمایی بکنید چیزهایی را که در کلاس درس اخلاق به شما آموزش می دادند، از کی شروع شد و چه جرقه ای در ذهن شما زده شد؟ چه شد به این نتیجه رسیدید که به پژوهش بیشتری بپردازید و بعد نهایتاً بهائیت را کنار بگذارید؟

و: در درس اخلاق چیزی که از بچگی برای من سؤال بود، این بود که می گفتند ترک تعصبات و تقالید و تحری حقیقت و ترک موهومات و خرافات؛ لازم است ولی در کتاب ها به مسائل خرافی می پرداختند مثلاً می گفتند باب و انیس هم بند باب را باهم به طناب دار بستند و هفتصد و پنجاه گلوله به آن ها شلیک کردند،

بابا این فرد همه دارایی اش را داد! این قدر دارد؟ حتی چند نفر از خانم ها طایشان را درمی آوردند و می دادند. یعنی این ها از نظر مالی و پولی واقعاً بر تمام خانواده ها نظارت داشتند که کی چه دارد؟ آیا وارثی دارد یا ندارد؟ وضع مالی شان چطور است؟ حتی بعد از انقلاب افرادی را به

مثلاً به ما گفتند بهاء الله چون اظهار پیغمبری کرد، ایشان را بردند در سیاه چال تهران و چهار سال زنجیر به گردنش بود. بعد که به تاریخ مراجعه کردم دیدم که بهاء الله یکی از متهمان ترور ناصرالدین شاه بوده است. ایشان را برای همین گرفته و زندانی کرده. نه به خاطر اظهار پیغمبری.

خانۀ ما می فرستادند. من هنوز خانۀ مادر و پدرم بودم، که البته آن وقت برگشته بودم، ولی تا آن حد فاجعه را نمی دانستم. متوجه شدم که مسأله خیلی عمیق تر است. با وجودی که خودشان در تشکیلات بودند، هر ماه دو تا خانم می آمدند سر می زدند. مادر من ناراحت بود. به آن دو تا خواهر من، که بهائی بودند و دو آتشه، می گفت که

این ها برای چه می آیند؟ من هم مانده بودم که این ها برای چه می آیند؟ بعد فهمیدیم که این ها معمولاً می آیند در خانه ها سرک می کشند، که کی چه دارد؟ کی چه کار می کند؟ وضع مالیش چطور است؛ کما اینکه با خانواده ما هم همین کار را کردند.

ب: بحث حقوق الله را اشاره فرمودید. مخاطبان ما ممکن است با حقوق الله آشنا نباشند. توضیح بفرمایید.

و: یک مالیات مذهبی در بهائیت هست که هرکسی باید در سال نوزده درصد از درآمد

انگلیس در تماس بود و توطئه کشتن امیرکبیر را
او با هدایت انگلیسی‌ها عملی کرد.

من اگر در جلسات بهائی نبودم، نمی‌توانستم
این‌ها را بشناسم. من درس اخلاق رفته بودم
و مطالب آن‌ها را خوانده بودم. آدمم دانشگاه،
رشته‌ام تاریخ بود. دیدم این چیزهایی که در
درس اخلاق به ما گفتند، نادرست است. مثلاً
به ما گفتند بهاء‌الله چون اظهار پیغمبری کرد،
ایشان را بردند در سیاه چال تهران و چهار سال
زنجیر به گردنش بود. بعد که به تاریخ مراجعه
کردم دیدم که بهاء‌الله یکی از متهمان ترور
ناصرالدین شاه بوده است. ایشان را برای همین
گرفته و زندانی کرده. نه به خاطر اظهار پیغمبری
و خیلی از مسائل دیگر که اگر فرصت شد برای
شما یک به یک می‌گویم.

ب: همین مسائل باعث شد که شما شک
بکنید و بگویید تحقیق و پژوهش کنم؟

و: بله، واقعاً نمی‌آمدند حقیقت را بگویند.
این‌ها را پنهان می‌کردند. حتی این را خدمت
شما بگویم، در ضیافت نه تنها حقیقت دینی
خودشان را از مسلمانان پنهان می‌کنند،
بلکه در بین خود بهائی‌هایی هم که آنجا
هستند، قواعد و قانون‌شان را پنهان می‌کنند.
یادم است که بچه بودم می‌رفتیم ضیافت،
می‌گفتند مبادا در سیاست دخالت کنید،
هرکه در سیاست دخالت کند از ما نیست.
یک موردی که برای من خیلی عجیب بود، من

ولی تیر خورد به طناب دار و این‌ها زنده بیرون
آمدند!

ب: همان‌طور که در فیلم باب هم نشان دادند.
و: بله، زنده بیرون آمدند. و آن‌ها را در اطاق خود
دیدند! بعد این‌ها را دوباره بستند. بعد از کشتن
آن دو، دودی بلند شد و هوای تاریک شد و چنان باد
و توفان گرفت که همه راهشان را گم کرده بودند
و نتوانسته بودند بروند خانه‌هایشان. این چیزی
بود که در درس اخلاق به ما می‌گفتند! احساس
می‌کردم اینکه می‌گویند خرافات، خوب این
خرافه است و مغز بچه‌ها را شست و شو می‌دهند.
بعد آدمم به تاریخ مراجعه کردم و خیلی چیزها
در تاریخ برای من روشن شد.

مثلاً در درس اخلاق به ما می‌گفتند که باب
وقتی در کلاس درس سید کاظم رشتی مشغول
درس بود یک روز کنار پنجره نشسته بود و
آفتاب روی پاهای او تابیده بود، در همین موقع
سید کاظم رشتی گفت که امام زمان همین‌جا
نشسته است!! و شما خبر ندارید. این‌ها را
خیلی تأکید می‌کردند، ولی اصلاً از اینکه آن
امام زمان دستور داده اسلحه بخرد و حمله
کنید و بکشید و آن‌ها شورش کردند، چیزی
نمی‌گفتند. سه تا جنگ به دولت تحمیل
کردند و واقعاً امیرکبیر مجبور شد با این‌ها مبارزه
کند. البته در تاریخ این‌طور به نظر من رسید
که امیرکبیر را این بابی‌ها کشتند، یعنی مادر
ناصرالدین شاه، مهدعلیا، اصلاً با سفارت

ب: مخالفتی با شما نمی‌کردند؟

و: چون در آن زمان علناً با آن‌ها ارتباطی نداشتم، اتفاقی هم نیفتاد. آنجایی من از آن‌ها زده شدم که دیدم این‌ها دنبال قدرت و پول هستند. در وهله اول دیدم که من تاریخ این‌ها را خوانده‌ام و این دینی است که برحق نیست و تاریخ دروغین برایمان گفته بودند. در آن زمان گفتم هرکه اعتقادی دارد، عقیده دارد و دوست دارد خدایش را این جور پرستش کند. خانواده‌ام الحمدلله شاید به خاطر شرایطم به من گیر نمی‌دادند. مسائلی پیش آمد، قربان خدا بروم که می‌خواست این را ملکه ذهنم کند. اول گفتم این عقیده مذهبی است و دینشان است. بعد وقتی بیشتر مطالعه کردم، دیدم نخیر، کاملاً همه‌اش دروغ است. تا آنجا که می‌دانم بهاء‌الله اصلاً حق شهروندی انگلیس داشت، پاسپورت انگلیسی داشت، با فراماسون‌ها در بغداد او را دیده بودند. من گفتم کاری به این‌ها ندارم، هر دین و عقیده‌ای دارند برای خودشان است؛ ولی زمانی متوجه شدم که این‌ها اصلاً یک خطر امنیتی هستند، اصلاً دنبال سیاست هستند. تمام مسائل شخصی خانواده‌ها را چک می‌کنند؛ کی چقدر پول دارد؟ کی وارث دارد، کی ندارد؟ در مسائل شخصی مردم به‌طور وحشتناکی دخالت عجیبی دادند.

آن موقع ده دوازده سالم بود، قبل از انقلاب. می‌گفتند اگر می‌خواهید در یکی از ادارات استخدام بشوید، در ستون مذهب خط تیره بگذارید. بعد ما متوجه شدیم در دستگاه شاه چقدر بهائیان کار می‌کردند. اصلاً از نخست‌وزیر، هویدا بگیر تا دیگران. این‌ها را که نمی‌آیند بگویند. هژبریزدانی، پزشک شاه، رئیس دادگستری، ثابت پاسال که تلویزیون را آورده بود. اصلاً چقدر بهائیت در ایران نفوذ داشت که همه کارهای مهم مملکتی دور شاه را گرفته بودند؟!

ب: شما فرمودید که من متوجه شدم این شعار تحری حقیقت و ترک تعصبات، این شعار واقعی نیست. وقتی خود شما تحقیق کردید و با بعضی از بهائیان یا با تشکیلات مطرح کردید، عکس‌العمل آن‌ها چه بود؟

و: من با تشکیلات بهائیت مطرح نکردم. چون از آن‌ها دور بودم. من از بیست سالگی، دو سال که مدرسه شبانه‌روزی آمدم تحصیل کردم. بعد هم که دانشگاه تهران بودم. پدر و مادرم و خواهرم می‌رفتند ضیافت ولی من نمی‌رفتم و جدا شده بودم. پدر و مادرم در شهرستان بودند. یعنی شرایط خانوادگی من طوری شده بود که خوشبختانه برخوردی نداشتم. روزگار این جور رقم زده بود، بعد هم جدا شدیم و با خواهرم آمدیم اینجا.

ب: می‌شود برای نمونه یک مورد را بفرمایید؟
و: نمونه: بعد از انقلاب بود. برادر بنده شهرستان بودند. مادر و پدر من رفته بودند مسافرت. حالا حقیقتش، او خانمی را که دوستش بود، برده بود خانه و آن‌ها این را متوجه شده بودند. این پسر را شش ماه طرد اداری کردند و آبرویش را بردند. ببینید خصوصیات زندگی او را داشتند. این

یک نمونه‌اش بود. ترور شخصیت یکی از کارهای مهم بهائیت است. ترور شخصیت می‌کنند. فوری می‌آمدند و اسمش را می‌خواندند. طرد اداری و روحانی دارند، اسمش را در تمام ضیافت خواندند که این آقا این چنین است. آبرویش را بردند. یا مثلاً دخترخاله مادر من، پدرش خارج از کشور بود. مسلمان بود و داشت فوت می‌شد و او مجبور بود برود.

گفت محبت پدرم را داشتم. هنگام رفتن نوشته بود مسلمان و به همین دلیل او را طرد کرده بودند. البته این‌ها الآن هم بهائی هستند و این جور شست و شوی مغزی داده شده‌اند. یا به عمه من می‌گفتند، شما با شوهرت چرا در مدت تربص ارتباط داشتی؟ یک سال قبل از طلاق، تربص دارند که در آن زمان نباید باهم ارتباط داشته باشند. او را طرد کرده بودند.

طردهای روحانی داریم که وحشتناک است. من بچه بودم، ده، دوازده سالم بود. شنیدم یک

آقایی به نام فریدون تأییدی برای تحصیل رفته بودند آمریکا. شوقی گفته بود کسی به آمریکا نرود، بعد که فهمیدند گوش به امر نداده و به آمریکا رفته، او را طرد روحانی کرده بودند. بعد هم می‌آیند در جلسات می‌خوانند این طرد روحانی شد. دیگر خانواده و پدر و مادر و هیچ‌کس نباید با او حرف بزند! برحسب تصادف، یک روز این

پدر و مادر پسر طرد شده خود را در اتوبوس می‌بینند خیلی دلتنگ او بودند. گریه و زاری کردند و اشک ریختند و ناراحتی کردند ولی نتوانستند بروند با پسرشان حرف بزنند. چون اگر کسی با شخصی که طرد شده حرف بزند، او هم طرد می‌شود. این‌ها نالیدند و زجر کشیدند و حرف نزدند و پسرشان بدون اینکه پدر و مادرش با او حرف بزنند، راه افتاد و رفت.

مورد دیگری که با چشم خود دیدم. و آن را با وجود لمس کردم. پیرمردی بود که من او را خوب می‌شناختم. ما وقتی بچه بودیم، با این آقا و خانمش مسافرت کرده بودیم. کاملاً او را می‌شناختم. این آقا آمده بود و مخالفت کرده بود که چرا یک چیزی مثل تشکیلات بیت العدل باید بالای سر دین باشد؟ یک نظر این جور داده بود. این پیرمرد را که شش دختر و یک پسر و همسر داشت، طرد کردند. خانواده‌اش هم او را از خانه بیرون انداختند. بیرونش

این آقا آمده بود و مخالفت کرده بود که چرا یک چیزی مثل تشکیلات بیت العدل باید بالای سر دین باشد؟ یک نظر این جور داده بود. این پیرمرد را که شش دختر و یک پسر و همسر داشت، طرد کردند. خانواده‌اش هم او را از خانه بیرون انداختند. بیرونش کردند!

زندگی می‌کردند. یکی دو ماه خانه سالمندان بهائی این‌ها را نگه داشت. بعد از یکی دو ماه فوت شدند. من تا آن موقع هم نمی‌دانستم جریان چیست، مادرم خیلی باهوش بود. این چیزها را خوب درک می‌کرد. یک بار مادرم گفت: این‌ها در عرض دو ماه فوت کردند. بعد از تشکیلات آمدند خانه آن‌ها را گرفتند. دست روی خانه آن‌ها گذاشتند. ما شنیدیم که مثل اینکه پولی را داده‌اند به آن آقایی که هست و آن پسری که دارد که صدای او در نیاید. چون آن‌ها کسی را نداشتند، پولی به او دادند و دست روی خانه گذاشتند. این اتفاق بعد از انقلاب بود. باز هم ما دقت نمی‌کردیم و می‌گفتیم شاید توافقی است؛ تا جریان خواهرم پیش آمد که من مفصل فهمیدم. انگار خدا می‌خواست این‌ها برای من پیش بیاید که من واقعاً بفهمم جریان چیست و این‌ها چقدر خطرناک هستند. اگر تو دین هستی، چه کار به مسائل مردم داری؟ چه کار به قدرت و سیاست داری؟ شما به مسائل مالی مردم چه کار داری؟ با ارث و میراث چه کار داری؟ شما دین هستی، بنشین سرجایت. ما یک خانه خریده بودیم. مادرم در سلسبیل جدا بود. خواهرم هم جدا خانه داشت. بعد مریض شد، او را یواشکی، بدون نظر من و مادرم، برده بودند خانه سالمندان بهائی که پول بیشتری از ما بگیرند. چون پدرم با آن‌ها بود. گفته بودند پول به شما می‌دهیم و خانه‌اش را برمی‌داریم و از ناهید هم پول بگیرید. آن‌ها

کردند! این بیچاره این طرف و آن طرف، در بی‌خانمانی، به قدری زجر کشید که حد ندارد. یک بار گویا آمده بود سر کوچه دخترش و پیام داده بود که اجازه می‌دهی به خانه‌ات بیایم؟ دخترانش همه از این بهائی‌های دوآتشه بودند و این قدر شست‌وشوی مغزی شده بودند که اجازه ندادند این پدر پیر به خانه‌شان بیاید.

ب: یعنی اجازه ندادند پدر دخترش را ببیند؟

و: بله. بله. اصلاً وحشتناک بود. این طرد روحانی بود.

ب: بعضی از این دستوره‌های تشکیلاتی اکنون هم هست؟ اینکه در خانواده‌ها سرک بکشند که کی چه دارد، یا از کسی که در حال فوت است بخواهند اموالش را وقف مجموعه تشکیلات بکنند؟ این را اگر نمونه دارید، بفرمایید.

و: بله، قبل از اینکه جریان خودم و مسائلی را که برای خواهرم پیش بیاید عرض کنم، توجه کنید که من تاریخ را خوانده بودم، ولی سر این مسئله کاملاً برایم وجدانی شد و دیگر واقعاً و کاملاً با پوست و گوشت و استخوانم درک کردم که این‌ها چه گروه خطرناکی هستند.

قبل از اینکه خواهرم به خانه سالمندان برود، ما در خانه بودیم. یک پسرزن و سه دخترش دو کوچه پایین‌تر بودند و زندگی می‌کردند. دوتا از دخترها ازدواج نکرده بودند و یکی ازدواج کرده بود و پسری داشت که کمی از نظر روانی مشکل داشت. این‌ها، خودشان با خرج خودشان

کنند. من در این وضع نایبایی، مشکل داشتم، مادرم هم پیرو بود، می خواستند هم ما را بکوبند و ناراحت کنند و هم اینکه از فرصت سوء استفاده کنند و خانه را بردارند. این از محبت و وحدت عالم انسانی آنان بود! این عمل بهائیت را ما کاملاً با پوست و گوشت و استخوانمان لمس کردیم که نزدیکشان بودیم.

خلاصه این خواهر را من برگرداندم خانه؛ خودم می رفتم با پرستار و هر جور که از من برمی آمد کمکش می کردم. این بهائی ها فهمیدند که من این را در خانه اش نگه داشته ام، چپ و راست تلفن ناشناس به من می شد؛ و خود را همسایه خواهرم معرفی می کردند که بیا خواهرت را ببر. آی این کار را بکن. آی این جور کن. ساختمان بو می دهد. نظافت را رعایت کن. می رفتم خانه اش کسی چیزی نمی گفت. پس چه کسانی تلفن می زدند؟ فهمیدیم که این، کار بهائیت بود که من نتوانم او را نگه دارم، که اینها به آرزوی شان برسند و این را ببرند خانه سالمندان نگه دارند و خانه اش را بردارند و همینطور هم شد.

می رفتم خانه اش کسی چیزی نمی گفت. پس چه کسانی تلفن می زدند؟ فهمیدیم که این، کار بهائیت بود که من نتوانم او را نگه دارم، که اینها به آرزوی شان برسند و این را ببرند خانه سالمندان نگه دارند و خانه اش را تصرف کنند و همین طور هم شد. چون من به قدری با اینها مبارزه کردم و درگیر شدم و به قدری اینها تلفن زدند که اعصاب مرا خورد کردند. آنجا نگهبانها و همسایه ها را به جان

دنبال پول هستند. من متوجه شدم. من خیلی غیرتی هستم. به غیرتم برخورد کرده بود. گفتم به من و مادرم اطلاع ندادید که این را دارید می برید خانه سالمندان؟ این مریض است. البته خواهرم بهائی و با آنها بود ولی بالاخره خواهرم بود. درست است که از نظر اخلاقی و ایدئولوژی باهم خیلی تفاوت داشتیم ولی آن وجدان و عاطفه ای که دارم و آن حس خواهری

به من اجازه نمی داد رهايش کنم و دلم می سوخت. گفتم این الان در حال عادی نیست. مشکلاتی دارد، راه نمی تواند برود. اینها دارند سوء استفاده می کنند و می خواهند از این طریق خانه اش را بردارند و پول بیشتری از ما بگیرند. اینها اگر راست می گویند در خانه خودش نگهش دارند. خانه که دارد، پرستار در خانه بیاورند نگهش دارند، پولش

را بگیرند. پدرم می گفت بهائیت نورچشمی و غیر نورچشمی دارد. به آن نورچشمی ها و مبلغان و کله گنده ها می رسند. بین بهائی با بهائی فرق می گذارند. با وجود اینکه پدرم این همه پول داده بود به اینها، آخرش بچه اش نورچشمی نشده بود. آمده بودند او را ببرند که من متوجه شدم نیت خیر ندارند و قصد سوء استفاده دارند. به من برمی خورد که اینها سوء استفاده

باب، امام دوازدهم است. الآن در این برنامه‌های تلویزیونی نمی‌گویند امام دوازدهم است.

ب: می‌گویند مبشر است.

و: بله، من قشنگ یادم است. می‌گفتند این امام دوازدهم است، درحالی‌که تحقیقاتی که استاد

ارشاد درمورد محمدبن‌الحسن کرده می‌گویند باب اصلاً هیچ‌وقت اظهار اینکه من امام دوازدهم هستم، نکرده است. در جلسات تأکید می‌کردند که ایشان امام دوازدهم است و دیگر شیعه تمام شده، بهاء‌الله هم من یظهره‌الله است. درحالی‌که خیلی‌ها بعد از باب اظهار من یظهره‌اللهی کردند. ما در تشکیلات بودیم؛ می‌گفتند: میرزایحیی صبح‌ازل خیلی به برادرش بدی کرد.

بهاء‌الله گفته است من پیغمبرم و او خیلی به بهاء‌الله بد کرد. یعنی بهاء‌الله را خیلی مظلوم نشان می‌دادند. ازل خیلی مبغض بوده. یکی را که بدی می‌کند می‌گویند مبغض است. میرزایحیی مبغض بوده، بعد این را در تاریخ دیدیم که نه بابا، این‌ها دعواشان سر قدرت بوده است. میرزایحیی صبح‌ازل جانشین باب بوده و سر قدرت باهم ستیز داشتند؛ حتی

من می‌انداختند. از این کارها هم می‌کنند. با کسی خوب نباشند، می‌روند دوروبرش و برایش می‌زنند، همان‌طور که برای مادر من خیلی می‌زدند. پایش بیفتد بدتر از شمر هستند! اینکه می‌گویند «محبت»، این‌ها همه‌اش یک چیز ظاهری است. در عمل این‌طور نیست.

جایی که منافعشان باشد، جایی که بخواهند کاری بکنند در جهت منافعشان، هر کاری از دستشان برآید انجام می‌دهند. حتی آدم هم می‌کشند، اگر روزی، روزگاری قدرت دستشان بیاید؛ که خدا نخواهد که بشود.

ب: از تحصیلاتتان هم برای ما بفرمایید. تحصیلات دانشگاهی و پژوهش‌ها و تحقیقات خودتان...

و: من لیسانس تاریخ دانشگاه

ملی هستم و بیشتر راجع به تاریخ و بهائیت ادیان مطالعه دارم. چون بهائی بودم و در جلسات شرکت می‌کردم، کنجکاو شده بودم که در تاریخ چه می‌گویند. بعد تفاوت‌هایش را که حس کردم و جاهایی به نتیجه می‌رسیدم که این‌ها اصلاً ریشه در انگلیس و فراماسونری دارند. اصلاً مسأله پیچیده‌تر از آن است. در درس‌های اخلاق می‌گفتند سیدعلی محمد

ما در تشکیلات بودیم؛ می‌گفتند: میرزایحیی صبح‌ازل خیلی به برادرش بدی کرد. بهاء‌الله گفته است من پیغمبرم و او خیلی به بهاء‌الله بدی کرد. یعنی بهاء‌الله را خیلی مظلوم نشان می‌دادند. ازل خیلی مبغض بوده. یکی را که بدی می‌کند می‌گویند مبغض است. میرزایحیی مبغض بوده، بعد این را در تاریخ دیدیم که نه بابا، این‌ها دعواشان سر قدرت بوده است.

درحالی که دیدم کسی که سؤال می‌کند خیلی با احترام و مؤدبانه و منطقی سؤال می‌کند. اگر کسی مخالفشان حرف بزند یا سؤال بکند، خیلی بد برخورد می‌کنند.

ب: نمونه‌هایش را دارید الان؟

و: نمونه‌اش برخورد با آقای ارشاد. می‌بینم چندین بار شده که با بهائیان مختلف از جمله خانم باران مناظره کرد از این خانم سؤال کرد که اگر یک بهائی بعد از تحری حقیقت گفت در این دین برایم این سؤالات پیش آمده، این سؤالات را برای من جواب بدهید. اگر سؤالات را به تشکیلات بگوید چه برخوردی با او می‌کنند؟ این خانم هم طفره رفت. چندین بار آقای ارشاد سؤال را تکرار کرد. ولی این خانم می‌رفت به بیراهه، از یک جای دیگر، حرف‌های دیگر می‌زد. خیلی عجیب بود. در آخر سؤال شد شما طرد روحانی دارید. این به چه صورتی است؟ این خانم گفت: دیگر تشکیلات خودش را کنار می‌کشد. واقعاً برای من خنده‌دار بود. اگر طرف آمد مخالفتی کرد و سؤال کرد، بله، تشکیلات خودش را کنار می‌کشد ولی نگفت پدر بیچاره‌ای که آمده سؤال کرده یا مخالفتی کرده است، زن و بچه‌اش براو حرام می‌شود. او را از ارث محروم می‌کنند. برداشت کلی که من دارم این است که این‌ها با حقیقت و راستی و صداقت هیچ میانه‌ای ندارند. تمام حرفشان دروغ است تنها چیزی که در وجود این‌هاست واقعاً بی‌صداقتی به تمام معناست.

بهاء الله دست به ترور صبح‌ازل زده بود. به آن سلمانی گفته بود وقتی داری سرش را اصلاح می‌کنی، گردنش را بزن که صبح‌ازل متوجه این توطئه شده بود.

بعد هم دیدند با خشونت و آدم‌کشی و خرابکاری‌های زمان باب، نتوانستند به نتیجه برسند، در زمان بهاء الله آمدند تعالیم دوازده‌گانه را مطرح کردند و به آن، شکل مظلومانه و انسان‌دوستانه و وحدت عالم انسانی دادند؛ اما در واقع بهائیت ریشه‌اش همان خشونت است. در واقع باب می‌گفت من می‌خواهم حکومت بیانی تشکیل بدهم. دنبال حکومت و قدرت بود.

ب: آیا شما این ایام، در جریان تبلیغات رسانه‌ای آنان هستید؟ آیا در فضای مجازی با آن‌ها و مبلغان آن‌ها گفت‌وگو و مناظره می‌کنید؟ فکر می‌کنید آنان از فضای مجازی و از تبلیغات چه استفادهایی می‌کنند برای گسترش کارشان؟

و: البته من گوش می‌دهم. مناظره نکردم. مناظره‌ها را گوش می‌دهم. صحبت‌های بهائی را گوش می‌دهم. واقعاً خیلی خنده‌دار است. بهائی‌هایی مثل قاسم بیات و مثل آقای ثابتان و میبیدی در فضای مجازی برنامه‌ها دارند. البته استاد ارشاد با آن‌ها وارد بحث شده و پاسخ‌های خوبی داده است که جوابی ندادند و برخوردی توهین‌آمیز به جناب ارشاد دادند.

ب: نظر بهائیت در مورد قره العین چیست؟

و: قره العین، آن چیزی که در تاریخ است، اصلاً این چیزی نیست که می‌گویند و فیلم می‌سازند و او را نماد حقوق زن می‌گیرند و می‌گویند او مدافع حقوق زنان بوده و مخالف حجاب بوده است. او اصلاً چنین دغدغه‌ای نداشته. قره العین جزو «حروف حی» بوده است، زنی بوده که شیخی شده، بعد می‌گفته من خواب دیدم امام زمان طرفدار سیدعلی محمد باب شده‌اند. یک آدم این جور بود. اصلاً دنبال مسائل حقوق بشر نبود. آن موقع اصلاً بهائیتی وجود نداشته که تساوی زن و مرد باشد. در مورد حجاب هم که می‌گویند چادر از سر انداخته، اشتباه است، قره العین چادر را از سر نینداخت، برقع را از روی صورتش کنار کشید. تازه در آن مورد هم خود بهاء الله و دیگران اعتراض کردند و گفتند موقع این کارها نبود. این اصلاً ربطی به تساوی حقوق زن و مرد ندارد. اصلاً شما بفرمایید در بهائیت تساوی حقوق زن و مرد هست؟ اولاً بیت العدل را می‌دانید زنان نمی‌توانند راه پیدا کنند. در بهائیت اگر مرد شش دختر و یک پسر دارد خانه‌اش را باید به اسم پسرش کند، یعنی زن ارث چندانی نمی‌برد. حتی بین زن دهاتی و شهری هم تفاوت است. اصلاً تساوی حقوق زن و مرد و تحری حقیقت و امثال این‌ها شعاری بیشتر نیست.

ب: موضوع خواهرتان و خانه سالمندان چه شد؟

و: مسأله‌ای که خیلی روی من اثر گذاشت، جریان خواهرم بود که وقتی او را به خانه سالمندان بردند، خانه‌ای به نام خودش داشت. او مریض بود. گویا خانم مسلمانی آنجا بود. من به خاطر مسائل ایدئولوژی خانه سالمندان نمی‌رفتم. گاهی تلفنی با خواهرم صحبت می‌کردم. واقعاً نمی‌خواستم با این‌ها برخورد کنم. چون می‌ترسیدم برای خواهرم که آنجا بود بد شود. این خانم به من گفت، به او می‌گویند: بیا خانه‌ات را به نام جامعه بهائی کن. او هم هیچی نمی‌گفت. مخالفت نمی‌کرد طرفه می‌رفت. مریض شد و بردنش بیمارستان، در بیمارستان که دو ماه خوابیده بود، گویا برنامه‌ای بود که همه را از من پنهان می‌کردند. ما یک بار رفتیم بیمارستان، برادرم پیغام داد که به ناهید بگویند نرود بیمارستان. من تعجب کردم که چرا برادرم می‌گوید نرو. خلاصه خواهرم خانه را در سالمندان به نام این‌ها نکرده بود. بعد این‌ها رفته بودند مدارکش را برداشته بودند، برده بودند دادگستری و جاهای دیگر. همان‌طور که بهاء الله در خیلی جاها، رشوه می‌داد که کارش پیش برود، حتی برای آزاد کردن طاهره قره العین پول داد به دولت، این کارها را زیاد می‌کرد، این‌ها هم پایش بیفتد همین کارها را می‌کنند. پایش بیفتد، رشوه هم می‌دهند. دروغ هم می‌گویند. مال مردم را

حقوق بشر داریم، بیایند عیادتی از مریض بکنند. پرستارش می‌گفت یک بهائی نیامده به او سر بزند، یک چیزی برایش بیاورند، یک محبتی بکنند. مریض روی تخت افتاده، این‌ها دنبال خانه‌اش بودند. مگر این خواهر و برادر و بچه ندارد؟ خواهر و برادرش مشکل دارند؟ می‌خواستند سوءاستفاده کنند. به غیرت من برخورد. آقا این بچه روی تخت افتاده، شما می‌روید امضا می‌گیرید، از محضر، آدم می‌برید، معلوم است این و آن را خریده‌اید. این‌ها خلاصه پول داده بودند. مرا در جریان نمی‌گذاشتند. با خارج از کشور باهم دست‌به‌یکی بودند. آن پرستار مسلمان به من گفت.

قرّة العین، آن چیزی که در تاریخ است، اصلاً این چیزی نیست که می‌گویند و فیلم می‌سازند و او را نماد حقوق زن می‌گیرند و می‌گویند او مدافع حقوق زنان بوده و مخالف حجاب بوده است. او اصلاً چنین دغدغه‌ای نداشته.

واقعاً کار خدا بود، دیگر الآن شک ندارم. من فهمیدم و گفتم هر وقت آن آقا می‌خواهد بیاید از او امضا بگیرد، من باید بیایم آنجا بنشینم و میچ او را بگیرم. یک بار رفتم. گفت تلفن زده که امروز نمی‌آیم به مریض سر بزنم. من گفتم خیلی خوب، رفتم. روز بعد با پرستارش هماهنگ کردم، گفت: روز چهارشنبه دیگر کارهایش به مراحل رسیده... من متوجه شدم. «مراحل آخر» را این خانم به من گفت. این خانم حواسش نبود و من تصادفی که سؤال کردم به من گفت. تصادفی یعنی خدا کمک کرد. من گفتم خیلی خوب. ما می‌آییم بیمارستان، آن پشت

هم برمی‌دارند. همه کاری می‌کنند. این را دارم واقعاً می‌گویم، نه اینکه روی هوا بگویم. کاملاً احساس کرده‌ام. رفته بودند خانه‌اش را بگیرند. دیگر مراحل آخر رسیده بود. من از پرستارش که مسلمان بود پرسیدم خانه‌اش چه شد؟ گفت دنبال خانه‌اش بودند. فردا قرار است از طرف دادگاه بیایند کارها را انجام دهند که از او امضا بگیرند، خانه‌اش به نام خودشان بشود. حالا این نماینده را فرستاده بودند که خانه را از چنگش به نام بهائیت در بیاورند. من این را فهمیدم، خونم به جوش آمد. ای خدا، این‌ها اصلاً به غرور انسانی توجه ندارند. حقوق بشر را هیچ توجهی ندارند، همه‌اش

حرف است. الآن در خارج از کشور، نوارها را من گوش می‌دهم که می‌گویند تلاش برای حقوق بشر در ایران! نصف سخنران‌ها بهائی هستند و اسمشان را می‌شناسم. اصلاً چه حقوق بشری؟ یا هر جا می‌روند صحبت از فرهنگ و هنر ایران، نصف سخنران‌هایش در خارج از کشور بهائی هستند. کدام حقوق بشر؟ شما یک مریضی را که روی تخت بیمارستان خوابیده... خیلی وحشتناک است. خدا نکند این‌ها قدرت را به دست بگیرند. خون مردم را در شیشه می‌کنند. من خیلی به غیرتم برخورد. گفتم به جای اینکه شعار بدهند ما بهائی‌ها محبت می‌کنیم و

و محبت می‌زند، آمده روی تخت بیمارستان خانۀ مریضی را که در حال اغماست، از چنگش دریاورد و به نام خودش بکند. این را دیگر چطور می‌توانم توجیه کنم.

ب: تصویری که در جامعۀ بهائی از اسلام مطرح می‌شود، همیشه یک دین تاریخ مصرف گذشته و دینی است که متناسب با شرایط زمان نیست و اگر میدان پیدا بکنند، حتی بحث قائمیت و مهدویت را مسخره می‌کنند، چنان‌که بهاء الله بحث مهدویت و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه را در اقتدارات موهوم اعلام کرده و گفته است که شخص موهومی را بر سریر قدرت گذاشتند و منظورش از شخص موهوم، امام عصر ارواحنا فداه است. چرا تصویر بدنمایی از اسلام را در ذهن بهائی‌ها از همان درس اخلاق ایجاد می‌کنند؟

و: البته این‌ها در ظاهر می‌گویند قرآن را قبول داریم، اسلام را قبول داریم. ولی اسلام دیگر وقتش گذشته است و بچه‌ها را شست و شوی مغزی می‌دهند. یادم است که بچه بودم، در مدرسه بچه بهائی‌ها می‌گفتند قائم موعود آمده، امام زمان آمده. در درس اخلاق یاد می‌دادند که امام زمان آمده است. این‌ها می‌گویند بهائیت دین روز است. اسلام را می‌گویند زمانش گذشته است. البته این را خیلی علنی نمی‌کنند. ولی در کتاب‌های بهائی‌ها هست. آن‌ها اسلام و شیعه را اصلاً نفی می‌کنند و

یواشکی با پرستار می‌نشینیم. من این آقایی را که می‌خواست امضا بگیرد، نمی‌شناختم ولی پرستار خواهرم او را می‌شناخت. چون با او کار می‌کرد، داروهایش را می‌گرفت و می‌آمد و می‌رفت. کاملاً زیر نظرش داشت. دیگر هیچ‌کس از بهائی‌ها نمی‌آمدند. فقط او به خاطر این کارها می‌آمد. ما رفتیم و آن پشت نشستیم. پرستار او را به من نشان داد. آن آقا اگر ما را می‌دید می‌شناخت. لذا ما خود را نشان ندادیم. بعد گفتند آمد و رفت در اتاق خواهرت. چند نگهبان با آن آقایی که می‌خواست امضا بگیرد، رفتند داخل. پرستارم گفت همه رفتند داخل اتاق. من هم به محض اینکه این‌ها رفتند تو، رفتم. دیدم با خواهرم که خوابیده و بی‌حال است، دارند صحبت می‌کنند. داد کشیدم که توجه حقی داری می‌خواهی خانه خواهرم را روی تخت بیمارستان از چنگش درآوری؟ آیا این انسانی است؟ این را که گفتم، رنگ آن آقا زرد شد و ترسیده بود. گفت: نه، نه من چنین کاری نمی‌خواستم بکنم. دیگر سریع رفت بیرون. نگهبان‌ها گفتند این کیه؟ گفتند این خواهرش است. گفتند خانم دادو بیداد نکن، عیب ندارد. بعد برادرم از سوئیس زنگ زده بود. گفتم: ای خائن، خواهری را که روی تخت بیمارستان خوابیده، آمدی کمک کردی؟ البته برادرم هم شست و شوی مغزی شده بود. حالا تشکیلات محترم دم از حقوق بشر، انسانیت

پسر را داشت. پسر هم برادر و خواهر نداشت. حالا اگر آن پسر مادرش فوت شد و پدرش هم که جدا شده بودند، فوت شد، او خانه دویست متری را داشت. اما اگر این بهائی بود. همین پسر، که تنها هم بود و یک خورده اعصابش جوری بود که اهل کاری نبود و تنبل بود، بهائیت می‌رفت سراغش و می‌گفت: «تو خواهر برادر نداری. تو بچه نداری. بیا خانوات را به نام امر بزن. بیا فلان جا تو را نگهداری می‌کنند. اگر مریضی برو سالمندان داریم.» ولی چون دین او شیعه بود و مسلمان بود، هیچ‌کس با او کاری نداشت. خانه‌اش را فروخت. بدون دردسر خانه دیگری خرید و بقیه پول را هم در بانک گذاشت. اگر این بهائی بود، پدرش را درمی‌آوردند:

من خیلی به غیرتم برخورد کرده بود. گفتم به جای اینکه شعار بدهند ما بهائی‌ها محبت می‌کنیم و حقوق بشر داریم، بیایند عیادت از مریض بکنند. پرستارش می‌گفت یک بهائی نیامده به او سر بزند، یک چیزی برایش بیاورند، یک محبتی بکنند. مریض روی تخت افتاده، اینها دنبال خانه‌اش بودند.

«تو یک خانه دویست متری داری. می‌خواهی چه کار کنی. بچه که نداری، خواهر و برادر هم نداری. کی می‌خواهد بخورد؟ دولت می‌خواهد بردارد.»

ب: در بهائیت رسم بود که کتاب‌های اصلی را مطالعه کنند، اما مثلاً کتاب اقدس به زبان عربی است. خوب بهائیان ایران که عربی نمی‌دانند. طبیعتاً وقتی کتاب اقدس را نمی‌خوانند، با احکامش آشنا نمی‌شوند. اینکه مثلاً اگر کسی

کلاً می‌گویند اسلام زمانش گذشته است ولی بهائیت به روز است. در صورتی که اتفاقاً اسلام به روزتر است. به خصوص شیعه به روزتر است. من با مطالعاتی که دارم می‌گویم به روزتر است. البته در اسلام زن نصف مرد ارث می‌برد ولی توجه کنید به اینکه مرد نفقه می‌دهد. این‌ها همه هست؛ اما در بهائیت زن بهره بسیار کمی از ارث دارد، تمام خانه به نام پسر بزرگ است و خیلی چیزهای دیگر. الآن این جور که بهائیت دارد در زندگی خصوصی مردم دخالت می‌کند، در اسلام و شیعه به هیچ‌وجه در مسائل خصوصی دخالت نمی‌کند که چه دارد و انگشت روی مال مردم بگذارد. بهائیت طرد روحانی دارد. در اسلام شیعه‌ای هست در فلان

نقطه دنیا یا مسلمانی در فلان نقطه دنیا، حالا مخالفت با اسلام بکنند به او کاری ندارند. در بهائیت تمام بهائی‌هایی که در سراسر دنیا هستند، رصد می‌شوند؛ هرکه مخالفت کند، آنی سراغش می‌روند. همه چیز را زیر نظر دارند.

من برای نمونه می‌خواهم بگویم. یک دوستی داشتم، خانمی مسلمان بود. ایشان یک پسر بیشتر نداشت. پسرش هم مسلمان بود. یک خانه بزرگ دویست متری داشت و همین یک

دزدی کرد روی پیشانی‌اش انگ‌ بزیند که شناخته بشود و این آدم از هستی ساقط بشود. یک آدمی که انگ خورده به پیشانیش، کسی به خواستگاری دخترش می‌آید؟ کسی دختر به پسرش می‌دهد؟ کسی به این کار می‌دهد؟ بهش شغل می‌دهد؟ این حکم اقدس را چند تا جوان بهائی مطلع هستند؟

و: می‌خواستند ولی نتوانستند. من رفتم آنجا، دخالت کردم و گفتم او خواهر دارد و خواهرش اینجاست. دادو بی داد کردم، این‌ها به شدت ترسیدند. بعد رفتم به خانه‌ی خواهرم، به نگهبانی و هیأت مدیره گفتم خواهرم فوت شده و من خواهرش هستم. آن برادر و خواهر من که در خارج هستند، خیلی اعصاب مرا می‌لرزاندند، خیلی

فقط از تعالیم بهاء‌الله می‌گفتند تابستان‌ها هرروز پایتان را بشوید، زمستان‌ها سه روز یک بار بشوید، هفته‌ای یک بار حمام بروید، همین. یک چیزهای خیلی سطحی و اینجوری. چنین نبود که تعالیم بهاء‌الله را بگویند و یا اقدس را برای مردم توضیح بدهند. هنوز ترجمه رسمی اقدس به فارسی ممنوع است. این چه پیغمبر ایرانی است که کتابش را به عربی نوشته و اصلاً ترجمه‌اش به فارسی ممنوع است؟

ناراحتم می‌کنند. این‌ها هم ترسیده بودند. به من هم از این طرف فحش می‌دادند و ناراحتم می‌کردند؛ اما می‌دیدند من مثل شیرایستاده‌ام. مجبور شدند کرایه‌اش را بدهند. بعد دیدم خواهر و برادرم دست گذاشته بودند روی خانه مادرم و خواهرم. گفتم مادرم را نگه می‌دارم. مادر و خواهر بودند، می‌خواستم کمکشان کنم. آن‌ها دخالت می‌کردند که این‌ها را ببرند به خانه سالمندان. مادرم گفته بود من را به خانه

و: هیچی. اول اینکه یادم هست کتاب بیان را مخفی کرده بودند. کتاب بیان را اصلاً از دسترس خارج کرده بودند. بعد به جای کتاب اقدس هم یک گنجینه حدود احکام گذاشته بودند که اشراق خاوری یک چیزی به آن ملحق کرده بود و درآورده بود. ما بعداً این همه تعالیم سختی را که بهاء‌الله گذاشته بود فهمیدیم که مثلاً دزد را مهر

به پیشانیش بزیند، کسی خانه‌ای را آتش زد، خودش را زنده در آتش بسوزانید. در جلسات این‌ها را نمی‌گفتند. همه‌اش دروغ بود. فقط از تعالیم بهاء‌الله می‌گفتند تابستان‌ها هرروز پایتان را بشوید، زمستان‌ها سه روز یک بار بشوید، هفته‌ای یک بار حمام بروید، همین. یک چیزهای خیلی سطحی و اینجوری. چنین نبود که تعالیم بهاء‌الله را بگویند و یا

بزنند. بر دم سالمندان مسلمان و بیست و شش و هفت روز بیشتر در آنجا نبود. نگذاشتند. دیدم تلفن پشت تلفن، فامیل‌هایی که اصلاً ارتباط نداشتند که مرا تحت فشار بگذارند. همان طور که برای خواهرم مرا تحت فشار گذاشتند که من نتوانم او را نگه دارم. من هم غیرتی بودم، نمی‌توانستم بی تفاوت از کنار این‌ها بگذرم. می‌دیدم دارند سوءاستفاده می‌کنند، ناراحت می‌شدم. مادر بیچاره را دیدم همان برنامه‌ای را که سرخواهرم آوردند، سراین هم می‌آورند. بعد دیدم پدرم آن طرف، خواهر برادر این طرف؛ گفتم خب، باشد و مادرم را به اجبار به خانه سالمندان بهائی بردم. هنوز هم نمی‌توانم خودم را بیخشم. می‌گویم خدایا بروم آن دنیا از مادرم حلالیت بطلبم. نگذاشتند. مادر بیچاره، یک سال بیشتر در سالمندان بهائی نماند. فوت شد.

پدرم تا آخرین لحظه بدجور بهائی دواشته بود. همه مال و مغازه پدرم معلوم نیست چه شد. همه را فروخت داد به بهائی‌ها. گفت بچه‌های من دوتا که نیستند، این یکی هم مشکل دارد، خلاصه این وسط سوءاستفاده کردند. بعد مادرم را بردند آنجا برای اینکه خانه‌اش را ببرند. مادرم من که فوت شد او را هم بردند قبرستان بهائی‌ها. من دیگر بعد از مادرم آن قدر ناراحتی و بیماری داشتم که نفهمیدم چطور مادرم را دفن کردند و نفهمیدم چه شد. به این ترتیب گذشت.

سالمندان مسلمانان ببرید. بعد دیدم خواهر و برادر و پدرم (دو خواهر و برادری که خارج است)، اصرار می‌کردند که او را ببر سالمندان بهائی‌ها. من هم آن موقع مریض بودم. چون سر جریان خواهرم، بهائیت مرا مریض کرد. برای من سردرد پیش آمد و افسردگی و این‌ها من را به خدا رساند.

ب: آیا مادران هم با آن‌ها بودند یا مخالف بودند؟

و: نه، مخالف بود، او را به زور می‌بردند. خیلی خنده‌دار بود. می‌گفت اگر من نمی‌رفتم می‌آمدند در خانه مرا به زور می‌بردند. این‌ها دم از حقوق بشر و محبت و کمک می‌زنند، این کمکشان بود. یک پیرزن با سن بالا، به جای اینکه کمکش کنند که شب است و تاریک است و به خانه‌اش برسانند، ولش می‌کردند. می‌گفت من می‌ماندم. آن خانمی که همسایه دو کوچه آن طرف تر بود همراهی نمی‌کرد. این حقیقت بود. این کمک و اینکه می‌گویند کمک کنیم و خدمت کنیم، نه اینکه به انسان‌ها کمک کنند و حقوق بشر را رعایت کنند. این‌ها برای این است که خدمت به بهائیت کنند. برای پیشرفت امر است که می‌گویند کمک کنیم. بعد مادرم در دستش سرم داشت. من با اینکه مریض بودم، گفتم خیانت می‌شود. مادرم گفته من بهائی نیستم، مرا به سالمندان مسلمانان ببر. یک سگته هم کرده بود و نمی‌توانست حرف

من نمی‌خواهند. اخلاق من را می‌دانستند که من برگشته‌ام و به هیچ عنوان با آن‌ها همکاری نمی‌کنم. از آن‌ها خواستند و دیدم خواهر و برادرم هم تسلیم شدند. من هم خیلی ناراحت بودم. با خودم گفتم مگر من مُرده‌ام، چرا دنبال انحصار وراثت نروم؟ آن‌ها اصلاً برای انسان و حقوق بشر و برای عزت انسانی هیچ ارزشی قائل نیستند. انسان را می‌کوبند، لهش می‌کنند. اصلاً برایشان مهم نیست. ترور شخصیت یکی از کارهای مهم بهائیت است. این کارها به من برمی‌خورد.

بالاخره مجبور شدند، گفتند باشد بیاییم انحصار وراثت کنیم و بفروشیم. یک خانمی را که نماینده بهائیت بود، مأمور این کار کردند که من بعداً فهمیدم. ما رفتیم انحصار وراثت کردیم. اواخرش من پی بردم دیدم مثل اینکه اینجا مسأله‌ای است. خودم می‌فهمیدم. مثل اینکه نماینده آن‌هاست. آن‌ها دارند کارهایی می‌کنند که اختیار را به دست بگیرند. بعد روز آخر که می‌خواستیم برویم آن ورقه حصر وراثت را بگیریم، من به آن خانم زنگ زدم و به خواهرم گفتم ما می‌رویم. اگر این خانم می‌خواهد بیاید، من می‌روم ورقه انحصار وراثت را من می‌گیرم. او دیگر هیچ اختیاری ندارد. انحصار وراثت

بهائیت پشت پرده کار می‌کند. نمی‌آید مستقیم حرف بزند. آرام آرام قدرت را می‌گیرند. خیلی علنی نمی‌کنند. پشت پرده، خواهران را به جان من می‌انداختند. حالا خودشان از خود بهائیت، یکی را وکیل کرده بودند. یک وکیل که در درس بهائی که می‌خواند، زیرزمینی به این‌ها درس می‌داد. گفتند تو با شرایطی که داری نمی‌توانی انحصار وراثت کنی. گفتم چرا نمی‌توانم؟ پرستار من سواد دارد. کار قانونی که کاری ندارد. انحصار وراثت کاری ندارد. می‌خواهم بفروشم، ما که بچه نداریم. بفروشیم و هرکس سهم خودش را بردارد. آن خواهر من که در آمریکا بود اول گفت باشد بفروشیم.

بعد یک دفعه حرفش عوض شد. چه شد؟ من فهمیدم بهائیت از او خواسته بود. بعد خواهرم زنگ زد و هر چه فحش و بدوبیراه بود به من داد. این خواهر و برادرم بهائی دوآتشه بودند که ما بچه نداریم، چرا دولت بردارد؟ پس بگذار امر بردارد. می‌دانم خودشان پیشقدم نشده بودند که خانه را به تشکیلات امری بدهند، بلکه اگر بهائیت دخالت نمی‌کرد این‌ها می‌گفتند خانه را بفروشیم و هرکس سهم خود را بردارد. تشکیلات از آن‌ها خواست، از من نمی‌خواستند. آن‌ها شرایط من را می‌دانند، از

بعد هم بگویند محبت! اینها بر سر مسائل خانه بین من و خواهر و برادرم اختلاف انداختند. آنها را از ما دور کردند که ما نتوانیم متحد بشویم و نتوانیم کاری بکنیم. این وسط اختلاف انداختند که از آب گل‌آلود به نفع خودشان ماهی بگیرند.

را از چنگم دربیاورند. ما دویدیم، همان طور که من و پرستار باهم می دویدیم، گفتم نگاه کن، ورقه اصلی دست این خانم نیفتد. او هم گفت حتماً. من هم رفتم گفتم همه را به من بدهید. همه را من گرفتم. موفق شده بودم. با همان پرستار بیرون رفتیم که برویم. یک دفعه دیدم آن خانم بهائی که آمده بود، آمده بیرون و دنبال ما می گردد. همدست آورده بود که مراقب باشد که این وسط من اگر بخوام تمام مدارک را بگیرم یک جوری همدستی کنند از چنگ من دربیاورند. پرستار گفت من حس کردم این خانم پشت سر من است. نرفته بود. ما فوری برگشتیم و کنار ایستادیم و آن خانم من و پرستار را باهم دید، پرستارم گفت ناراحت شد و رنگش زرد شد، آمد جلو و گفت شما نرفتید؟ گفتیم نه. آمدیم پایین، می خواستیم برویم. این هم آمده بود دنبال همدستش می گشت.

خلاصه ما رفتیم و مدارک را موفق شدم بگیرم. این هم خیلی ناراحت شد. بعد این ها رفتند از آن طرف خواهرم را تحریک کردند. خواهرم زیردست آن ها بود. دو آتش در اختیار آن ها بود. او را برداشته بودند با ویلچر برده بودند شورای حل اختلاف، به عنوان اینکه این هم یکی از وراثت است، رفتند یکی از ورقه های اصل حصر وراثت را گرفتند. دیگر من اشتباه کردم که نرفتم آنجا داد و ببیداد کنم. او را برده بودند که از طریق او مدرک را بگیرند. مدرک را که بگیرد، دست بهائی ها بود دیگر. این جریانش بود که

کردیم تمام شده و هیچ ورقه ای لازم نیست او بگیرد. به او ربطی ندارد. مگر او چه کاره است. همه دست من است. بعد تلفن زدم به آن خانم گفتم. آن ها پیگیر بودند. من را می بردند چون من یکی از وراثت بودم و سند هم دست من بود. من هم گفتم خیلی خوب. من می آیم به شرطی که اصل را بگیرم. بعد گفت نه خانم وحدت شعار، کپی را به شما می دهم، اصل را خودم برمی دارم؛ با کمال پرویی. گفتم شما چرا اصل را بردارید؟ وارث من هستم، چرا شما اصل را بردارید؟ گفت خوب باشد. حالا می رویم می گیریم. بنده با پرستارم رفتم آنجا. به او گفتم حواست باشد ما را صدا کردند می خواهیم ورقه حصر وراثت را که آخرین مدرک است بگیریم، حواست باشد این خانم هیچ چیزی نگیرد. گویا این ها هم فهمیده بودند که من این نقشه را دارم که می خواهم مشتشان را بگیرم. بهائیت دنبال این بود که اصل ورقه حصر وراثت را بگیرد و من دنبال این بودم که خودم بگیرم. این ها خانمی را به طور ناشناس آورده بودند. این ها دودوزه بازی می کنند، عدم صداقت در کارشان است. پرستار من گفت این خانم که آمده؛ البته آن خانم بهائی آمد و ما هم سلام علیک کردیم. قرار شد صدا کردند برویم. گفت یک خانمی دیگر آمد و با او دست داد و با او صحبت کرد و خندید. انگار همدست آورده بود، که من اگر خواستم یک وقت ورقه را بگیرم، آن ها بتوانند یک جوری ورقه اصلی

شده است. الان در آن گویا می‌توانم در یوتیوب بروم. برنامه‌های آقای ارشاد و برنامه‌های دیگر را دنبال می‌کنم. گوشی را روشن می‌کنم و به اینترنت وصل می‌کنم.

ب: چند ساعت کار می‌کنید؟

و: من شب‌ها بیشتر گوش می‌دهم. از ساعت یازده تا دو و سه صبح، در فضای مجازی برنامه‌های مختلف را گوش می‌دهم. به خصوص بحث بهائیت را گوش می‌دهم.

ب: شما اطلاعاتتان به روز است. یعنی همه حرکت‌های بهائیت را در فضای مجازی کاملاً می‌شناسید.

و: بله می‌شناسم. الان در برنامه‌های تلویزیون‌های خارج در تمام رسانه‌ها بهائیت نفوذ کرده است. تلویزیون پارس، بی‌بی‌سی، که اصلاً بنیانگذارش بهائیت بوده. من و تو و حتی ایران فردا، اندیشه که اصلاً بهائیت را تبلیغ می‌کند. واقعاً وقتی آدم آن را گوش می‌دهد می‌گوید این‌ها دیگر کی هستند که این مطالب را پخش می‌کنند. چه آدمهایی این‌ها را گوش می‌دهند؟ گذشته از اینکه برنامه دارند، انجمن‌هایی درست کرده‌اند، سمینارهایی هم در خارج از کشور می‌گذارند. روان‌شناس می‌آورند صحبت می‌کند. از دمکراسی صحبت می‌کنند. از حقوق بشر صحبت می‌کنند. از تنها چیزی که صحبت نمی‌کنند تاریخ بهائیت است که بهائیت

متأسفانه این‌ها دست روی این مال گذاشته بودند و من دیر متوجه شدم.

البته یک مقدار هم به خاطر خواهرم هست که خارج از کشور است. می‌روند روی اعصابش بدجور و او هم تنهاست، عصبی می‌کنند و به جان من می‌اندازند. این‌ها برایشان مهم نیست که خانواده پاشیده بشود. عصبی بشود. ناراحت بشود. مریض بشود. حقوق بشر که مهم نیست. این‌ها دنبال منافع هستند. عصبی‌شان کنند، ناراحتش کنند. تلفن به من بزند، فحش بدهد، حالا اختلاف پیدا کنیم. بعد هم بگویند محبت! این‌ها بر سر مسائل خانه بین من و خواهر و برادرم اختلاف انداختند. آن‌ها را از ما دور کردند که ما نتوانیم متحد بشویم و نتوانیم کاری بکنیم. این وسط اختلاف انداختند که از آب گل‌آلود به نفع خودشان ماهی بگیرند.

ب: همت شما، که به هر حال با روشندل بودن، تحقیق و پژوهش را رها نکردید برای ما جالب است. بفرمایید شما چطور با اینترنت کار می‌کنید؟

و: من قبلاً با کامپیوتر کار می‌کردم. خودم رفته بودم یاد گرفته بودم. در فرهنگسرای بهمن با کامپیوتر کار می‌کردم. یوتیوب می‌رفتم و اطلاعات زیادی از یوتیوب به دست می‌آوردم، الان دیگر به خاطر این فیلترشکن و این‌ها کامپیوتر را کنار گذاشتم. با گوشی همراه لمسی کار می‌کنم. توی آن تاج بک را وارد کردم، گویا

می‌گویی؟ این‌ها ردیه است. می‌گفتم ردیه نیست، تاریخ است.

کلمات مخالفین را ردیه می‌گفتند و از آن آن قدر بد توصیف می‌کردند که در مخمان رفته بود که نظر مخالفان همگی اشتباه است. درحالی‌که خیلی از مسائل مطرح شده در ردیه درست بود. بعد از انقلاب من چون درصدد نقد برنیامدم و فکر می‌کردم یک دین است و هرکس دین شخصی دارد. بهائیت که نمی‌گوید ما دنبال سیاستیم. حتی در درس اخلاق نمی‌گفتند که بهاء‌الله گفته کسانی که به من اعتقاد دارند خوب هستند، کسانی که او را دوست ندارند سنگریزه هستند. اگر کسانی طرفدار من نیستند، بروند حالشان را از مادرشان بپرسند. این‌ها را نمی‌آمدند در جلسات بگویند یا پدر در خانواده بگویند.

حتی پدرم که چیزهایی را می‌دانست، پنهان می‌کرد. ما می‌گفتیم خب او در این جهت است. نقد نمی‌کردم. کاری نداشتم. دنبال کار خودم بودم. بعد از انقلاب که این‌ها یک مقدار قدرشان شل شده بود و دیگر کاری نداشتمند. خواهرانم هم که ضیافت می‌گرفتند، من در خانه خودم پایین نشسته بودم. ولی بعد که این جریان‌ها پیش آمد، دیگر فهمیدم این دین نیست. این‌ها گذشته از دروغی که دارند می‌گویند، گذشته از بی‌صدافتی که دارند می‌کنند، اصلاً دنبال قدرت و سیاست

چه دارد می‌گوید. در مجموع من حرف‌های این‌ها را گوش می‌دهم. بدانید که دنبال قدرت هستند. اگر این‌ها واقعاً یک دین بودند؛ می‌گفتند ما خدای خودمان را دوست داریم این‌طور پرستش کنیم؛ ولی این‌ها به زندگی مردم کار دارند. کار به زندگی خصوصی مردم دارند، به مال و املاک دارند، به سیاست دارند. قدرت را می‌خواهند به دست بگیرند. فردا قدرت را بگیرند در اقدس قوانینی که نمی‌دانند چیست و قابل پیاده شدن نیست، وجود دارد. نوع بهائیان با قوانین اقدس آشنا نیستند، نقشه‌هایی را که در بیت‌العدل است، نمی‌دانند.

ب: آیا وقتی مسلمان شدید، با خواهرانتان در مورد تحقیقاتتان صحبت می‌کردید؟

و: آن موقع فهمیده بودم بهائیت به خاطر تاریخش و چیزهایی که در جلسات می‌گفتند، دروغ است، ولی نقدش نمی‌کردم. الآن در این سال‌های آخرتازه فهمیده‌ام که چقدر مخوف هستند و نقدش می‌کنم. آن موقع می‌گفتم یک دینی بوده، حالا دروغ بوده، هرچه بوده، این‌ها دین خودشان را دارند. نمی‌فهمیدم که داستان از چه قرار است. این همه پول می‌گرفتند، آدم می‌گوید خوب دین است. دو سه سال قبل از انقلاب بود که تقریباً برگشتم. دانشجو بودم، دانشجوی سال آخر. آن موقع نمی‌رفتم چیزی به کسی بگویم. یک وقت به خواهرانم تاریخ را می‌گفتم، آن‌ها می‌گفتند این‌ها چیست که

هستند. این همه در ضیافت شست و شوی مغزی می‌دهند که در سیاست دخالت نکنید. ما هم می‌گفتیم این بیچاره‌ها دخالت در سیاست نمی‌کنند. علناً می‌گفتند برای اینکه هرکسی دنبال حزبی نرود. تازه چند سال اخیر من فهمیدم چقدر مخوف هستند، این قدر که پنهان کاری می‌کنند. الآن خیلی از بهائی‌ها نمی‌دانند. من هم این جریان‌ها برایم پیش آمد که آن‌ها را شناختم. نمی‌دانستم این قدر مداخله‌گر هستند. به هر صورت، الآن نقدشان می‌کنم. بعد از اینکه من شروع کردم به نقد، برادر و خواهر با من قهر کردند. هنوز به نقد نرسیده بودم که پدرم فوت کرد. البته با مادرم گاهی وقت‌ها درددل می‌کردیم که این‌ها این رفتار را دارند؛ چرا این کار را می‌کنند؟ چرا برای من می‌زنند. می‌روند به مسلمان‌ها چه می‌گویند. چرا آن‌ها را تحریک می‌کنند علیه من.

ب: شما از طرد روحانی صحبت کردید، شما را طرد روحانی کردند یا به آنجا نکشید؟

و: بله خانواده‌ام می‌دانستند که من از دین آن‌ها برگشته‌ام و مسلمان شده‌ام.

ب: تلاش نمی‌کردند که شما را برگردانند؟

و: نه، می‌دانستند که

نمی‌توانند. مادرم با من بود. خواهر و برادرم عصبانی شدند و می‌گفتند حرف نزن. پدرم خداییش کاری نداشت. چند ماه بعد از مادر، پدرم فوت شد، تازه بعد از آن شروع کردم به نقد. از وقتی که نقد می‌کنم و سؤال می‌کنم، آن برادرم که در سوئیس است، دیگر با من حرف نمی‌زند. خیلی عصبانی است. چند بار که من رفتم در تلویزیون و با بیات (مبلغ بهائی) صحبت کردم، این‌ها شنیدند و عصبانی شدند. تشکیلات بهائی این‌ها را شارژ می‌کند. بعد از اینکه مصاحبه کردم با آقای ارشاد، این‌ها چقدر به من تلفنی فحش دادند، چقدر

حتی در کلاس‌ها نمی‌گفتند که بهاء‌الله گفته کسانی که به من اعتقاد دارند خوب هستند، کسانی که او را دوست ندارند سنگریزه هستند. اگر کسانی طرفدار من نیستند، بروند حالشان را از مادرشان بپرسند.

حالا من می‌گویم که این‌ها این رفتار را دارند؛ چرا این کار را می‌کنند؟ چرا برای من می‌زنند. می‌روند به مسلمان‌ها چه می‌گویند. چرا آن‌ها را تحریک می‌کنند علیه من.

ب: شما از طرد روحانی صحبت کردید، شما را طرد روحانی کردند یا به آنجا نکشید؟

و: نه نکشید، چون من اولاً از آن گروه بیرون آمده بودم. بعد هم این اواخر که من اصلاً هیچ ارتباطی با آن‌ها نداشتم. خانه من جدا بود. مستقل بودم. استقلال مالی دارم. حقوق دارم.

ب: از چه سنی استقلال مالی پیدا کردید؟

ترک موهومات. پس چرا می‌گویند این تعداد تیر خورده به باب ولی باب نمرده و دوباره یک گروه دیگر آمدند؟ بعد توفان شد و همه راهشان را گم کردند به خانه بروند. مگر این می‌شود؟ این برای من یک سؤال بود. من این‌ها را به تدریج فهمیدم، شاید سه سال طول کشید که حرف خیلی از کسانی که در این تلویزیون‌ها تبلیغ می‌کنند، بفهمم. اگر من در بهائیت نبودم، یا تاریخ را نمی‌خواندم، نمی‌فهمیدم که چه

بدو بیراه گفتند. اگر دستشان به من برسد، من را تکه تکه می‌کنند.

الآن بهائیت دیگر کاری با من نمی‌تواند بکند ولی می‌روند برادرو خواهرم را پرمی‌کنند. برادرم را که آن قدر پر کرده‌اند که حرف نمی‌زند. من به خواهرم علاقه دارم. تنه‌است، دلم می‌سوزد برایش. می‌روند اعصاب او را خراب می‌کنند. چندین بار بعد از فوت مادرم، سر جریان خانه، او تلفن می‌زند پشت تلفن عصبانی است. داد می‌زند که تو

آبروی ما را بردی؛ تو رفتی این را گفتی. بعد این‌ها می‌ترسند دشمنی کنند. با من نمی‌توانند کاری کنند. این را مطمئن هستم. من به آن‌ها وابستگی ندارم. دو تا خانه است که از ترسشان دارند به من کرایه می‌دهند. از خودم خانه دارم که در آن نشسته‌ام. هیچ ارتباطی با آن‌ها ندارم. نه وابستگی عاطفی دارم و نه وابستگی مالی. علیه من هیچ کاری نمی‌توانند بکنند.

یک موردی که برایم خیلی زاویه ایجاد کرده بود، این بود که می‌گویند ترک تعصبات،



می‌کنند. در خانواده هم که پدر من این همه تشکیلاتی بود و مرتب کتاب زیر دستش بود، با مادر من هیچ رفتار خوبی نداشت. این هم که می‌گویند اتحاد و محبت و وحدت عالم انسانی و متحد باشید، پدر من اصلاً با مادر من هیچ متحد نبود؛ همه‌اش با جامعه خودش و آن‌هایی که دوست داشت، متحد بود. هیچ ارزش هم قائل نبود. این نبود که می‌گویند زنان روی چشممان هستند وزن بیشتر باید تحصیل بکند. واقعیت این است که آن‌طور که این‌ها می‌گویند، نیست. تساوی هم هیچ نیست. هیچ تساوی در ارث نیست. حتی در ارث مادر و پدر، پدر بیشتر می‌برد تا مادر. مخصوصاً در مسائل ارث بهائیت خیلی مانور می‌دهد. همه‌اش دنبال این است که یک جوری طرف را از ارث محروم کند. اگر طرد شده از ارث محروم می‌کند. اگر مسلمان شد اگر بتواند محروم کند. من خوشبختانه در شرایطی قرار گرفتم که به آنجا نرسیدند. موقعی رسیدند که دیگر دیر بود و من این‌ها را نقد می‌کردم.

ب: برای کسانی که بهائی هستند یا به آن سمت مایل شده‌اند، شما به عنوان یک موضوع که بخواهید به آن‌ها بدهید که بروند آن را مطالعه کنند و بفهمند که درست است یا غلط است، چه بخشی از بهائیت را توصیه می‌کنید دقیق بشوند؟

و: روی تاریخ بهائیت دقیق بشوند. روی فراماسونرها بروند تحقیق کنند. فراماسونرها

دارند می‌گویند. این‌ها که حرف‌های قشنگی می‌زنند، وحدت عالم انسانی، محبت. من این‌ها را به تدریج فهمیدم. اول که فهمیدم تاریخشان دروغ است. بعد گفتم خوب دینشان این است، من چه کار دارم. چون کار نقد هم نمی‌کردم. بعد از فوت پدرم، در واقع من افتادم در نقد. دیگر دستم آمد که این‌ها خیلی مخوف هستند. الآن من گیر خواهر و برادرم هستم، به خصوص خواهرم که نمی‌توانم به‌طور کامل آن‌ها را نقد کنم. آن خواهرم که در سال‌مندان در دست آن‌ها بود که طفلک یک سال پیش فوت کرد. ولی این خواهر من خارج از کشور است. گفتم اگر یک شیعه در هر جای دنیا باشد، اصلاً جمهوری اسلامی کاری به آن‌ها ندارد. خانه دارند. خانه ندارند. نقد می‌کند یا نمی‌کند. کاری ندارد. ولی یک بهائی در هر جای دنیا هست او را رصد می‌کنند. تبلیغاتشان یک طرفه است. مثلاً در مورد حقوق زنان، از زنان استفاده ابزاری می‌شود. با این تصاویر که گوش همه ما را در رادیو تلویزیون‌هایشان کر کردند. مثلاً می‌آیند زن را بدون حجاب و بدون روسری و شیک در تلویزیون‌ها نشان می‌دهند، یا در جایی که می‌خواهند بگویند ما برای زن اهمیت قائل هستیم. در حالی که هیچ اهمیت هم برای زن قائل نیستند. این‌ها همه‌اش شعار است. مثلاً می‌روند جایی که تبلیغ بکنند، کسی را تحت تأثیر قرار بدهند یا تبلیغ بکنند، آن را جلو میندازند. استفاده‌های این‌طوری

نفث ما کجاست؟ خودش دنبال این است که اگر بشود نفت را صاحب بشود. دنبال نفت هستند. دنبال ثروت این مملکت هستند. این‌ها و اکثر مهمان‌های این‌ها در تمام جاها می‌گویند ما در سیاست نیستیم. یک مقداری که این‌ها آمدند در تلویزیون‌ها صحبت کردند و برنامه اجرا کردند، باز من خیلی روشن شدم. چون توی این‌ها بودم. آن بهائی که می‌آید مصاحبه می‌کند، حرف می‌زند، می‌فهمم که چه دارد می‌گوید و دنبال چیست؟ اگر در آن‌ها نبودم و این بلاها را سر من نیاورده بودند، با آن‌ها درگیر نشده بودم و رفتارشان را ندیده بودم، واقعاً نمی‌فهمیدم که آن فرد بهائی که آمده منظورش چیست. این‌ها را نمی‌فهمیدم، ولی الآن می‌فهمم. که با مدعیان حقوق بشر همدست شدند. متأسفانه مسلمانان خارج از ایران و اپوزیسیون هم با بهائی‌ها همراه شدند - همه باهم رفیق شدند و با همکاری اسرائیل، الآن سخت دنبال فعالیت هستند که قدرت را به دست بگیرند. این چیزی است که من در این مدت برداشت کردم.

ب: خیلی از شما سپاسگزاریم که وقتتان را به ما دادید. انشاءالله صحبت‌های شما هم مورداستفاده واقع بشود و چراغ روشنگر دیگری باشد برای کسانی که پژوهش‌هایی که در حوزه بهائیت می‌کنند. از شما خیلی ممنونیم و خداحافظی می‌کنیم.

چی هستند که ریشه بهائیت درواقع یک جاهایی از آنجا می‌آید. بهاءالله حتی خودش با میرزا ملکم خان فراماسونر در بغداد ارتباط داشته است. از او دستور می‌گرفته، یک جورهایی خط می‌گرفته. بهائی‌ها بیایند حقیقت را ببینند. تاریخ را نگاه کنند. بروند در جامعه فراماسونری و بعد بیایند در بهائیت. خود بهائی‌ها بگویند چرا اقدس نباید به فارسی ترجمه شود؟ این سؤالات را بکنید. به آن‌ها اجازه نمی‌دهند سؤال کنند. من اگر زمانی که در خانه پدرم بودم، سؤال می‌کردم، صددرصد من را از خانه مینداختند بیرون. ولی آن موقع به این سؤال‌ها نرسیده بودم. می‌گفتم حالا هر عقیده‌ای دارند مال خودشان است. به خودشان ارتباط دارد؛ ولی می‌بینم عقایدشان برای خودشان نیست قصد تبلیغ جهانی آن را دارند. این‌ها باعث نگرانی است و من خودم به‌شخصه جداً نگران این مسأله هستم. حالا بچه‌ای ندارم که بگویم اگر حکومت بهائی به وجود آمد، بچه من چه بلایی سرش خواهد آمد. این‌ها به دنبال قدرت هستند فقط. الآن تمام هم و غمشان در آن طرف مرز همین است. در این تلویزیون‌ها که برنامه می‌گذارند و در آن رسانه‌ها رسوخ پیدا کردند، اکثر مهمان‌هایی که می‌آورند در این برنامه‌های سیاسی، همه بهائی هستند، می‌شناسمشان. یک آقایی به نام خسرو سمنانی که بهائی است کتاب نوشته، نوشته نفت مان کجاست مردم ایران؟ نوشته به مردم ایران بروید بگویید

بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی

قسمت هشتم

دیل هازبند

Dale Wayne Husband

حمید فرناق - کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل

چکیده

دیل هازبند از پژوهشگران و نویسندگانی است که طی حدود ۹ سال عضویت در جامعه و تشکیلات بهائی، با تعالیم و آموزه‌های بهائی آشنا شد و پس از مدتی به نقاط ضعف، اشتباهات، تعارض‌ها، شکست‌ها و نارسایی‌های بهائیت پی برد و در نامه‌ای خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا، اعلام نمود: «پس از سال‌ها تحقیق و تحری حقیقت، سرانجام به این نتیجه و تصمیم غم‌انگیز رسیدم که دیگر نمی‌توانم باور و اعتقادی به بهاء‌الله یا هر یک از نهادها و مؤسسات تأسیس شده تحت نام او، همچون ولایت امرالله و بیت‌العدل جهانی، داشته باشم. من کاملاً متقاعد شده‌ام که بهائیت در تحقق اهداف و تعالیم خود، مبنی بر ایجاد صلح، وحدت و ایجاد عصر طلایی برای جامعه بشری، ناتوان و محکوم به شکست است.»

هازبند معتقد به عصمت و مصون از خطا بودن رهبران بهائی نیست و قبول چنین اعتقادی را حرکت به سوی



دیکتاتوری و استبداد درون جامعه بهائی می‌داند. او به مشروعیت رهبری بهائی، بعد از عبدالبهاء انتقاد شدید دارد و معتقد است پس از عبدالبهاء، رهبری بهائیت باید به برادرش محمدعلی افندی سپرده می‌شد. هازبند بیت‌العدل (رهبری فعلی بهائیت در اسرائیل) را غیرمشروع می‌داند و معتقد است بهائیت با گذشت بیش از ۱۷۰ سال از عمرش، هیچ دستاورد ارزشمندی را به ارمغان نیاورده است. او طرفدار بهائیان وحدتگرا است و انتقادهای زیادی را به بهائیت وارد آورده است.

اشاره

از زمان پیدایش آیین بهائی تاکنون آموزه‌های این نحله فکری همواره در معرض نقد و انتقاد قرار داشته و اعتراض‌های گوناگونی به آن وارد شده است.

علمای مسلمان و مسیحی و به‌طور کلی طرفداران ادیان الهی، با نگرش کتاب‌های مختلف بیشترین اعتراض را به مشروعیت و آموزه‌های آیین بهائی، که خود را تکامل یافته اسلام و ادیان الهی می‌داند، داشته‌اند. علاوه بر طرفداران ادیان توحیدی و اندیشمندان مذهبی، بهائیت موردنقد نویسندگان و اندیشمندان غیرالهی نیز قرار گرفته و هریک از منظرهای خاص آموزه‌های آیین ایرانی نوظهور را به باد انتقاد گرفته و اعتراض‌های جدی به آن وارد آورده‌اند.

تشکیلات بهائی ابتدا سعی کرد طرفداران این آیین کمتر در جریان انتقادات و اعتراض‌های مخالفان قرار گیرند. لذا خواندن این قبیل کتاب‌ها و مقالات را نه تنها توصیه نمی‌کرد که طی دستورالعملی از بهائیان خواست تا نامه‌ها و مجلات و مقالات مخالفان را بدون اینکه مطالعه کنند، عیناً به محفل (شورای ۹ نفره) اداره‌کننده تشکیلات بهائی در هر شهر) تحویل دهند.

امروزه تشکیلات بهائی سعی دارد با معرفی مخالفان خود به عنوان افرادی بی‌سواد، مزدور، معاند، بهائی‌ستیز، ناآشنا با مفاهیم بهائی، جاه‌طلب و... درحقیقت نوعی ترور شخصیت کند و تأثیر کلام منتقدان را بر بهائیان غیرمتعصب کاهش داده و بی‌اعتبار نماید و تاکنون در این رهگذر به موفقیت‌های زیادی نیز رسیده و توانسته است عملاً بین توده‌های بهائی و افراد مطلع و منتقد به بهائیت، شکاف‌های عمیقی را ایجاد نماید.

البته، به مرور زمان و با گسترش فضای مجازی و امکان دسترسی سریع افراد به اطلاعات، بهائیان غیرمتعصب امکان یافتند با مقالات و کتاب‌های مختلف نگاشته شده در حوزه بهائیت ارتباط یافته و جوایب پاسخ‌های منطقی به اعتراض‌های مخالفان باشند.

از اوائل سال ۱۹۹۶، پدیده جدیدی در جامعه جهانی بهائی پیدا شد و آن ظهور و بروز

از سازمان پلیسی خود (هیئت‌های مشاورین قاره‌ای) تعداد زیادی از آنان را به بهانه‌های مختلف از جامعه بهائی طرد و اخراج نمود یا علیه آنان حرکاتی را انجام داد که مجبور به استعفا و خروج از بهائیت شوند.

در دیدگاه بیت‌العدل، بهائیان موظفند فقط یک صدا و یک قرائت از آیین خود را شنیده و تبلیغ نمایند و آن قرائتی است که تشکیلات و رهبری بهائی آن را تجویز نماید. براساس این دیدگاه، هرگونه اقدام، اظهارنظر، تحلیل و تفسیر و حتی سؤالی که مطابق با خط‌مشی یا باورهای بیت‌العدل و محافل ملی در دنیا نباشد، ممنوع است. مرتکب بعد از دریافت یک اخطار و حتی گاهی بدون گرفتن اخطار، از جامعه بهائی اخراج گردیده و سلام و کلام با او مجاز شمرده نمی‌شود. گاهی اوقات نیز تشکیلات بهائی عرصه را چنان بر بهائیان منتقد تنگ می‌گیرد که چاره‌ای جز استعفاء و خروج از بهائیت برای آن‌ها باقی نمی‌ماند.

این‌گونه حرکات‌های خشن و غیرمنطقی باعث شده است اندیشمندان فراوانی چون ویلیام گارلینگتن، خوان کول، فردریک گلیشر، دنیس مک اوئن، جورج فلیمینگ، آلیسون مارشال، استیون شول، سن مک‌گلین، فرانچیسکو فیچیکیا و دیگران. که هر یک مدتی عضو جامعه بهائی بوده و به تبلیغ آموزه‌های آن مشغول بودند. بالاجبار از بهائیت جدا شده

منتقدانی از درون جامعه بهائی بود. البته روی گرداندن افراد مهم و فرهیخته از بهائیت و گرایش آنان به اسلام، یا انشعاب درون‌فرقه‌ای، سابقه طولانی دارد، ولی با گسترش فضای مجازی و اینترنت این امکان برای برخی از روشنفکران و اندیشمندان بهائی در غرب به وجود آمد که اعتراض‌هایی را به دیدگاه‌ها و عملکرد رهبری جامعه بین‌المللی بهائی یعنی بیت‌العدل در اسرائیل وارد آورند.

این روشنفکران که نوعاً از نخبگان جامعه بهائی بودند و تحصیلات آکادمیک و مطالعات میدانی در حوزه بهائیت و شناخت کافی نسبت به بهائیت و آموزه‌های آن دارند، تشکیلات بهائی و رهبری آن در حیفا را زیر سؤال برده و به حرکت‌های مستبدانه و خداگونه آن معترض گردیده‌اند. آن‌ها معتقدند که رهبری روحانی (کاریزماتیک) آیین بهائی جای خود را به سلسله‌مراتب نیمه‌انتخابی داده که ساختار و تصمیماتش مرتباً از سوی مخالفان و معتقدان داخلی و بهائیان سابق مورد انتقاد قرار می‌گیرد و توسعه اینترنت، زمینه‌ساز گسترش هرچه بیشتر این نارضایتی‌ها شده است.

رهبری بهائیت در حیفا که خود را الهی و مصون از خطا و لغزش می‌داند، در مقابل این انتقادات تاب نیاورد و مخالفت با روشنفکران و افراد فرهیخته و معترض بهائی در سطح جهان را در دستور کار خود قرار داد و با استفاده

الف - زندگی نامه

دیل واین هازبند - متفکر، سخنران، نویسنده، محقق و متکلم بهائی - ۵۰ ساله، در ۸ می ۱۹۶۹ در فورت ورث تگزاس، آمریکا، به دنیا آمد و بدون وابستگی خاصی به کلیسا، در یک خانواده مسیحی پروتستان پرورش یافت.

از ۱۵ تا ۲۰ سالگی عضو کلیسای تیشیری مسیحی اوانجیلک بود ولی بعد از ورود به دانشگاه به این نتیجه رسید که اغلب مطالبی را که مبلغان و کشیشان مسیحی ارائه می کنند، دروغ و نادرست است.

دیل از ۲۰ تا ۲۷ سالگی دارای تفکرات بشردوستانه و عضو کلیسای وحدتگرا بود ولی به تدریج احساس کرد تفکرات این گروه بی محتوا و خالی از مفاهیم عالیه است.

او به طور روشن و قطعی الحاد و خداناباوری را رد می کند و آن را گونه دیگری از خرافه و تعصب می داند. او سعی دارد ضمن دوری از هر نوع تعصب و خرافات ادیان و آیین ها، با چراغ عقل و منطق و یافته های دانش بشری، به حقیقت برسد؛ لذا از نوجوانی علاقه خاصی به مباحث علمی، نجوم، تاریخ و مطالعات مرتبط با آن ها پیدا کرد.

او در سال ۲۰۰۰ در رشته علم از کالج تارانت کانتی^۱ فارغ التحصیل شد و درحال حاضر در مؤسسه آموزن مشغول فعالیت است.

و مقالات و کتاب های انتقادی مختلفی را در نقد عملکرد آیین بهائی به رشته تحریر درآوردند.

این مقاله سعی دارد با اطلاعات موجود، به بررسی مختصری از نظرات و دیدگاه های برخی از روشنفکران منتقد به تشکیلات بهائی بپردازد، هرچند لازم است محققان فرهیخته در این میدان وارد شده و بررسی های کامل تری را به علاقه مندان این حوزه ارائه نمایند.

بیان دیدگاه های این روشنفکران و منتقدان بهائی، لزوماً به معنی تأیید مواضع سیاسی و اجتماعی و حتی نقطه نظرات دینی این افراد نیست. بهائی شناسی با معرفی این اندیشمندان، فقط در صدد گشودن راهی جدید در نگاه به آیین بهائی است؛ راهی که پیش تر برخی متفکران غربی آن را پیموده اند.



دیل هازبند

1. Tarrant County

ماه شرکت در جلسات تبلیغی و جلسات فایرساید و نیز خواندن کتاب "بهاء الله و عصر جدید"، آیین بهائی را تصدیق کردم و از این بابت خشنود بودم. البته در سال‌های بعد اتفاقاتی افتاد و آن نیمه دیگر موضوع روشن شد و پس از تحقیق و بررسی در بهائیت،

سرانجام به این نتیجه رسیدم که نمی‌توانم اعتقادی به بهاء الله و مؤسسای چون مؤسسه ولایت امرالله و بیت العدل داشته باشم. در پایان سال ۲۰۰۴ از جامعه بهائی امریکا خارج شدم».

او در نامه‌ای خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا می‌نویسد:

«... پس از سال‌ها تحقیق و تحری حقیقت، سرانجام به این نتیجه و تصمیم غم‌انگیز رسیدم که دیگر نمی‌توانم باور و اعتقادی به بهاء الله یا هر یک از نهادها و

مؤسسات تأسیس شده تحت نام او، همچون ولایت امرالله و بیت العدل جهانی، داشته باشم. من کاملاً متقاعد شده‌ام که بهائیت در تحقق اهداف و تعالیم خود، همچون ایجاد صلح جهانی، وحدت عالم انسانی، ایجاد عصر طلایی برای جامعه بشری و... ناتوان و محکوم به شکست است. لذا بدین وسیله از عضویت در جامعه بهائی استعفا می‌دهم».

دیل در سال ۱۹۹۵ به عضویت جامعه بهائی درآمد و پس از شرکت در برنامه‌های تبلیغی بهائی و جلسات فایرساید،^۱ در بدفورد تگزاس^۲ به بهائیت علاقه‌مند شد. وی درباره بهائی شدن خود می‌نویسد:

«در اواسط دهه ۱۹۹۰، دچار نوعی سرگردانی روحی بودم. من که از کودکی در محیط مسیحی بزرگ شده و پرورش یافته بودم، با مطالعه و مشاهده برخی رفتارهای زننده و منافقانه از رهبران مسیحی و نیز ملاحظه برخی تعارض‌ها و تناقض‌ها در کتاب انجیل، از کلیسای مسیحی دل‌کندم. در سال ۱۹۹۵ جزوه‌ای درباره بهائیت به دستم رسید که بسیار جالب بود. بهائیان مدعی بودند به خدای موردباور سایر ادیان،

او به‌طور روشن و قطعی الحاد و خداناباوری را رد می‌کند و آن را گونه دیگری از خرافه و تعصب می‌داند. او سعی دارد ضمن دوری از هر نوع تعصب و خرافات ادیان و آیین‌ها، با چراغ عقل و منطق و یافته‌های دانش بشری، به حقیقت برسد؛ لذا از نوجوانی علاقه خاصی به مباحث علمی، نجوم، تاریخ و مطالعات مرتبط با آن‌ها پیدا کرد.

ایمان دارند و سایر ادیان را نیز معتبر و نافذ می‌دانند و مانند وحدت‌گرایان جهانی، باور و اعتقاد هرکس را به هر دین و آیین، معتبر و صحیح تلقی می‌کنند. فکر می‌کردم بهائیت و وحدت‌گرایان، اشتراک عقیده دارند و همچون دو خواهر، شبیه هم هستند. لذا بعد از چند

۱. Fireside: نوعی از برنامه‌های تبلیغی بهائیان در آن سال‌ها بود که در منازل بهائیان برپا می‌شد و در آن، فرد غیربهائی - مبتدی، تحت تبلیغ مبلغان بهائی قرار می‌گرفت.

2. Bedford



• علت خروج از جامعه بهائی

اصولاً افراد منتقد و معترض به تشکیلات، هیچ جایگاهی در بهائیت ندارند. این گونه افراد به سادگی از بهائیت اخراج می شوند یا تشکیلات مقدمات کار را طوری برنامه ریزی می کند که فرد معترض مجبور به استعفاء شود.

دیل هازبند در اکتبر ۲۰۰۷ در مقاله «چرا بهائیت را ترک کردم»^۳ به علت خروج خود از بهائیت اشاره نموده و می نویسد:

«من در سنین نوجوانی و جوانی یک مسیحی بودم ولی در اوایل دهه ۲۰ عمر خود، با ملاحظه اشکالات، تعارضها و نارسایی های آن، مسیحیت را رها کردم. بهائیت توضیح می داد که جدا از آنکه عیسی مسیح پیامبر (یا مظهر) الهی بود، آیین او، در طول قرون و اعصار، دچار انحراف و فساد شده و به این ترتیب، اکثر مسیحیان دیگر پیرو او نیستند، بلکه از افکار و عقاید بشری پیروی می کنند!

دیل در این باره می گوید:

«من این نامه را آماده و در ژانویه ۲۰۰۵ ارسال کردم. چند هفته بعد، محفل ملی امریکا، به من پاسخ داد و اعلام کرد که استعفای مرا پذیرفته است و اظهار امیدواری نمود که من روزی به جامعه بهائی برگردم. پس از آن هرگونه ارتباط با جامعه بهائی شهرم (فورت ورث) را قطع کردم».

دیل هازبند پس از خروج از بهائیت، مجدداً به عضویت انجمن وحدتگرایان جهانی درآمد ولی پس از تأسیس "گروه بهائیان وحدتگرا"^۱ توسط اریک استسون^۲ که هدفش ادغام اندیشه ها و تعالیم اساساً غربی شده بهائیت و اندیشه های وحدتگرایان جهانی است، به حمایت از این اندیشه پرداخت.

هازبند معتقد است بهائیت باید دستخوش اصلاحات و تغییرات بنیادی گشته و با گروه وحدتگرایان جهانی ادغام شود؛ در غیر این صورت، و در صورت بی توجهی به تعالیم وحدتگرایان جهانی، سرنوشتی جز نابودی و اضمحلال نخواهد داشت.

دیل هازبند در حال حاضر نگرشی بدبینانه و انتقادی به بهائیت دارد و ضمن طرفداری از عقل و منطق انسانی و تجربی، باورهای دگم بهائیت را نفی می کند.

3. Why I quit the Baha'i Faith, <https://dalehuband.wordpress.com/2007/10/19/why-i-quit-the-baha%e2%80%99i-faith>

1. Association of Unitarian Bahais

2. Eric Stetson

۳- آیین بهائی و بهائیان ادعا می‌کنند با پیروان سایر ادیان دوست هستند و به آن‌ها خوشامد می‌گویند ولی هم‌زمان، آن دسته از هم‌کیشان خود را که جرأت کنند و نسبت به ادعاهای رهبران دینی فعلی خود (بیت العدل) پرسش و تردید داشته باشند، مورد سرزنش قرار داده و طرد و تکفیر می‌نمایند.

۴- تعالیم بهائی می‌گوید دین باید مطابق و هماهنگ با علم باشد ولی درعین حال اصرار دارند هرآنچه را که رهبران دینی آن‌ها می‌گویند، حقیقت محض است، هرچند آن مطالب مورد قبول مراجع علمی نباشد!

همچنین من در بهائیت با افتضاحات و رسوایی‌هایی مواجه شدم که واقعاً مرا آزار می‌دهد، حتی الآن که دیگر عضو جامعه بهائی نیستم و آن را ترک کرده‌ام. به برخی از آن‌ها به اختصار اشاره می‌کنم:

الف - نقض مفاد کتاب عهدی (وصیت‌نامه بهاء‌الله) توسط فرزندش عبدالبهاء!

بهاء‌الله در کتاب عهدی که در حقیقت وصیت‌نامه اوست و به دستخط خود آن را نوشته است، مقرر نمود که پس از عبدالبهاء، برادر جوان‌تر او - میرزا محمدعلی - باید جانشین او شود ولی عبدالبهاء با محروم کردن محمدعلی از هرگونه مقام و موقعیتی، این دستور و حکم بهاء‌الله را زیر پا گذاشت و در الواح وصایای خویش، نوه‌اش شوقی افندی را، به جای محمدعلی، جانشین خود نمود.

در ابتدای پیوستن به جامعه بهائیان، با خود فکر کردم شاهد جامعه‌ای شبیه به جامعه مسیحیان اولیه، در امپراتوری روم باستان، خواهم بود؛ با این تفاوت که دیگر بهائیان به گروه‌ها و فرقه‌های رقیب تقسیم نخواهند شد و به نزاع و جنگ با یکدیگر نخواهند پرداخت. با خود گفتم اگر همه مردم جهان بهائی شوند، صلح و سعادت برای همیشه برقرار خواهد شد! چه دورنمایی! چه رؤیایی! ولی طبیعت انسان هرگز اجازه تحقق چنین چیزی را نخواهد داد!

پس از مدتی ملاحظه کردم بهائیت نیز دارای اشتباهات، تعارض‌ها، شکست‌ها و نارسایی‌ها است؛ هرچند کمتر از ۲۰ سال عمر کرده باشد! شناخت و آگاهی از این موارد، موجب شد تا با قلبی اندوهگین از جامعه بهائی خارج شوم. می‌توانم دورویی و ریاکاری نهفته در عقاید تعصب‌آلود بهائی را به ترتیب زیر بیان کنم:

۱- بهائیت ادعا دارد دین دیگر احتیاج به طبقه روحانی ندارد ولی عملاً خود طبقه‌ای از رهبران را پیش‌بینی کرده است که اقتدار و استبدادی بیش از کشیشان قرون وسطی برای خود قائل هستند.

۲- بهائیت ادعا دارد زن و مرد باید با یکدیگر مساوی باشند ولی از سوی دیگر، حق عضویت و حضور زنان را در شورای رهبری قدرتمند و صاحب نفوذ در جامعه بهائی (بیت العدل) انکار می‌کند.

ب - جنون و حماقت شوقی افندی!

عبدالبهاء در وصیت نامه اش، شوقی افندی نوجوان را به عنوان جانشین خود و ولی امرالله منصوب کرد و مقرر داشت که شوقی افندی باید در زمان حیات خود، فرزند ارشد ذکور خود، یا در صورت عدم صلاحیت او، یکی دیگر از پسران خود را (و در صورت نداشتن پسر، یکی دیگر از فرزندان ذکور از نسل بهاء الله را) به عنوان جانشین خود تعیین نماید. شوقی افندی نه تنها

خود فرزندی نداشت، بلکه تک تک فرزندان و بازماندگان بهاء الله و عبدالبهاء را طرد و تکفیر کرد و از جامعه بهائی اخراج نمود. به این ترتیب، شرایطی را موجب گردید تا نتواند حکم و دستور پدر بزرگش را اجرایی کند! او در سال ۱۹۵۷ درگذشت و برخلاف احکام و قوانین بهائی وصیت نامه ای از خود به جای نگذاشت و به این ترتیب، جامعه بهائی را در بحران نبود جانشین غرق کرد.

سلسله مراتب و تشخیص آن‌ها در عمل

بهاء الله
عبدالبهاء
شوقی افندی
بیت العدل جهانی

سلسله مراتب و اهمیت شخصیت‌های مرکزی بهائی، طبق نصوص بهائی

بهاء الله
عبدالبهاء
میرزا محمد علی
بیت العدل جهانی

ایده و طراحی از دلیل هازبند

ج - پنهان سازی پیشگویی‌های غلط رهبران مصون از خطا!

هنگامی که هنوز بهائی بودم، یک تابستان را در منزل یک زوج پیر بهائی گذراندم و نگاهی به کتاب‌های بهائی آن‌ها انداختم. یکی از کتاب‌هایی که توجهم را جلب کرد، کتاب تبلیغی "بهاء الله و عصر جدید" تألیف دکتر

جان اسلمنت بود. در آن کتاب اشاره‌ای به سال ۱۹۵۷. سال مرگ شوقی. شده بود. البته آن کتاب قبل از سال ۱۹۵۷، توسط یک مؤسسه انتشاراتی بهائی، وابسته به محفل ملی بهائیان امریکا، چاپ شده بود. نسخه دست نویس این کتاب به تأیید عبدالبهاء رسیده و شوقی افندی نیز آن را تأیید کرده است.

اسلمنت در آن کتاب می نویسد:

در دو آیه آخر کتاب دانیال، عبارت رمزگونه ای وجود دارد: «خوشا به حال کسی که صبر کند و به ۱۳۳۵ روز برسد! ولی راه را ادامه دهد. زیرا در انتها به آسایش و راحتی خواهد رسید».

بسیاری تلاش کرده بودند تا حقیقت این مطلب را درک کنند. دکتر اسلمنت می گوید:

من در یک مهمانی شام که به افتخار عبدالبهاء برپا شده بود، حضور داشتم. عبدالبهاء توضیح داد: منظور از ۱۳۳۵ روز، ۱۳۳۵ سال خورشیدی، از تاریخ هجرت پیامبر اسلام است! از آنجاکه هجرت ایشان در سال ۶۲۲ میلادی اتفاق افتاد، لذا سال موردنظر

می شود ۱۹۵۷ میلادی! یک نفر سؤال کرد، در پایان این ۱۳۳۵ روز، شاهد چه رویدادی خواهیم بود؟ عبدالبهاء پاسخ داد: صلح جهانی به طور قطع و یقین برپا خواهد شد. یک زبان جهانی واحد، در سراسر جهان رواج خواهد یافت. سوء تفاهم ها از بین می رود. امر بهائی در سراسر جهان گسترش و رسوخ خواهد یافت. وحدت عالم انسانی محقق خواهد گشت و این همان عصر بسیار پرشکوه است!

کتاب بهاء الله و عصر جدید که این پیشگویی را ثبت کرده، اولین بار در سال ۱۹۲۳ منتشر شد. هازبند می نویسد:

«به جای صلح جهانی و آن رؤیاهای آرمان شهری عبدالبهاء، نمونه کوچکی از آنچه ما در طی سال های ۱۹۲۳ - ۱۹۵۷ مشاهده کردیم، فقر و رکود اقتصادی در امریکا و اروپا، جنگ جهانی دوم با حدود ۱۰-۱۲ میلیون کشته و قربانی توسط نیروهای هیتلری و حدود ۲۰ میلیون قربانی توسط ارتش استالینی بود!

خود شوقی افندی نوشت: "در سی و پنج سال گذشته، ما حدود ۴۵ میلیون انسان را کشته ایم". ضمن آنکه مرگ شوقی نیز در سال ۱۹۵۷ اتفاق افتاد.

بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که این پیشگویی نادرست و غلط است. جالب است بدانید در چاپ های بعدی کتاب، مواردی از مندرجات کتاب بالا، از جمله این پیشگویی را حذف کردند.

در یکی دیگر از آثار بهائی چنین بیان شده است:

درباره پیشگویی مربوط به کتاب دانیال، این متن از کتاب دکتر اسلمنت باید به این نحو

بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که این پیشگویی نادرست و غلط است. جالب است بدانید در چاپ های بعدی کتاب، مواردی از مندرجات کتاب بالا، از جمله این پیشگویی را حذف کردند.

د - حمله به مؤسسه انتشاراتی کلمات

در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ میلادی، محفل ملی بهائیان امریکا و محفل ملی بهائیان بریتانیا، با صدور دستورهایی از جوامع بهائی تحت فرمان خود، خواستند فروش کتاب‌های منتشره مؤسسه انتشاراتی کلمات^۳ (یک ناشر کوچک بهائی) را متوقف سازند، زیرا آن ناشر، کتبی را منتشر کرده است که مورد تأیید تشکیلات بهائی نیست. در نتیجه، مؤسسه انتشاراتی کلمات پرس، بر اثر این تحریم ناچار به توقف و تعطیل فعالیت‌های خود شد.

ه - دکتر حسین دانش، متجاوز جنسی!

دکتر حسین دانش، عضو پیشین محفل ملی بهائیان کانادا، پس از آنکه در دهه ۱۹۹۰ میلادی، از سوی چند تن از بیماران خود به سوءاستفاده جنسی متهم شد و تحت پیگرد قرار گرفت، پروانه کار روان‌پزشکی خود را از دست داد. تشکیلات بهائی به جای آنکه او را از جامعه بهائیان اخراج کند، به مأموریتی در دانشگاه بهائی لاندگ^۴ در سوئیس فرستاد. فعالیت این مدرسه خصوصی در سال ۲۰۰۵ میلادی متوقف شد، دانش مجدداً به کانادا بازگشت و محفل ملی بهائیان آن کشور او را به عنوان روان‌کاو و مشاور امور ازدواج و خانواده بهائیان استخدام کرد!!

اصلاح گردد که این پیشگویی در صدمین سالگرد اعلام امر بهاء الله، صورت واقعیت به خود می‌گیرد!

شوقی‌افندی بعدها درباره ۱۳۳۵ روز توضیح داد که در مکتوبات بهائی مطلب دقیق و قطعی درباره استقرار صلح جهانی در سال ۱۹۵۷ و نه حتی در سال ۱۹۶۳ (صدمین سال اظهار امر بهاء الله) وجود ندارد!

جالب است بدانید که عبدالبهاء و شوقی‌افندی، به عنوان مفسر و مبین معتبر بهائیت شناخته شده‌اند و بهائیان حیفايي آن دورا مصون از خطا می‌دانند!

نکته مهم دیگر اینکه مسؤولان تشکیلات بهائی، به خاطر اینکه محتوای این کتاب با واقعیات جامعه امروزی بهائیت اختلاف فاحشی پیدا کرده است، امتیاز چاپ این کتاب را از مؤسسه جرج آلن^۱ و آلن وین^۲ با مسؤولیت محدود در لندن، انگلستان، خریداری کردند و سپس در سال‌های ۱۹۳۷، ۱۹۷۰، ۱۹۵۰، ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ اصلاحات مهمی را (از جمله حذف مبحث ولایت امرالله و لزوم حضور ولی امر در رأس بیت العدل...) در آن انجام دادند و در سال ۱۹۹۰ آن را تجدید چاپ کردند.

3. KALIMÁT PRESS, LOS ANGELES

4. Landegg University

1. George Allen Ins

2. Allen Wane Ltd

و- رسوایی مالی بهائیان ایتالیا

در سال ۲۰۰۷ میلادی کشف شد که فرانکو چشیرینی^۱ که مدتی طولانی عضو محفل ملی بهائیان ایتالیا و خزانه دار محفل بوده، طی مدت ۱۴ سال، مبلغ ۳۶۰۰۰۰ یورو از صندوق محفل سرقت کرده است! این موضوع هنگامی کشف شد که پلیس مالیاتی وزارت اقتصاد ایتالیا، اقدام به بازرسی و حسابرسی دفاتر مالی جامعه بهائی ایتالیا کرد و نهایتاً آن‌ها را موظف به پرداخت ۲۷۵۰۰۰ یورو مالیات پرداخت نشده نمود. این امر موجب فلج شدن جامعه بهائی ایتالیا گردید.

ز- استفن بیرکلند، پلیس مخفی بهائی!

در دهه ۱۹۹۰، استفن بیرکلند^۲ عضو هیئت مشاورین قاره‌ای امریکای شمالی، اقدام به کار تجسّسی در یک گروه اینترنتی و شبکه اجتماعی به نام تالیسمان^۳ کرد که اعضای آن مجاز بودند آزادانه به بحث و گفت‌وگو درباره مباحث مختلف مدیریت جوامع بهائی بپردازند. شیوه‌ها و رفتارهای نامناسب و توهین‌آمیز بیرکلند موجب شد چند تن از بهائیان فعال در تالیسمان، همچون دیوید

لنگ نس^۴، آنتونی لی^۵، دکتر خوان کول^۶، دکتر جان والبریج و همسرش لیندا^۷، استیو شول^۸ و دیگران، قبل از آنکه به عنوان ناقضان عهد و میثاق از سوی تشکیلات بهائی معرفی و از جامعه بهائی طرد و اخراج شوند، خودشان درخواست استعفا و کناره‌گیری کنند.

بیرکلند شخصاً از دیوید لنگ نس، آنتونی لی، خوان کل و جان والبریج، تحقیق و بازرجویی نمود. استیو شول اعلام کرد فقط در صورتی با بیرکلند جلسه و ملاقات می‌گذارد که حرف‌های آن‌ها برای دو طرف ضبط شود تا بعداً دخل و تصرفی در آن نشود. شرطی که برای مقامات بهائی غیرقابل قبول بود! کول و والبریج از شرکت در جلسه دوم تحقیق، که خواسته بیرکلند بود، سر باز زدند. دیوید لنگ نس هم به خاطر مقاله‌ای که در تالیسمان نوشته بود، از سوی محفل ملی بهائیان امریکا، به طرد اداری و لغو حق رأی و حضور در جلسات بهائی محکوم شد.

بیرکلند به خاطر تلاش و اقدام تعصب‌آمیز خود تشویق شد و در سال ۲۰۰۸ میلادی به عضویت

با این حال او یک پلیس مخفی بدجنس و خبیث و تحت امر رهبران بهائی بود که به خاطر خوش‌خدمتی‌هایش، پلکان ترقی را به سرعت پیمود. ابتدا بیت‌العدل او را به عضویت دارالتبلیغ بین‌المللی منصوب کرد و از آنجا به عنوان عضو بیت‌العدل انتخاب شد.

4. David Langness

5. Antoni Lee

6. Juan R. I. Cole

7. John & Linda Walbridge

8. Steve Scholl

1. Franco Ceccherini

2. Stephen Birkland

3. Talisman

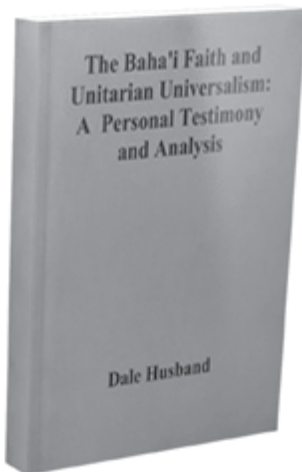
بهائیت در تحقق اهداف و تعالیم خود، مبنی بر ایجاد صلح جهانی، وحدت عالم انسانی و ایجاد جامعه طلایی برای جامعه بشری، کاملاً ناتوان و محکوم به شکست است؛ لذا از عضویت در جامعه بهائی استعفا دادم.

ابتدا مدتی درباره نکات منفی بهائیت سکوت کردم، ولی در ۱۹ اکتبر ۲۰۰۷، اولین مطلب خود را در انتقاد به آن، در وبلاگ خود قرار دادم.

گزیده‌ای از آثار منتشرشدهٔ دیل هازبند

کتاب آیین بهائی و وحدت‌گرایان جهانی: یک تجربه و تحلیل شخصی^۱

این کتاب در سال ۲۰۱۷ در ۷۳ صفحه به صورت اینترنتی شده است.



1. The Baha'i Faith and Unitarian Universalism: A Personal Testimony and Analysis .

در مرکز دارالتبلیغ بین‌المللی بهائی در حیفا منصوب گردید و به فاصله کوتاهی، در سال ۲۰۱۰، به عضویت بیت‌العدل جهانی در حیفا درآمد. من شخصاً بسیار خوشحال هستم که بیرکلند آن قدر قدرت و اختیار نداشت تا آن مخالفان را به جرم "خیانت فکری" به زندان بیندازد. با این حال او یک پلیس مخفی بدجنس و خبیث و تحت امر رهبران بهائی بود که به خاطر خوش خدمتی هایش، پلکان ترقی را به سرعت پیمود. ابتدا بیت‌العدل او را به عضویت دارالتبلیغ بین‌المللی منصوب کرد و از آنجا به عنوان عضویت‌العدل انتخاب شد. در نظر من او شبیه افراد وفادار به هیتلر و استالین است که همواره برای دستگیری و مجازات مخالفان ارباب خود، "آماده خدمت" هستند و در نهایت، جانشین آن دیکتاتورها می‌شوند و این چرخهٔ فساد و تباهی و سوءاستفاده، در دور و نسل بعد ادامه می‌یابد!

ترک جامعه بهائیان امریکا

در پایان سال ۲۰۰۴ میلادی دریافتم برای احترام به خودم، باید بی‌درنگ از آن جامعه جدا شوم. پس از سال‌ها تحقیق و تحریر حقیقت، سرانجام به این نتیجه و تصمیم رسیدم که دیگر نمی‌توانم باور و اعتقادی به بهاء‌الله یا هریک از نهادها و مؤسسات تأسیس شدهٔ تحت نام او، همچون ولایت امرالله و بیت‌العدل جهانی، داشته باشم. من کاملاً متقاعد شده‌ام که

• برخی از مقالات دیل هازبند

از آقای هازبند مقالات مختلفی در موضوعات گوناگون اجتماعی، سیاسی، تربیتی، اخلاقی، دین و... در سایت و صفحه فیس بوک ایشان و فضای مجازی به رشته تحریر درآمده است. در اینجا فقط به برخی از مقالات ایشان در حوزه بهائیت اشاره می‌گردد:

تحریر حقیقت مستقل، یک روش نفاق و فریب بهائی^۱



پنج راه برای ساختن یک دین جعلی و قلابی^۲

یک تحلیل انتقادی بر الواح وصایای عبدالبهاء^۳

1. Independent Investigation of Truth – A Baha'i case of HYPOCRISY!, February 3, 2010

2. FIVE Ways to Create a Religion of Hypocrites, August 8, 2018

3. A Critical Analysis of the Will and Testament of Abdu'l-Baha, March 26, 2018

چرا من بهائیت حیفايي را ترک کردم؟^۴

بهائیت، مورمونیزم و سایت ردیت (Reddit)^۵

گفت وگو با یک بهائی حیفايي در یوتیوب^۶

چرا به یک گروه بهائی وحدتگرا نیاز داریم؟^۷

مبارزه با یک بهائی در سایت آمازون^۸

حکومت بهائی بدون شک حکومتی ظالم و

سرکوبگر خواهد بود^۹

کنترل خسارات توسط شوقی افندی^{۱۰}

موضوع دروغین مصونیت از خطا در بهائیت^{۱۱}

پوچی ادعاهای گروه‌های ارتدکس بهائی^{۱۲}

یک بررسی و تحلیل انتقادی از کتاب عهدی^{۱۳}

4. Why I Abandoned the (Haifan) Baha'i Faith?, January 22, 2017

5. The Baha'i Faith, Mormonism, and Reddit, January 28, 2018

6. My battle with a Haifan Baha'i on YouTube, June 25, 2017

7. Why we need a Unitarian Baha'i Faith, April 5, 2010

8. My Battle on Amazon with a Haifan Baha'i, <http://www.amazon.com/Lost-History-Bahai-Faith>, April 10, 2016

9. Bahai government would be totally tyrannical, May 16, 2009

10. Damage Control by Shoghi Effendi, September 23, 2019

11. The bogus issue of infallibility in the bahai faith, July 6, 2018

12. The Absurdity of the "Orthodox Baha'i" Claims, August 12, 2019

13. A Critical Analysis of the Kitáb-i-'Ahd (Book of the Covenant), July 27, 2019

• معرفی و بررسی دیدگاه‌های انتقادی دیل هازبند

دیل هازبند در ۱۹ اکتبر ۲۰۰۷ اولین مطالب انتقادی خود را در صفحه فیس بوک خود قرار داد و خود را عضو "انجمن وحدتگرایان جهانی"^۹ معرفی کرد و اصول و تعالیم این انجمن را آگاهانه‌تر و مناسب‌تر از تعالیم بهائی معرفی نمود. او در مقاله "چرا بهائیت حیفايي را ترک کردم؟" به اصول و تعالیم این انجمن به شرح زیر پرداخت:



نشان انجمن وحدتگرایان جهانی

«من به عضویت انجمن وحدتگرایان جهانی درآمده‌ام و اصول و تعالیم آن را آگاهانه‌تر و مناسب‌تر از تعالیم بهائی یافته‌ام. مهم‌تر آنکه آن‌ها این تعالیم خود را، عملاً اجرا می‌کنند! اصل اول: ارزش ذاتی و کرامت هر انسان؛

9. Unitarian Universalist Association – UUA

رهبری بهائیت تنها به شهادت فکرمی‌کند!^۱
یک بررسی و تحلیل انتقادی از کتاب اقدس^۲
بیت‌العدل بین‌المللی^۳
رسوایی‌های بهائیان^۴
در بهائیت تساوی بین زن و مرد وجود ندارد!^۵
بنیادگرایی دینی (بهائی) نوعی انحراف عقیدتی است^۶
نقیصه مرگبار و جبران‌ناپذیر در تشکیلات بهائی^۷
دیدگاه دیل هازبند درباره شوقی^۸



شوقی افندی

1. The Baha'i Leadership is obsessed with Martyrdom!, April 11, 2019

2. A Critical Analysis of the Kitáb-i-Aqdas

3. universal-house-of-international.html

4. Bahai-scandals.html, August 10, 2015

5. <http://bahaism.blogspot.com/2015/07/equality-of-sexes-not-in-bahai-faith.html>

6. <https://dalehusband.wordpress.com/2007/07/23/religious-fundamentalism-is-blaspemy/>

7. <https://dalehusband.com/2008/09/07/the-fatal-flaw-in-bahai-authority>

8. Dale Husband on Shoghi Effendi, September 22, 2017

اصل دوم: عدالت، تساوی، انصاف و مهربانی در روابط انسانی؛

اصل سوم: قبول و پذیرش یکدیگر و کمک به رشد و تعالی یکدیگر در تجمعات خود؛

اصل چهارم: تحری حقیقت و تحقیق آزاد و مسئولانه برای کشف حقیقت و معنا؛

اصل پنجم: آزادی اندیشه و برخورداری از پروسه دموکراتیک در جلسات انجمن و در جامعه بیرونی؛

صل ششم: رسیدن به جامعه واحد جهانی از طریق صلح، آزادی و عدالت برای همه؛

اصل هفتم: احترام به همبستگی و پیوستگی عالم وجود، که ما هم جزئی از آن هستیم.»

هشدار درباره بهائیت

«من دلایل متعددی دارم که اگر سیاست‌های بهائیت، متخذة توسط بیت‌العدل جهانی، تغییر نکند، جامعه بین‌المللی بهائی به گروه و فرقه دینی خطرناکی تبدیل خواهد شد. بهائیت در حال حاضر خطرناک نیست، زیرا اعضای آن ناچیز و بسیار اندکند. بهائیت که در قرن ۱۹ میلادی تاسیس شد، کاملاً شبیه معجونی است که در آن پوسته ظاهری و بیرونی

اندیشه‌ها و تعالیم لیبرال غربی در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را، با تعالیم و اندیشه‌های تروریستی بابی قرن نوزدهمی خاورمیانه‌ای پیوند زده و مخلوط کرده‌اند. من علی‌رغم نفی غالب تعالیم بهائی، متعاقباً از تلاش‌های دوستم، اریک استتسون، در تأسیس گروه بهائیان وحدتگرا (UB) حمایت کردم که

هدفش ادغام اندیشه‌ها و تعالیم اساساً غربی شده بهائیت با اندیشه‌های وحدتگرایان جهانی است. این می‌تواند تنها راه نجات آیین بهائی از تداوم تخریب و انحطاط و تبدیل آن به یک فرقه مخرب باشد. اگر بهائیان وحدتگرا موفق نشوند، بهائیت سرنوشتی جز نابودی و اضمحلال نخواهد داشت!».

من دلایل متعددی دارم که اگر سیاست‌های بهائیت، متخذة توسط بیت‌العدل جهانی، تغییر نکند، جامعه بین‌المللی بهائی به گروه و فرقه دینی خطرناکی تبدیل خواهد شد. بهائیت در حال حاضر خطرناک نیست، زیرا اعضای آن ناچیز و بسیار اندکند.

دلیل هازبند همچنین انتقادهای زیادی به نظامات، آموزه‌ها و تشکیلات بهائی دارد که ذکر همه آن‌ها از حوصله این مقاله خارج است. فقط به مرور بررسی برخی از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

۱- اعتراض به دیدگاه مصون از خطا بودن و عصمت رهبران بهائی

اکثر بهائیان رهبران خود را مصون از خطا و اشتباه می‌دانند و اطاعت بی‌چون و چرا از آن‌ها را بر خود واجب می‌شمرند. از دید این دسته از

و ستم و استبداد. آنگاه نتیجه این ظلم و استبداد چیست؟ تاریخ گواهی می‌دهد که نتیجه ظلم و استبداد، فساد و بی‌عدالتی است. ظلم و ستم و استبداد نیز به نوبه خود، در طول زمان، منجر به فروپاشی سیستم خواهد شد. در واقع، این ایده که هر انسان، هر مؤسسه‌ای که توسط انسان اداره می‌شود یا هر محصول انسانی، مصون از خطاست، نادرست و بی‌معنی است. این خطرناکترین ایده در جهان است.»

در این باره به موضوع مهم دیگری نیز باید اشاره کرد و آن اینکه اگر قرار است بهائیان دستورهای رهبران خود را بی‌چون و چرا اجرا کنند، چرا عبدالبهاء از دستور پدر خود مبنی بر جانشینی محمدعلی افندی (بعد از عبدالبهاء) که در لوح عهدی آمده است، اطاعت نکرد؟ یا چرا شوقی افندی، رهبر سوم بهائیت، از دستور بهاء‌الله، در کتاب اقدس، مبنی بر نوشتن وصیت‌نامه اطاعت نکرد و به همین علت جامعه بهائی را با مشکل جانشینی بعد از خود مواجه ساخت؟ یا چرا بیت‌العدل بعد از استقرار، به دستور شوقی افندی مبنی بر ادامه کار مؤسسه ولایت امرالله، اعتنائی نکرد!

دیل هازبند در مقاله «نقیصه مرگبار و جبران ناپذیر در تشکیلات بهائی»^۲ به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد:

بهائیان، بیت‌العدل (رهبری بهائیت در حیف) و تشکیلات بهائی، مصون از خطا هستند و هیچ بهائی اجازه ندارد کوچک‌ترین مخالفتی با رهبران بهائی از خود نشان دهد. البته برخی از روشنفکران بهائی این دیدگاه را قبول نداشته و به اعتراض در مقابل آن برخاسته‌اند (برای آگاهی از دلائل مخالفت این دسته از بهائیان، رجوع فرمایید به مقالات درج شده تحت عنوان بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی در شماره‌های ۵ و ۶ نشریه بهائی‌شناسی، به ترتیب، صفحات ۱۱۶ و ۱۲۴).

دیل هازبند در مقاله «بنیادگرایی دینی (بهائی) نوعی انحراف عقیدتی است»^۱ ایده مصون از خطا بودن رهبران بهائی را ایده‌ای نادرست و خطرناک توصیف نموده، می‌نویسد:

«رهبری بهائیت از ابتدا تاکنون ادعا دارند که مصون از خطا هستند، زیرا از هدایت الهی برخوردارند؛ در حالی که ما می‌دانیم بهاء‌الله، پسرش عبدالبهاء، نوه عبدالبهاء شوقی افندی و تمامی اعضای بیت‌العدل، همگی افراد عادی و بشر معمولی هستند. چه دلیلی بر مصونیت آنان از خطا داریم؟ هیچ!

اگر شما نتوانی درباره قصد و غرض و تصمیمات یک رهبر پرسشی مطرح کنی، دیگر چه چیزی برای شما می‌ماند؟ ظلم

1. <https://dalehusband.wordpress.com/2007/07/23/religious-fundamentalism-is-blasphemous>

2. <https://dalehusband.com/2008/09/07/the-fatal-flaw-in-bahai-authority>

1. <https://dalehusband.wordpress.com/2007/07/23/religious-fundamentalism-is-blasphemous>

«... اگر قرار است بهائیان شوقی‌افندی را به‌عنوان نماینده اراده خداوند، مورد اطاعت کامل قرار دهند، در آن صورت خود شوقی هم باید از احکام و مقررات بهائی که پیش از او عرضه شده است، اطاعت نماید. اگر او نسبت به قوانین بهائی نافرمانی و معصیت کند، دیگر هیچ فرد بهائی نباید

۲- تحری حقیقت در بهائیت، یک دروغ و فریب بزرگ

یکی از علل اصلی تعارض‌ها و درگیری‌های دنیای امروز آن است که بسیاری از مردم کورکورانه و بدون نقد و بررسی، از آراء و عقاید گروه‌ها پیروی می‌کنند. خداوند به هر انسان، عقل و قدرت تمیز و تشخیص حق از باطل را داده است. حال اگر انسان‌ها از ظرفیت عقلانی خود استفاده نکنند

بهائیان از ما می‌خواهند به‌جای اطاعت کورکورانه از آنچه "نهاده‌ها و مؤسسات دینی" به ما می‌گویند، خودمان تحری حقیقت مستقل انجام دهیم. این حرف بهائیان شبیه ضرب‌المثل قدیمی است که می‌گوید "دیگ به دیگ می‌گه رویت سیاه است!"

از او اطاعت نماید. بهاء‌الله، مؤسس و پایه‌گذار بهائیت، در بند ۱۰۹ کتاب اقدس (کتاب آسمانی بهائیان) می‌گوید: "بر هر شخص بهائی واجب است وصیت‌نامه‌ای برای خود بنویسد". به همین ترتیب، عبدالبهاء پسر بهاء‌الله نیز در وصیت‌نامه‌ای

و بدون تحقیق و بررسی، صرفاً براساس ترس از کسی یا علاقه و محبت به کسی، عقیده‌ای را برای خود برگزیند، این به منزله آن است که آن‌ها مسؤولیت اخلاقی بنیادین خود را به‌عنوان یک انسان مسؤول نادیده گرفته‌اند. معمولاً وقتی انسان‌ها این‌گونه عمل می‌کنند، به‌گونه‌ای به عقیده و باور خود وابسته می‌شوند، که دیگر تحمل مدارا با آراء و عقاید دیگر را ندارند. این نوع وابستگی تعصب‌آمیز می‌تواند منجر به درگیری و مناقشه شود. تاریخ همواره شاهد درگیری‌ها و حتی خونریزی‌ها، بر سر

که طی آن شوقی‌افندی را به‌جانشینی خود منصوب نمود، چنین دستور داد: "ولی امرالله (شوقی‌افندی) در زمان حیات خویش باید "من هو بعده" (یعنی جانشین خود را) تعیین نماید تا پس از صعودش اختلاف حاصل نگردد...". شوقی‌افندی هیچ‌یک از این کارها را انجام نداد. او فرزندی نداشت و عملاً تمام فرزندان و اخلاف بهاء‌الله و عبدالبهاء را با اتهام "ناقض عهدوميثاق" از جامعه بهائی طرد و تکفیر و اخراج نمود و به‌این ترتیب به آیین بهائی خیانت کرد. هنگامی که در سال ۱۹۵۷ شوقی‌افندی درگذشت، هیچ وصیت‌نامه‌ای

کنند. داشتن ذهنی باز و مستعد، شرط اصلی است. اگر جام فکر و اندیشه ما، پر از بادۀ خودخواهی باشد، دیگر جایی برای دریافت آب حیات در آن نخواهد بود. این واقعیت که ما انسان‌ها و گروه‌ها، خود را حقیقت مطلق و دیگران را خطاکار و باطل بینداریم، بزرگ‌ترین مانع کشف حقیقت و ایجاد وحدت است. از آنجاکه حقیقت یکی است، اگر تحری حقیقت واقعاً صورت گیرد، باید وحدت بین گروه‌ها و آحاد بشری به وجود آید. عباراتی شبیه مطلب فوق را می‌توان در وب‌سایت‌های متعدد تبلیغی بهائی مشاهده کرد، تاحدی که ممکن است شما تصور کنید "تحری حقیقت" نه تنها یک تعلیم بهائی است، بلکه بهائیان تنها افرادی هستند که بر این ایده تأکید می‌کنند! چنین مطلبی بی‌معنا و ناصحیح است. نه بهائیان آن را جدی می‌گیرند و نه این مطلب منحصر به بهائیت است. ضمن آنکه هر تحری حقیقت واقعی هم لزوماً منجر به بهائی شدن نمی‌گردد.^۱

دیل هازبند ادامه می‌دهد:

«من عقیده دارم بسیاری از بهائیان دربارهٔ مسیحیت و ادعاهای آن، تحقیق و بررسی

۱. برای مطالعهٔ بیشتر و اطلاع از نگاه انتقادی به تحری حقیقت به نشانی زیر که یک سایت مسیحی منتقد بهائیت است و موارد بسیاری از عدم رعایت تحری حقیقت در بهائیت، در آن ذکر شده است، مراجعه نمایید.

<http://bahaicatholic.wordpress.com/2008/08/27/independent-investigation-of-truth/>

تفاوت‌های جزئی در آداب و نحله‌های دینی، یا تفسیر و برداشت‌های اندکی متفاوت، از یک عقیده و مرام واحد است. تحقیق و بررسی شخصی برای یافتن حقیقت، فرد را قادر می‌سازد تا بداند که چرا او از ایدئولوژی و عقیده خاصی طرفداری می‌کند.

یکی از تعالیم بهائیت "تحری حقیقت" است. بهائیان ادعا دارند که برخلاف اسلام، بهائیان عقاید و آموزه‌های خود را کاملاً مطالعه کرده و با بررسی و تحقیق آن را انتخاب نموده‌اند. لذا آن‌ها خود را حق و دیگران را باطل می‌انگارند و یا حداقل آیین خود را بالاتر از سایر ادیان الهی و غیرالهی جلوه می‌دهند. در حالی که اگر شخصی بخواهد تحری حقیقت نماید باید در وهلهٔ اول به عقاید دینی خود تعصب نورزیده و این احتمال را بدهد که دیگران نیز ممکن است بهره‌ای از حقیقت داشته باشند.

دیل هازبند در مقالهٔ مفصل خود با عنوان «تحری حقیقت مستقل - یک روش نفاق و فریب بهائی» به موشکافی این موضوع پرداخته و ضمن ارائهٔ روش صحیح تحری حقیقت، بهائیت را مورد انتقاد قرار داده و می‌نویسد:

«اگر پنج نفر دور هم بنشینند و قصد تحری حقیقت داشته باشند، آن‌ها باید ابتدا افکار و ویژگی‌های خاص دینی خود را به کناری بگذارند. برای دیدن حقیقت سایر مکاتب، باید تعصبات و جهت‌گیری‌های خود را رها

قرار گرفتیم. درعین حال متعجب بودم که چرا او مایل نیست عقیده و آیین پدر و مادرش را دنبال کند؟ پس از آنکه خودم از جامعه بهائی کناره‌گیری کردم، سرانجام دریافتم که آن دختر باید "تحری حقیقت مستقلی" انجام داده باشد که نهایتاً او را به خروج از بهائیت، هدایت کرده بود. این موضوع خود دلیل و شاهدی بر نقض و تعارض در تعالیم بهائی است. جای تأسف است که کودکان و نوجوانان بهائی، که به بهائیت را می‌پذیرند، عملاً قبل از پذیرش خود، تحقیق و بررسی و تحری حقیقتی انجام نمی‌دهند. در سال‌هایی که من بهائی بودم، هیچ موردی را مشاهده نکردم که کودکان بهایی به دیدار از اماکن دینی و معابد سایر ادیان تشویق شوند؛ اگرچه در این مورد به طور رسمی منعی وجود ندارد.

البته اوضاع از این خراب‌تر است، زیرا مصرانه از بهائیان معتقد خواسته شده است تا ناقضان را "طرد روحانی" کنند. ناقضان کسانی هستند که خود را بهائی می‌دانند، گرچه رهبری فعلی بهائی را قبول ندارند. هر فرد بهائی که با این افراد - که گفته می‌شود بیماری روحی کشنده دارند! - تماس و رفت‌وآمد داشته باشد، در معرض اتهام سنگین ناقض عهدوميثاق بودن است. در این شرایط چگونه می‌توان اصل تحری حقیقت مستقل را اجرا کرد؟ برای بچه‌هایی که در خانواده بهائی متولد می‌شوند و رشد می‌کنند، عملاً تحری حقیقت کاربردی

مناسب و کافی نداشته‌اند. زیرا آن‌ها بدون هرگونه مطالعه و نقد و بررسی، هرآنچه را که شخصیت‌های مرکزی بهائیت و شوقی‌افندی درباره مسیحیت گفته‌اند، می‌پذیرند... بهائیان از ما می‌خواهند به جای اطاعت کورکورانه از آنچه "نهاده‌ها و مؤسسات دینی" به ما می‌گویند، خودمان تحری حقیقت مستقل انجام دهیم. این حرف بهائیان شبیه ضرب‌المثل قدیمی است که می‌گوید "دیگ به دیگ می‌گه رویت سیاه است!" شما از کجا می‌دانید که فلان کتاب تاریخ بهائی درست و معتبر است؟

پاسخ بهائیان: به آن دلیل که توسط یک مؤسسه انتشاراتی بهائی منتشر شده است!

پاسخ ما: این تحری حقیقت مستقل نیست! هنگامی که یک نویسنده بهائی ادعا می‌کند که بهاء‌الله وعده و پیشگویی خاصی از یک دین را تحقق بخشیده است، شما از کجا می‌دانید که اساساً چنین وعده و پیشگویی مطرح بوده و از کجا می‌دانید که بهاء‌الله آن را در دوره عمر خود به درستی اجرا کرده است؟ صرفاً به این دلیل که نویسنده، بهائی محترمی است؟ این تحری حقیقت مستقل نیست. یک خانواده بهائی را می‌شناختم که دختر جوان آن‌ها هیچ‌گاه وارد فعالیت‌های بهائی نشد. من از این رفتار او که عقیده والدینش را رها کرده بود، بدون اینکه علاقه و محبتش به آن‌ها از بین برود، تحت تأثیر

خواندن این کتاب فهمیدم که این کتاب، روی دیگر تاریخ بهائی را به ما نشان می‌دهد. به عنوان یک بهائی طردشده پیشین، از تألیف و انتشار این کتاب بسیار خوشحال شدم. من درباره افراد طردشده از خانواده بهاء الله، به جز مطالب نفرت‌انگیز و خصمانه و ادعاهای یک‌جانبه و متعصبانه، که از سوی مبلغان بهائی و حقوق‌بگیران فرقه بهائی مستقر در حیفا انتشار یافته، چیز دیگری نشنیده بودم. در این کتاب خواندم که چگونه اعضای خانواده بهاء الله، به‌ناحق برحسب "ناقص عهدوميثاق" خورده‌اند؛ درحالی‌که خانواده بهاء الله اصرار داشتند که همه موارد و بندهای وصیت‌نامه بهاء الله (موسوم به کتاب عهدی) اجرا شود. به موجب وصیت‌نامه بهاء الله، عباس‌افندی، فرزند ارشد بهاء الله، به‌عنوان رهبر جامعه بهائی تعیین شد، ولی درعین حال، در همان وصیت‌نامه، مقرر شده است که محمدعلی بهائی، فرزند دیگر بهاء الله، پس از عبدالبهاء، باید جانشین او شود، نه شوقی‌افندی. درحالی‌که عبدالبهاء برخلاف نظر پدرش، در وصیت‌نامه خود که به الواح وصایا معروف است، نوه نوجوانش شوقی‌افندی را به جانشینی خود انتخاب کرده و با این عمل خود را بالاتراز پدرش دانسته است. اگر کسی متن وصیت‌نامه بهاء الله را به‌دقت بخواند، درمی‌یابد که حکم و دستور او درباره جانشینی میرزامحمدعلی، مشروط به شرطی نیست،

ندارد، زیرا فرض بر این است که از قبل به حقیقت رسیده‌اند! اصل تحری حقیقت در بهائیت، بیشتر برای تبلیغات است و حربه‌ای است در دست بهائیان که به‌وسیله آن، افراد را به دام خود بکشانند. این تزویر و ریاکاری باید برملا و رسوا شود. این قصد و نیت من از نوشتن این مقاله است».

۳- نظر دلیل هازبند درباره جانشینی عبدالبهاء با توجه به کتاب تاریخ پنهان

آقای اریک استتسون روشنفکر و منتقد بهائی، در کتاب تاریخ پنهان بهائیان، به اسناد و مدارک مهمی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد رهبران و نویسندگان بهائی قسمت‌های مهمی از تاریخ خود را از دید بهائیان عادی، پنهان نموده و حقایقی از تاریخ را که به مسئله جانشینی بعد از عبدالبهاء مربوط می‌شود، به گوش آنان نرسانده‌اند.^۱

هازبند در مقاله «گفت‌وگو با یک بهائی حیفايي در آمازون درباره کتاب تاریخ پنهان بهائیان»^۲ در ۲۲ ژوئن ۲۰۱۵ می‌نویسد:

«من سال‌هاست که با اریک استتسون، مؤلف کتاب تاریخ پنهان، دوست هستم. بعد از

۱. برای آشنایی بیشتر با استتسون و دیدگاه‌های او ر.ک.: حمید فرناق، بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی، بخش ششم: اریک استتسون، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۹، سال چهارم، بهار ۹۸، صص ۶۸-۱۱۷.

2. My Battle on Amazon with a Haifan Bahai, Available on: <http://www.amazon.com/Lost-History-Bahai-Faith>, April 10, 2016

بدون دلیل و شاهد و مستند، این‌ها هیچ ارزشی ندارد و فقط موجب خنده و مضحکه خواهید بود. آیا هنگامی که اختلاف و جنگ بین این دو برادر درگرفت، تو آنجا بودی؟ تصور کن بهاء‌الله در اواخر عمرش، در عمارت ویلای بزرگی زندگی می‌کرد به نام قصر بهجی، که پس از مرگش، به عنوان ارث به محمدعلی می‌رسید

نه عبدالبهاء. به یاد بیاور که میرزا آقا جان کاشی، کاتب و منشی مخصوص و مخزن اسرار بهاء‌الله برای بیش از چهار دهه، صلاحیت و ریاست عبدالبهاء را قبول نکرد. چرا این اتفاقات افتاد؟ اگر می‌گویی میرزا محمدعلی باید تابع احکام بهاء‌الله باشد، من می‌گویم چرا

عبدالبهاء نباید تابع حکم بهاء‌الله باشد؟

شما میرزا محمدعلی را به خاطر تکذیب رهبری عبدالبهاء سرزنش و نکوهش می‌کنی؛ در حالی که اولاد و خانواده بهاء‌الله این مطلب را تأیید نمی‌کنند، بلکه معتقدند اختلاف و دعوی واقعی بر سر ادعا و زیاده‌خواهی عبدالبهاء بوده است. مطالب و ادعاهای شما علیه میرزا محمدعلی کاملاً بی‌اساس و ناوارد است، مگر اینکه بخواهی ادعا کنی عبدالبهاء مجاز بوده است مطالب پدرش را نقض کند و جایگاه پدرش را نیز تنزل دهد! آنچه شما

بلکه قطعی است. بنابراین طرد و اخراج او از جامعه بهائی و اتهام ناقض عهدوميثاق زدن به او، از سوی نویسندگان و مبلغان جریان بهائیت اکثریت، در واقع به منزله بی‌اعتبار کردن خود بهاء‌الله است».

بهائیان بیت‌العدلی ادعا دارند انتصاب محمدعلی به جانشینی، مشروط بوده است.

با توجه به اینکه محمدعلی، برخلاف دستور پدرش، بعد از آنکه فهمید عبدالبهاء به جانشینی بهاء‌الله تعیین شده است، بنای ناسازگاری گذاشت و علیه عبدالبهاء شورید! و برخلاف توصیه بهاء‌الله، باب تهمت، غیبت و سوءاستفاده را علیه عبدالبهاء بازکرد و تبعیت

لازم را از بهاء‌الله نداشت، لذا صلاحیت خود را از دست داد! به این خاطر، عبدالبهاء او را از رهبری بعدی جامعه بهائی، کنار گذاشت».

دیل هازبند در جواب بهائیان اکثریت و یکی از بهائیان بیت‌العدلی به نام "راب جنکینز" در این باره می‌نویسد:

«شما می‌توانید یک کتاب پراز شعار و ادعای بدون مبنا بنویسی و از عقاید و آیین فاسد خود دفاع کنی و به دیگران تهمت بزنی، ولی

1. Rob Jenkinz

دیل هازبند در جواب این ادعا در مقاله «گفت وگو با یک بهائی حیفايي در آمازون بر سر کتاب تاریخ پنهان بهائیان» می نویسد:

«بهائیان ادعا دارند که حدود ۵ تا ۶ میلیون پیرو در جهان دارند.^۱ حتی اگر این ادعای جامعه بهائی را نیز بپذیریم، این عدد کمتر از یک هزارم جمعیت جهان، در دوره فعالیت ۱۷۰ ساله آنان است. حتی مورمون ها که یک گروه انشعابی از جامعه مسیحی هستند، در دوره ای کم و بیش مشابه، موفق تر از بهائیان فعالیت کرده و جمعیت بیشتری برای خود گرد آورده اند! آن ها هم تفکرات تعصب آلود و فرقه گرایانه ای شبیه به بهائیت دارند. به همین دلیل است که من بهائیت را گروهی ورشکسته می دانم. افراد زیادی وجود دارند که با الهام گرفتن و پیروی از آراء و عقاید و تفکرات دینی دیگر، هدایت شده اند و زندگی موفق و سعادت مندانه ای داشته اند، تعصب را کنار زده و تحری حقیقت واقعی داشته اند. ادعای اینکه تنها با توسل به عهدوميثاق بهائی می توان به نجات بشریت امیدوار بود، نوعی جهالت وقیحانه نسبت به اندیشه های متعالی آسمانی و تجربیات موفق بشری است. اگر شما "مخالفان و ناقضان" را در مقایسه با جامعه جهانی بهائی، گروهی اندک ارزیابی می کنید و این را دلیل نادرستی عقیده آن ها و صحت آراء و اندیشه بهائیان حیفايي

۱. این آمار اغراق آمیز است. به نظر می رسد عدد واقعی پیروان آیین بهائی در جهان، بین یک تا یک و نیم میلیون نفر است.

می گویی محصول ده ها سال سانسور و کنترل افکار بهائیان توسط رهبران بهائی است و هرگز در هیچ تاریخ مستقل و راستینی پیدا نمی شود! من حق دارم بگویم آنچه که قبلاً به عنوان یک بهائی می اندیشیدم، مجموعه ای از مطالب نادرست و دروغ بود. گفتن مطالبی غیر از این، مثل این است که به فردی که چند روزی است از خوردن غذا منع شده است، بگویند تو حق نداری بگویی گرسنه هستم!».

۴- آیا "عهدوميثاق بهاء الله" امیدی برای تجدید حیات جامعه بشری است؟

در نصوص بهائی از واژه عهدوميثاق بهائی زیاد استفاده شده است. بهائیان، منتقدان و معترضان به بهائیت را با برچسب مخالف "عهدوميثاق بهائی" از صحنه خارج کرده و ارتباط بهائیان با آن ها را ممنوع اعلام نموده اند. آن ها در عبارات مختلف، منتقدان را مانند علف های هرزه ای معرفی می نمایند که مانع رشد گل های باغ شده اند و باید توسط باغبان قطع و نابود گردند. همان طور که شکوفایی و رشد گل های یک باغ، منوط به جدا کردن خارها و علف های هرزه است؛ رشد و شکوفایی یک آیین نیز، با وجود معترضان و منتقدان و رعایت عهدوميثاق الهی میسر نیست. بهائیان مخالفان خود را در مقایسه با جمعیت بهائی در جهان، بسیار اندک می دانند و جمعیت محدود آن ها را دلیل بر حقانیت خود معرفی می نمایند.

می‌دانید، باید توجه داشته باشید که کل جمعیت بهائیان در مقایسه با جمعیت پیروان هر یک از ادیان مسیحی، اسلام، هندوئیسم، بودیسم یا جمعیت غیردینداران، اساساً عددی نیست. هنگامی که پاپ یا دالایی لاما پیامی صادر می‌کنند، حتی کسانی که پیرو کلیسای واتیکان و یا بودیسم تبتی نیستند هم، به لحاظ احترام به آن رهبران، پیام ایشان را مورد توجه قرار می‌دهند... در حالی که تقریباً هیچ‌کس خارج از جامعه بهائی، کمترین توجهی به پیام‌های صادره از سوی بیت‌العدل ندارد. لذا عاقلانه است که بگویم حتی در عصر و زمان کنونی، ادیان بزرگ، به مراتب خدمت بیشتری به جامعه بشری ارائه می‌نمایند».

۵- دیدگاه دیل هازبند در مورد عملکرد نادرست شوقی‌افندی، در رهبری جامعه بهائی

«فردی را تصور کنید که چند برادر و خواهر و عمو و عمه و خاله و به همین ترتیب تعداد زیادی عمه‌زاده و عموزاده و دخترخاله و پسرخاله،... و البته یک همسر دارد! در طی سال‌ها، بنا بر دلایل ریز و درشت، یکی یکی با همه فامیل و بستگان خود دچار اختلاف و درگیری می‌شود و همه آن‌ها را از خود طرد می‌کند، فقط خانمش کنار او و برای او می‌ماند. خانمش هم هیچ‌گاه جرأت مخالفت با او را پیدا نمی‌کند و کاملاً تابع و مطیع او بوده است. سپس این مرد می‌میرد و همه دارایی و املاک خود را برای همسرش به ارث می‌گذارد! نظر شما درباره چنین مردی چیست؟ این شخصی که درباره اش صحبت کردم، مردی واقعی است که در تاریخ به عنوان یک رهبر دینی معرفی شده است.

اگر شما "مخالفان و ناقضان" را در مقایسه با جامعه جهانی بهائی، گروهی اندک ارزیابی می‌کنید و این را دلیل نادرستی عقیده آن‌ها و صحت آراء و اندیشه بهائیان حیفا می‌دانید، باید توجه داشته باشید که کل جمعیت بهائیان در مقایسه با جمعیت پیروان هر یک از ادیان مسیحی، اسلام، هندوئیسم، بودیسم یا جمعیت غیردینداران، اساساً عددی نیست.

آیا اگر هر فرد دیگری، رفتاری شبیه آنچه او با فامیل و بستگان خود داشت، انجام می‌داد، مورد احترام و قبول دیگران بود؟ قطعاً خیر! او که بیشتر به نام شوقی‌افندی شهرت دارد، از سال ۱۹۲۱ تا زمان مرگ خود ۱۹۵۷، رئیس و ولی امر بهائیان بود. بهائیان او را به عنوان گاردین می‌شناسند و تفسیر و تبیین کتب

دیل هازبند به شوقی‌افندی و عملکرد او خوشبین نیست. علی‌الخصوص در موضوع تعیین جانشین پس از خودش و عدم اجرای دستور صریح عبدالبهاء. او در مقاله «دیدگاه دیل هازبند در مورد شوقی» می‌نویسد:

و نصوص اصلی بهائی و تعیین محدوده صلاحیت قانون‌گذاری بیت‌العدل به او واگذار شده بود. نوشته‌های او عمدتاً محدود به تفسیر و تبیین آثار و الواح بهاء‌الله و عبدالبهاء و دستورالعمل‌هایی برای مدیریت جامعه بهائی است.

شوقی‌افندی بدون نوشتن وصیت‌نامه و تعیین جانشین برای خود مُرد. پس از آن بیت‌العدل

جهانی^۱ اعلام کرد که هیچ‌گونه راه‌حلی برای تعیین فردی به‌عنوان ولی امرالله و گاردین و جانشینی شوقی‌افندی وجود ندارد. شوقی‌افندی اولین و آخرین گاردین و ولی امر در بهائیت بود!

نمود. "با این وجود، شوقی‌افندی تمام خویشان و بستگان را از جامعه بهائی طرد و اخراج کرد و راه اجرای فرمان پدربزرگش را بر خود بست! این مثل آن می‌ماند که شما، شاخه‌ای را که روی آن نشسته‌ای ببری و باعث سقوط و مرگ خود شوی! شوقی‌افندی در طول زندگی و ریاست خود هیچ اقدامی برای تأسیس بیت‌العدل جهانی نکرد و همه

زمانی که یکی از بستگان و نزدیکانش جرأت می‌کرد تا در مورد او امر و دستورهای او، پرسشی به زبان آورد، مورد تنبیه و غضب او قرار می‌گرفت. این کاری است که یک فرد خودشیفته و روان‌پریش انجام می‌دهد، نه یک رهبر دلسوز و مسئولیت‌شناس.

به‌نظر من، فردی همچون شوقی‌افندی را نمی‌توان طبیعی پنداشت. او از بیماری روانی رنج

می‌برد. خانمش، روحیه خانم، شخصیت بسیار ساده‌ای داشت و نتوانست هیچ‌گونه تأثیر مثبتی بر شخصیت و رفتار شوهرش داشته باشد.^۲

او در مقاله دیگری مطلب را باز کرده و توضیح می‌دهد:

قدرت و اختیارات را در دست خود گرفت، که برخلاف دستور عبدالبهاء بود. زمانی که یکی از بستگان و نزدیکانش جرأت می‌کرد تا در مورد او امر و دستورهای او، پرسشی به زبان آورد، مورد تنبیه و غضب او قرار می‌گرفت. این کاری است که یک فرد خودشیفته و روان‌پریش انجام می‌دهد، نه یک رهبر دلسوز و مسئولیت‌شناس.

شوقی‌افندی در پیامی وقاحت‌آمیز و شرم‌آور، خطاب به بهائیان جهان، از اینکه برادرش

۱. مؤسسه‌ای که برای تصویب قوانین مورد نیاز بهائیان، که در کتب بهاء‌الله نیامده، پیش‌بینی شده بود.

۲. صفحه فیس بوک دیل هازبند، به تاریخ ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۷، همچنین برای آگاهی بیشتر رک. سایت بهائی پژوهی، مقاله «شوقی که بود و پس از مرگ او بر بهائیت چه گذشت؟»

به صورت مفصل درباره این تناقض ها سخن گفته و مواردی را به اختصار توضیح می دهد:

۱. ادعا کن در آیین ما طبقه ای به نام طبقه روحانی وجود ندارد... سپس به جای آن ها رهبرانی را قرار بده که تکبر و قدرت طلبی به مراتب بیشتری نسبت به روحانیون قرون وسطایی دارند.

۲. ادعا کن در بهائیت زن و مرد مساوی هستند... سپس حکم ممنوعیت حضور و عضویت زنان در شورای رهبری بهائیت را، که همه اختیارات حاکم بر جامعه بهائی را در ید قدرت خود دارد، صادر کن.

۳. ادعای خوشامدگویی و احترام نسبت به پیروان و طرفداران سیرادیان داشته باش، لکن هم زمان کسانی را که به بهائیت ایمان و باور دارند، ولی برخی از ادعاهای رهبری بهائیت فعلی را به چالش می کشند، به عنوان کافر و مرتد مجازات کن.

۴. ادعای تطابق دین با علم را مطرح کن... ولی هم زمان بگو هرآنچه که رهبران بهائیت به شما می گویند، مطلقاً درست است، هرچند گفتار رهبران در تعارض با یافته های علمی باشد.

۵. ادعا کن به دنبال فعالیت سیاسی نیستیم و انجام هرگونه فعالیت سیاسی موجب طرد و تکفیر است... ولی در عین حال، برای برقراری و استقرار حکومت بهائی و به دست آوردن سلطه جهانی تلاش کن.

با یک دختر مسیحی اروپائی، از طبقه پایین جامعه ازدواج کرده بود، عصبانی شد و برادرش را مورد حمله و طرد و تکفیر قرار داد. در حالی که طبق احکام بهائی، ازدواج بهائیان با غیر بهائیان ممنوع نیست.

وقتی شما کسی را جای خدا می نشانی و به او اختیارات خدایی می دهی، هرکاری که او انجام دهد، از دید باورمندان و پیروان او "درست" تلقی می شود، هرچند که این عمل در نظر دیگران زشت و غیر قابل قبول باشد. حقایق عینی و معیارهای اخلاقی عینی و جهانی، جایی در میان بهائیان ندارد!.

شوقی سعی کرد با ترویج داستان ها و روایات تخیلی و دروغین و جعل و تحریف در تاریخ بهائیت، چهره موجبی از بهائیت نشان داده و زشتی اعمال بایان و بهائیان اولیه را در قتل و غارت مردم بی گناه و ترور مخالفان، ترمیم نماید. غافل از اینکه حقیقت برای همیشه پشت ابر نمی ماند و به تدریج آشکار می شود.^۱

۶- تناقض و تعارض در آموزه های بهائی

بهائیت با تعارض های گوناگونی روبه روست. اگر قرار است بهائیت آیینی الهی باشد، نباید در آن تناقض باشد. دلیل هازبند در مقاله «پنج راه برای ایجاد یک آیین دروغین و ریاکارانه»

۱. مقاله «مبارزه من با یک بهائی در سایت آمازون»
<http://www.amazon.com/Lost-History-Bahai-Faith>, April 10, 2016

هریک از موارد فوق، به تنهایی کافی است که یک دین را فاقد ارزش پیروی کند؛ چه رسد به اینکه آیینی هر پنج مورد تعارض و تناقض بالا را هم زمان داشته باشد.

۷- نظر دیل هازبند در مورد آینده بهائیت

«بهائیت همچون همه فرق‌های افراطی، در نهایت، محکوم به شکست است. من چیزی حدود ۵۰ سال را برای سقوط و اضمحلال آن زمان تعیین می‌کنم. به نظر می‌رسد بهاء‌الله در انجام مأموریت و رسالت خود دچار شکست و ناکامی شده است. فرزندان و نزدیک‌ترین افراد به بهاء‌الله نتوانستند به طرز مناسبی احکام و دستورهای شریعت او را به اجرا گذارند؛ حال چطور می‌شود از دیگران انتظار داشت که پیرو احکام و شریعت بهاء‌الله و عبدالبهاء باشند؟»

عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش، برادر خود محمدعلی را مرکز نقض، قطب شقاق، منحرف از ظل امر و تحریف‌کننده نوشته‌ها و آیات بهاء‌الله، معرفی می‌کند. شوقی افندی در عبارتی از خانواده و نزدیکان عبدالبهاء، به عنوان دشمن یاد می‌نویسد:

عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش، برادر خود محمدعلی را مرکز نقض، قطب شقاق، منحرف از ظل امر و تحریف‌کننده نوشته‌ها و آیات بهاء‌الله، معرفی می‌کند. شوقی افندی در عبارتی از خانواده و نزدیکان عبدالبهاء، به عنوان دشمن یاد می‌کند.

«... برادر عبدالبهاء، میرزا ضیاء‌الله نیز جوان مرگ شد! میرزا آقا جان! ساده لوح هم به زودی به ضیاء‌الله ملحق شد و به درک واصل گردید! میرزا بدیع‌الله^۲ همدست اصلی‌اش که به امر عبدالبهاء خیانت کرد و به محمدعلی پیوست؛ بر اثر رفتار شرم‌آور دخترش، رسوا شد! فروغیه، خواهر عبدالبهاء بر اثر سرطان مرد و شوهرش، سیدعلی افنان، هم قبل از آنکه پسرانش بتوانند کمکی به او کنند، بر اثر سکت قلبی روانه گور شد! خود محمدعلی نیز با مرگ بدی از دنیا رفت!...»

اگر حرف‌ها و بیانات عبدالبهاء و شوقی افندی را بپذیریم، که بسیاری از فرزندان و نزدیکان بهاء‌الله، از نادان‌ترین افراد روی زمین و فاسد و دارای اغراض و اهداف شیطانی بودند و بویی از تعالیم او نبرده‌اند و کلمات و تعالیم آن دانای کل، کمترین تأثیری در آنها نداشته است، واقعاً این چه آیین مضحک و مسخره‌ای بود که بهاء‌الله ارائه کرد؟! بهاء‌الله در کتاب عهدی می‌نویسد: «ملوک، مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند، درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت.» علاقه

۱. میرزا آقا جان کاشی، یار همراه و کاتب بهاء‌الله.

۲. برادر دیگر عبدالبهاء.

و طرفداری بهاء الله از سلاطین و پادشاهان، شاید در قرن نوزدهم، که اغلب مناطق اروپا و جهان، مستقیم و غیرمستقیم توسط پادشاهان حکمرانی می شد، قابل قبول بود؛ ولی در قرن بیست و یکم، که دیگر مدتی طولانی از سقوط امپراتوری ها و آزاد شدن مستعمرات اروپائی گذشته است، مطالب و مواضع او خنده دار به نظر می رسد!

بهایان همان شهر را مساعدت و اداره می نماید. بنابراین بیت العدل جهانی و مصون از خطا، با سازمان های عریض و طویل، ساخته و پرداخته عبدالبهاء و شوقی افندی و الگوبرداری شده از سازمان های بین المللی تشکیل شده در دوره آنان است. ضمن آنکه شرایطی را که عبدالبهاء و شوقی افندی برای بیت العدل جهانی مقرر داشته اند، در بیت العدل فعلی تحقق پیدا نکرده است. بیت العدل فعلی مستقر در حیفا، از ابتدای تشکیل، بدون ولی امری در رأس آن تأسیس شده است و تا امروز هم ولی امری در رأس آن قرار نگرفته است. این موجب شده تا بنا به نوشته های صریح عبدالبهاء و شوقی افندی، این مؤسسه فاقد اعتبار و مشروعیت

بیت العدل فعلی مستقر در حیفا، از ابتدای تشکیل، بدون ولی امری در رأس آن تأسیس شده است و تا امروز هم ولی امری در رأس آن قرار نگرفته است. این موجب شده تا بنا به نوشته های صریح عبدالبهاء و شوقی افندی، این مؤسسه فاقد اعتبار و مشروعیت قانونی باشد.

شاید بهاء الله غرض و نیت خوبی داشته است، گرچه فکر می کنم او دچار توهم و تخیلات واهی بود ولی عبدالبهاء و شوقی افندی بی شک افراد متقلبی بودند که قصد فریب مردم و شنوندگان را داشتند. اکثر قریب به اتفاق اعضای بیت العدل هم از ابتدا تا کنون، از الگو و سیاست عبدالبهاء پیروی می کنند.

قانونی باشد. همچنین روش انتخاب اعضای بیت العدل نیز، هیچ امتیازی بر روش انتخاب پاپ از میان اعضای کالج کاردینال ها، در کلیسای کاتولیک روم، که خود کاردینال ها را پاپ های پیشین منصوب کرده اند، ندارد. من در سال ۲۰۱۱ برای یک مقاله عنوان طعنه آمیز و افشاگرانه "بیت العدل دارالتبلیغ بین المللی مرکز عدالت"^۱ را انتخاب کردم که به روابط

۸- نظر دلیل در مورد جایگاه بیت العدل (رهبری جامعه بهائی)

واقعیت این است که بهاء الله هیچ گاه درباره "بیت العدل جهانی" که قرار است بر کل جهان حکمرانی کند، مطلبی ننوشته است. این مفهوم را بعداً عبدالبهاء در الواح وصایا اختراع کرد! آن بیت العدلی که در نوشته های بهاء الله آمده است، نهاد کوچکی است که در هر شهر،

1. <http://bahaism.blogspot.com/2011/10/universal-house-of-international.html>



بیت العدل جهانی و مرکز دارالتبلیغ بین المللی

بنا نهاد تا جایگزین ایادیان امرالله ساکن ارض اقدس شود. طی چند دهه، به مرور تعداد بیشتری از اعضای دارالتبلیغ، جایگزین اعضای بیت العدل شدند، تا امروز که دیگر همه اعضای فعلی بیت العدل، همان اعضای دارالتبلیغ بین المللی هستند که خود آن‌ها قبلاً توسط بیت العدل گزینش شده بودند. این روند به عنوان "حلقه بسته" شناخته شده است و نتیجه آن می‌شود که یک سیستم و نظام به شدت محافظه کار بر سرکار می‌ماند که علاقه‌ای به اندیشه‌های جدید و نوآوری و خلاقیت ندارد.

۹- هدف بهائیت از تبلیغ تهاجمی آموزه‌های خود به دیگران چیست؟

در مورد تبلیغ در بهائیت و انگیزه‌های آن، نیاز به مقالات جداگانه‌ای است، اما نگاه دیل هازبند

نامشروع دو نهاد مهم و اصلی نظم بهائی اشاره دارد:

دایره بسته انتخاب اعضای دارالتبلیغ توسط بیت العدل و تکمیل اعضای بیت العدل از میان اعضای مذکر دارالتبلیغ

بیت العدل بالاترین نهاد مدیریتی و تصمیم‌گیری جامعه بهائی است و اعضای دارالتبلیغ بین المللی، هر ۵ سال یک بار توسط آنان انتخاب می‌شوند. ماهیت بوروکراتیک و چرخشی بین این دو نهاد، در آن معجونی که من بر عنوان مقاله گذاشته‌ام مشخص شده است! وقتی نخستین بار در سال ۱۹۶۳، بیت العدل تشکیل شد، اعضای آن همان اعضای پیشین شورای بین المللی انتصابی و برخی از محافل ملی قدرتمند بهائی بودند. متعاقباً بیت العدل، دارالتبلیغ بین المللی را

شد. بهائیان آن را کتاب مقدس خود و حاوی احکام آسمانی می‌دانند. درعین حال از نظر من عباراتی حاکی از تعصب و دگماتیسم در این کتاب به چشم می‌خورد.

عبارت اولیه اقدس می‌گوید: اولین وظیفه هر انسان، شناخت مظهر الهی (منظور خود بهاءالله) است و اگر کسی به این فهم دست نیابد، ولو آنکه همه اعمال خوب و خیر از او سربرزند، او از گمراهان و منحرفان است!

زمانی که من مسیحی بودم، مبلغ جوان مسیحی به ما می‌گفت فقط مسیحیان به بهشت می‌روند و بقیه افراد ساکن جهنم خواهند بود! ظاهراً بهائیت هم بر این تعصب و لجاجت پافشاری دارد.

درآیه ۲۳ کتاب اقدس آمده است:

هرکس شیرینی کلامی را که از دهان حق خارج شده حس کند، اگر مالک همه خزائن جهان باشد، حاضر است همه آن‌ها را بدهد تا به حقیقت یکی از این احکام دست یابد!

دراین مورد باید بگویم همه کسانی که همچون من، قبلاً بهائی بوده‌اند و سپس آن را کنار گذاشته‌اند، به‌کنار؛ همچنین کسانی که بهائی بودند و از سوی رهبران بهائی به عنوان ناقض عهدوميثاق مورد سرزنش و طرد قرار گرفتند را نیز قطعاً مستثنی کنید. هرچند فکر نمی‌کنم بقیه بهائیان - خصوصاً غیرایرانیان - چیزی از شیرینی کلام بهاءالله را درک کنند!

به تبلیغ، متفاوت از بحث‌های معمول است. او عقیده دارد مسئولان و تشکیلات بهائی از تبلیغ دو هدف را دنبال می‌کنند. هدف اول سرگرم کردن و مشغول نگاه داشتن بهائیان باورمند است، به نحوی که آن‌ها فرصتی برای تحری حقیقت و تفکر انتقادی درباره ابعاد و جنبه‌های مختلف امر بهائی نداشته باشند. هدف دوم پیدا کردن افراد جدید و بهائی کردن آن‌ها برای جایگزینی آن دسته از بهائیان است که به دلیل بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی، بهائیت را ترک کرده‌اند. "فعالیت تشکیلات بهائی، محدود و داخلی و درحد سرگرم کردن بهائیان است و به نظر من نمود اجتماعی چندانی ندارد. بحث "دخول افواج" که بهائیت مطرح کرده است، افسانه‌ای بیش نیست".

۱۰- یک تحلیل انتقادی از کتاب اقدس (کتاب مقدس بهائیان)

دیل هازبند در بخش سوم کتاب خود، با نام "آیین بهائی و وحدت‌گرایان جهانی: یک تجربه و تحلیل شخصی" به تحلیل انتقادی از کتاب اقدس پرداخته و فقراتی از این کتاب را در بوتۀ نقد قرار داده است. مطالب ذکرشده در این بخش از کتاب مفصل است و ذکر همه آن‌ها از حوصله این مقاله خارج است. در ادامه به برخی از این نظرات اشاره می‌شود.

کتاب اقدس در دورانی که بهاءالله در عکا تحت نظر بود نگاشته و در سال ۱۸۷۳ نهائی

بهاء الله در آیه ۲۰۴ کتاب اقدس، به نحوه تقسیم ارث متوفی در بین وارثان اشاره نموده است و علاوه بر اعضای خانواده متوفی، معلم متوفی را نیز مستحق سهم الارث دانسته است. سؤال این است که چرا معلمان مشمول دریافت سهم الارث شده‌اند؟ کدام معلم؟ معلم دوره دبستان؟ دبیرستان؟ دانشگاه؟ معلمان کدام دروس؟ بعد این معلمان را از کجا باید پیدا کرد؟

در این حکم شرایط دزد و اینکه چه مقدار دزدی کرده و در چه شرایطی بوده، چه سن و سالی دارد و چه سابقه‌ای، مشخص نشده است. در اینکه نوع علامت روی پیشانی سارق، چه چیزی خواهد بود؟! آیا عدد و رقم خواهد بود؟ اگر قرار است او در هیچ شهر و سرزمین خداوند پذیرفته نشود، پس کجا باید زندگی کند؟ در شهر و کشورهای شیطان؟ اگر فردی برای سدجوع و برآثر استیصال دست به دزدی زد، مشمول همین مجازات خواهد بود؟

در آیه ۶۳ کتاب اقدس، بهاء الله دوهمسری را مجاز دانسته است. خود او نیز هم‌زمان سه همسر داشت. درحالی‌که بنا بر تفسیر عبدالبهاء از این آیه، بهائیان مجاز به داشتن فقط یک همسر هستند و در صورت تخلف، مستحق مجازات خواهند بود. این سخن عبدالبهاء در تضاد کامل با سخن بهاء الله است و نمی‌شود روی آن عنوان تفسیر گذاشت.

علاوه بر آن، در سهم الارث تعیین شده برای هر دسته از وارثان، رعایت تساوی بین زن و مرد صورت نگرفته است که این حکم با اصل تساوی رجال و نساء در بهائیت، مغایرت دارد.

در آیه ۲۰۵، منزل مسکونی متوفی که شاید ارزشمندترین دارایی او باشد، به پسر ارشد

خانواده تعلق می‌گیرد و این نشانگر آن است که احکام کتاب اقدس بیشتر مردانه است تا زنانه! این مطلب علاوه بر موضوع ارث، در جاهای دیگر کتاب اقدس نیز مشاهده می‌شود، از جمله دستور رفتن به حج برای مردانی که استطاعت دارند، نه زنان! (آیه ۳۲). تعیین حد موی سر برای مردان و نه برای زنان! (آیه ۴۴).

بهاء الله در آیه ۴۷ کتاب اقدس، عصمت کبری را مختص به مظهر امر (خودش) می‌داند و هیچ بحثی از نوع کمتر یا نوع دیگری از عصمت نمی‌کند. به موجب این فقره از کتاب اقدس، عبدالبهاء و شوقی افندی عصمت نداشته و مصون از خطا نیستند.

همسر داشت. در حالی که بنا بر تفسیر عبدالبهاء از این آیه، بهائیان مجاز به داشتن فقط یک همسر هستند و در صورت تخلف، مستحق مجازات خواهند بود. این سخن عبدالبهاء در تضاد کامل با سخن بهاء الله است و نمی شود روی آن عنوان تفسیر گذاشت. عبدالبهاء خودش را در جایگاهی بالاتر از پدرش می بیند و امر پدر را نقض می کند.

در آیه ۷۴ کتاب اقدس، بهاء الله می گوید: «خداوند حکم نجاست را از همه چیز برداشت، پیروان ادیان دیگر هم پاک هستند».

گرچه بهائیان تشویق می شوند که با پیروان سایر ادیان طرح دوستی بریزند، ولی مؤکداً از آن ها خواسته شده است که از بهائیان منتقد و به اصطلاح ناقضان عهد و میثاق، دوری کنند! این حرف مثل این است که از بهائیان بخواهند به غریبه ها و اغیار، دست دوستی بدهند، ولی درب را محکم به صورت فرزندان یا پدر و مادر خودشان، که باهم اختلاف دارند، بکوبند!

بهاء الله در آیه ۱۰۱ کتاب اقدس می نویسد: «ای گروه دانشمندان! آیا در میان شما کسی هست که با من در میدان مکاشفه و عرفان، یا در حوزه حکمت و تبیان، هم‌اوردی کند؟ نه.»

بهاء الله ادعا می کند که آورده های او از تمام علوم و معارف دینی پیشین و علوم و یافته های اندیشه و خرد بشری و اکتشافات علمی و نجومی حیرت آور جوامع انسانی، بالاتر است! ◀

عبدالبهاء کوشید برای خودش، بحثی تحت عنوان "عصمت اعطایی" یا "موهوبی" از جانب بهاء الله، دست و پا کند که خارج از حد تبیین و تفسیر نصوص بهائی است و لذا قابل قبول نیست.

هرکس می تواند برای خود، چنین ادعائی را مطرح کند. من هم می گویم از جانب پدرم عصمت موهوبی و نسبی دارم! این صفات باید مابازای مادی و عینی و قابلیت رد و اثبات داشته باشد. اگر من ادعا کنم که همیشه حق با من است، زیرا من چنین می گویم، بیانی حاکی از خودخواهی و خودشیفتگی است.

در آیه ۶۲ کتاب اقدس آمده است: «اگر کسی عمدتاً خانه ای را آتش زد، خود او را آتش بزنید». در دوره قرون وسطی در اروپا، مجازات مرگ به وسیله سوزاندن فرد مجرم در آتش، وجود داشت. بنابراین بهاء الله در قرن نوزدهم، در یک حرکت ارتجاعی و روبه گذشته، این مجازات را احیاء می کند! چرا برای آتش زدن خانه، مجازات کشتن آن هم مجازات قرون وسطایی سوزاندن زنده زنده در آتش - قرار داده اند؟ در حالی که امروزه جبران خسارت آن با تعویض خانه و خرید پوشش بیمه ای امکان پذیر است ولی نمی توان حیات و زندگی کسی را جایگزین کرد.

در آیه ۶۳ کتاب اقدس، بهاء الله دوهمسری را مجاز دانسته است. خود او نیز هم زمان سه

رسیدم که دیگر نمی‌توانم باور و اعتقادی به بهاء‌الله یا هریک از نهادها و مؤسسات تأسیس شده تحت نام او، همچون ولایت امرالله و بیت‌العدل جهانی، داشته باشم. من کاملاً متقاعد شده‌ام که بهائیت در تحقق اهداف و تعالیم خود، مبنی بر ایجاد صلح، وحدت و ایجاد عصر طلایی برای جامعه بشری، ناتوان و محکوم به شکست است». هازبند معتقد به عصمت و مصون از خطا بودن رهبران بهائی نیست و قبول چنین اعتقادی را حرکت به سوی

در این سخن، ما اساس و عصاره بنیادگرایی دینی و تکبر و تفکر مالیحولیایی را ملاحظه می‌کنیم.^۱ من نه تنها با این ادعا مخالفم، بلکه آن را توهین و بیان کفرآمیزی نسبت به معارف و علوم الهی می‌دانم. بدون شک عالم بزرگی که خداوند آفریده و قوانین علمی حاکم بر آن، بسیار قابل اعتمادتر و ارزشمندتر از آیین‌های خودساخته و خودپرداخته انسان‌ها از جمله بهائیت است.

نتیجه‌گیری

دیل هازبند متفکر، پژوهشگر، نویسنده، محقق و متکلم بهائی، پس از حدود ۹ سال عضویت در جامعه و تشکیلات بهائی، با تعالیم و آموزه‌های بهائی آشنا شد و پس از مدتی به نقاط ضعف، اشتباهات، تعارض‌ها و شکست‌ها و نارسایی بهائیت پی برد و طی نامه‌ای خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا، اعلام نمود که «پس از سال‌ها تحقیق و تخری حقیقت، سرانجام به این نتیجه و تصمیم



۱. بهاء‌الله ۴۰ سال پایان عمر خود را در کشور عثمانی گذراند و هیچ‌گاه جرأت نکرد عقیده و باور بابی و بهائی خود را به‌طور آشکار برای علما و مقامات و حتی مردم عادی ابراز نماید و همواره تظاهر به مسلمانی می‌کرد. او حتی برخی از نوشته‌های خود را، که در ادبیات صوفیانه شطحیات نامیده شده (اسرار مگوی رندان صوفی که ظاهر ضددینی و ضدشریعت دارد) به دجله ریخته و شهادت حفظ و دفاع از آن‌ها را نداشته است. جالب‌تر از همه آنکه همین کتاب اقدس، درحالی‌که ۱۵۰ سال از نوشتن آن گذشته، هیچ‌گاه تاکنون ترجمه معتبر و کاملی از آن به‌طور رسمی و به زبان‌های فارسی و انگلیسی - رایج‌ترین زبان‌ها در میان بهائیان - منتشر نشده و صرفاً به انتشار منتخب و گزیده آن اکتفا شده است!

پس از گذشت بیش از ۱۷۰ سال از عمرش، هیچ دستاورد تازه‌ای برای جهانیان، به ارمان نیآورده است. او معتقد است بهائیت همچون همه فرقه‌های افراطی، درنهایت، محکوم به شکست است و چیزی حدود ۵۰ سال برای سقوط و اضمحلال آن زمان تعیین می‌کند.

دیکتاتوری و استبداد درون جامعه بهائی می‌داند. او به مشروعیت رهبری بهائیت بعد از عبدالبهاء انتقاد شدید دارد و معتقد است بعد از عبدالبهاء، رهبری بهائیت باید به برادرش محمدعلی افندی سپرده می‌شد. هازبند بیت‌العدل و رهبری فعلی بهائیت در اسرائیل را غیرمشروع می‌داند و معتقد است بهائیت

منابع

6. - Why we need a Unitarian Baha'i Faith?, April 5, 2010
7. -My Battle on Amazon with a Haifan Baha'i / <http://www.amazon.com/Lost-History-Bahai-Faith>, April 10, 2016
8. -The bogus issue of infallibility in the bahai faith, July 6, 2018
9. - A Critical Analysis of the Kitáb-i-Aqdas
10. <https://dalehusband.com/2008/09/07/the-fatal-flaw-in-bahai-authority>
11. - Dale Husband on Shoghi Effendi, September 22, 2017
1. -The Baha'i Faith and Unitarian Universalism: A Personal Testimony and Analysis
2. -Independent Investigation of Truth – A Baha'i case of HYPOCRISY!, Feb3, 2010)
3. -FIVE Ways to Create a Religion of Hypocrites, August 8, 2018
4. -A Critical Analysis of the Will and Testament of Abdu'l-Baha, March 26, 2018
5. Why I Abandoned the (Haifan) Baha'i Faith, January 22, 2017-

باب در محکمه (گزیده) محاکمه باب: شیعه راستین به مقابله با مدعی بدلی می پردازد

منبع

Studies in Honor of Clifford Edmund Bosworth 2: The Sultan's
Turret, pages 272-317, Brill, 2000

دنيس مک اوئن / پژوهشگر دانشگاه دورهام

مترجم: حمید فرناق

مقدمه

محاکمه افراد مرتد در هردین و آیینی، همواره اهمیت زیادی در تاریخ ادیان داشته است. محاکمه عیسی مسیح^۱، حلاج^۲، گالیله^۳، ژوردانو برونو^۴، خوان^۵، مایکل سروتوس^۶ و امثال آنها، به دلایل مختلف، مورد توجه محققان و پژوهشگران بوده است. به همان دلایل و در سطح وسیع تری، موضوع آزار و اذیت افراد مرتد، خصوصاً در دوره تفتیش عقاید (انگیزاسیون)^۷ در معرض توجه و مطالعه بوده است.^{۸،۹،۱۰،۱۱،۱۲}

نکته جالب این است که در اکثر موارد، تکفیر به صورت صدور اطلاعیه بوده است. این اعلام نظرها، درخصوص افراد سکولار یا بدعت گزار، با هدف روشنگری و هویت بخشی برای خودی ها بوده است.^{۱۳} محاکمه ها نه تنها از نظر عقیدتی، بلکه از منظر اجتماعی و سیاسی حائز اهمیت است.^{۱۴} در دوره اخیر نیز، فتاوی متعددی درباره فرقه های احمدیه و بهائیه صادر شده است.^{۱۵} شرح و بسط و توضیحی از گفت و گو و محاکمه متهمان در دوره جدید نیست (محمد بن عبدالوهاب، احمد تیجانی، میرزا غلام احمد قادیانی، محمد احمد سید عبدالله، مهدی سودانی، شیخ احمد الاحسائی و میرزا حسین علی بهاء الله).^{۱۶} [مقدمه تلخیص شده است.]



محاکمه (استنطاق) میرزا علی محمد شیرازی (باب)

به طور کلی، صدور حکم کفر و الحاد، یک امر خصوصی در حوزه فردی علما تلقی شده است. البته دو استثناء وجود دارد که با یکدیگر ارتباط دارند. در ژانویه ۱۸۴۵، یکی از اولین گروندگان به باییت و اولین مبلغ اعزامی آن‌ها به عراق، در حضور جمعی از علمای سنی و شیعه محاکمه شد و محکومیتش را علمای شیعه و سنی، هردو، تصدیق کردند. اوضاع و احوال و چگونگی محاکمه بسطامی را، موژان مومن و عباس امانت به خوبی مورد مطالعه قرار داده‌اند.^{۱۷}

چند سال بعد، در شعبان ۱۲۶۴ / جولای ۱۸۴۸^{۱۸} باب (علی محمد شیرازی) در محضر جمعی از علما قرار گرفت (که آن را با نام‌های مختلف، همچون مجلس، مجلس محاوره، مجلس خاص ولیعهد، مجلس گفت‌وگو، جلسه گفت‌وشنود، مناظره، محضر، هیأت و مجمع می‌نامند. به ندرت هم آن را محکمه یا بررسی گفته‌اند)^{۱۹}. مقامات حکومتی هم حاضر بودند و ریاست جلسه با ناصرالدین میرزا، ولیعهد، بود.^{۲۰} جلسه محکمه در تبریز، محل استقرار ولیعهد، بود. اکثر منابع بیان می‌دارند که آن مجمع با دستور مستقیم محمدشاه برپا شد.^{۲۱}

در طول محاکمه، باب مورد پرسش قرار می‌گرفت و فرصت جواب‌دهی و پاسخ‌گویی به او داده می‌شد. در محکومیت او، دو تن از علمای شیخی تبریز، ابوالقاسم الحسنی الحسینی و علی اصغر الحسنی الحسینی، حکمی صادر کردند.^{۲۲} گزارش مستقلی هم از جریان محاکمه تهیه شد، که برخی آن را نوشته ناصرالدین میرزا می‌دانند،^{۲۳} ولی در خود متن، آن را نگارش دایی ولیعهد، امیراصلاحان خان، ذکر کرده است. این حکم قطعاً برای اطلاع محمدشاه، ارسال شده است.^{۲۴} نوشته دیگری داریم که ظاهراً در پایان محکمه و به دستخط باب است و در آن، مدعی جوان پیامبری، هرگونه ادعای پیامبری و رسالت را تکذیب کرده است.^{۲۵}

دو روز بعد، باب در حضور جناب شیخ الاسلام چوب و فلک شد. پس از این تنبیه بود که به علت جراحت پایش، ویلیام کورمیک، پزشک انگلیسی ولیعهد، او را مداوا کرد و شرح مختصری از ملاقات آن چند روز را نوشت.^{۲۶}

گرچه حکم علماء چنین است که در صورت احراز سلامت عقلی باب، او مستحق مجازات اعدام است؛ ولی زندانی، دو روز بعد به زندان چهریق بازگردانده می‌شود و حدوداً دو سال در آنجا می‌ماند. در جولای ۱۸۵۰، باب مجدداً به تبریز منتقل می‌شود، به طور فشرده توسط علماء مورد محاکمه قرار می‌گیرد و مجازات می‌شود.

عین متن او در نوشته معین السلطان تبریزی آمده است؛ تاریخ نیل زرنندی^{۳۰} و نقطه الکاف میرزاجانی کاشانی^{۳۱}.

ادوارد براون و عباس امانت، قصص العلماء تنکابنی را به عنوان منبع مستقل در نظر گرفته‌اند؛ ولی من ترجیح می‌دهم این کار را نکنم. زیرا به نظرم، کتاب او، تقریباً روایت مشابه

و رونوشتی از روضة الصفاى ناصری است، بدون آنکه این مطلب صراحتاً گفته شده باشد. تنکابنی، در مواردی هم عیناً از نوشته‌های هدایت و نظام العلماء نقل قول کرده است.

اکثر مفسران به تفاوت این متن‌ها اشاره کرده‌اند و از اینکه تنها به یکی از آن‌ها اتکا شود، هشدار داده‌اند. قطعاً ما متنی نداریم که صرفاً و بی‌قید و شرط آن را بپذیریم، ولی این بدان

معنا نیست که اصلاً نتوانیم بعضی صحنه‌ها و نکات اصلی جریان محاکمه را بازسازی کنیم و از آنجا به تجزیه و تحلیل شخصیت‌های اصلی و مرتبط آن بپردازیم. گرچه تفاوت‌های مهمی در روایت‌ها هست، ولی مشابهت فراوانی هم میان آن‌ها وجود دارد. در مجموع به نظر می‌رسد، با میزانی از تغییر، می‌توانیم محتوای اصلی و عمده سؤالات، همچنین

محاکمه سال ۱۸۴۸ از آن رو مهم است که نه تنها دادگاه توسط علماء و روحانیون برجسته محلی اداره شد، بلکه پادشاه آینده کشور هم ریاست آن را برعهده داشت. این رویداد گرچه مدت کوتاهی داشت، ولی اهمیتی غیرعادی یافت که دلایل آن روشن و آشکار است. با توجه به عملکرد بابیان و شهرت فزاینده باب، آن‌ها تهدیدی جدی برای نظم عمومی کشور تلقی شدند.

منابع

مشکل‌ترین کار تاریخ‌دان، ارزیابی و جمع‌بندی بین منابع متناقض است. در اینجا با ۹ منبع روبرو هستیم؛ البته چند منبع ممکن است از یک منبع واحد قبلی نقل کرده باشند. نویسندگان شش منبع مسلمان هستند: روضة الصفاى ناصری نوشته رضاقلی خان

چند سال بعد، در شعبان ۱۲۶۴/جولای ۱۸۴۸۱۸ باب (علی محمد شیرازی) در محضر جمعی از علما قرار گرفت. مقامات حکومتی هم حاضر بودند و ریاست جلسه با ناصرالدین میرزا، ولیعهد، بود. جلسه محکمه در تبریز، محل استقرار ولیعهد، بود. اکثر منابع بیان می‌دارند که آن مجمع با دستور مستقیم محمدشاه برپا شد.

هدایت؛^{۳۷} ناسخ التواریخ نوشته لسان الملک سپهر؛^{۳۸} المتنبین تألیف علی قلی خان اعتضاد السلطنه^{۳۹}؛ مفتاح باب الابواب تألیف میرزامهدی خان زعیم الدوله؛ ناموس ناصری نوشته محمدتقی مامقانی؛ و همان گزارش فوق‌الذکر امیراصلان خان. سه اثر دیگر نوشته تاریخ‌نگاران بابی و بهائی است: ابواب الهدی نوشته ملا محمدتقی هشترودی؛ که بعدها

پاسخ‌های باب به پرسش‌ها را داشته باشیم. رابطه بین تاریخ‌های نوشته مسلمانان را می‌توان، تقریباً، براساس ترتیب تاریخ نگارش آن‌ها به دست آورد. اولین آن‌ها باید «گزارش رسمی» امیراصلان خان باشد که بلافاصله پس از جلسه محاکمه، خطاب به محمدشاه نوشته شده و تاریخ آن قبل از تاریخ فوت شاه (۶ شوال / ۴ سپتامبر) بوده است.

مامقانی^{۳۲} به شرحی از وقایع جلسه محاکمه اشاره می‌کند که نزد حاجی ملامحمود تبریزی، نظام العلماء، معلم ولیعهد، بوده است. او رهبر روحانی حاضران در جلسه محاکمه است و بیشترین سؤالات را پرسیده

است. رضاقلی‌خان بیان داشته که نسخه او، نوشته‌ای براساس نسخه دست‌نویس نظام العلماء است.^{۳۳} به نظر می‌رسد، با توجه به محتوای متون، نسخه نظام العلماء، متن اصلی برای نگارش این واقعه، در کتب تاریخی ناسخ التواریخ، المتنبئین و قصص العلماء بوده باشد. گرچه، به احتمال بیشتر، ناسخ التواریخ، براساس روضة الصفا^{۳۴} نگارش شده، و دو روایت متنبئین و قصص العلماء مستقیماً از آن اقتباس کرده‌اند.

گزارش مامقانی از جلسه گفت‌وگو، در رمضان / شوال ۱۳۰۶. ژوئن / جولای ۱۸۸۹، برای ناصرالدین‌شاه نوشته شده و نویسنده آن را نوشته‌ای در جهت تصحیح ناسخ التواریخ و روضة الصفاء توصیف کرده است. لذا شباهت و سیر مطالب در این ۳ نسخه یکسان است. مامقانی مدعی شده که نظام العلماء کتابش را وقتی نوشته که پابه‌سن گذارده و دچار فراموشی شده بود! درحالی‌که نسخه مامقانی براساس مشاهدات عینی و یادداشت‌های پدرش نگارش شده است و بسیار مقرون به صحت است. پدر او، ملامحمد مامقانی^{۳۵} یکی از رهبران جلسه محاکمه بود و یکی از علمایی بود که پس از آن جلسه، در سال ۱۸۵۰، فتوای اعدام باب را

گزارش مامقانی از جلسه گفت‌وگو، در رمضان / شوال ۱۳۰۶. ژوئن / جولای ۱۸۸۹، برای ناصرالدین‌شاه نوشته شده و نویسنده آن را نوشته‌ای در جهت تصحیح ناسخ التواریخ و روضة الصفاء توصیف کرده است. لذا شباهت و سیر مطالب در این ۳ نسخه یکسان است.

امضاء کرد.

تاریخ اعتضادالسلطه درباره شورش‌ها و فتنه‌های بابی، که بخشی از یک اثر گسترده‌تر، به نام «متنبئین» است، جالب به نظر می‌رسد. اکثر آن بازنویسی کلمه به کلمه روضة الصفاء و یا شرح نظام العلماء است؛ ولی در یک نقطه متوقف می‌شود و از آن به بعد سیر و نحوه مطالب تغییر می‌کند، بدون آنکه بگوید آن را بر چه اساسی می‌نویسد و منشاء آن چیست! یکی از نکات عجیب این کتاب آن است که، در

تاریخ نگارشی برای ابواب الهدی (که آشکارا نسخه جدیدی نیست) پیدا کنم؛ ولی گزارش معین السلطان که از ابواب الهدی نقل مطلب می‌کند، در تاریخ ۱۹۲۱/۱۳۴۰ تکمیل شده است.^{۳۷}

کتاب تاریخ نقطه الکاف بابی، نسخه اولیه‌ای است که احتمالاً در اوایل ۱۸۵۰ در بغداد نوشته شده است،^{۳۸} ولی هیچ داعیه‌ای درباره صحت مطالبش درباره محکمه ندارد. البته باتوجه به کلیات نقل آن و مشابهت‌هایش با منابع دیگر، منبع مناسبی برای اطلاع‌دهی است. نقطه الکاف مشابهت‌های کافی با برخی تاریخ‌های مسلمانان دارد و این نشان می‌دهد که او به یکی از این تاریخ‌ها دسترسی داشته است. در غیراین صورت، توصیفات او از جریان محاکمه، به روشنی، سند و تأییدی قوی برای صحت بسیاری از جزئیات مطروحه در تواریخ تاریخ نگاران مسلمان است.

مطلب مختصر و کوتاه مندرج در تاریخ نبیل زرنندی، شباهت کمتری با نقل سایر تاریخ‌ها دارد؛ ولی در آن گفته شده که مطالبش را به نقل از شیخ حسن زرنوزی نوشته، که گویا در زمان محاکمه، در بیرون از سالن محل محاکمه، در آن حوالی، حضور داشته است و مدعی شده که می‌توانسته مطالب و گفت‌وگوهای داخل محل گفت‌وگو را دنبال کند! البته این تاریخ هم نوشته متأخری است

جایی که هدایت نقل عبارتی را به ناصرالدین میرزا نسبت می‌دهد، اعتضادالسلطه (که تا اینجا مطلب را دقیقاً از او نقل می‌کرد) می‌نویسد «یکی از حاضرین» چنین گفت!! علت این ابهام‌نگاری روشن نیست. آیا اعتضادالسلطه منبع متفاوتی داشته، یا در هنگام نگارش مطلب، این اشتباه رخ داده است؟

میرزاهمدی خان زعیم‌الدوله کتابش درباره بایبان و بهائیان را در سال ۴-۱۹۰۳/۱۳۲۱، در قاهره منتشر ساخت، که آخرین کتاب و نوشته مسلمانان، در این موضوع است. دلیل صحت و درستی و اتقان مطالب کتاب او آن است که پدر نویسنده، میرزاتقی تبریزی و پدر بزرگش، میرزاحمدجعفر، در جلسه محاکمه حضور داشتند و جزئیات را به میرزاهمدی انتقال داده بودند. درعین حال، نوشته وی حاوی مطالب کاملاً همخوان و موازی و در مواردی حتی از نظر کلمات و تعابیر شبیه^{۳۹} مندرجات روضة الصفا و ناسخ التواریخ است و غیرمحمتمل است که زعیم‌الدوله از آن‌ها استفاده نکرده باشد.

روایت‌های بابی - بهائی از محاکمه، فاقد جزئیات است؛ هرچند هشترودی مدعی است که مطالبش دست اول است و حاوی برخی نکات جزئی است که گویا شاهد عینی آن‌ها را نقل کرده است. برای مثال می‌نویسد "در آنجا چراغ‌ها روشن بود و در اواسط مجلس، با چای از همگان پذیرایی شد". من نتوانستم

و حدوداً بین سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۰ نوشته شده است.

با کنار هم گذاشتن این تاریخ‌نوشته‌ها، مشکل است که ببینیم هیچ طرح ساده‌ای برای سرقت ادبی ساده‌ای، بین آن‌ها مشاهده نمی‌شود! برخی متن‌ها خیلی شبیه به هم هستند. ولی در برخی دیگر سؤال و جواب‌ها پس و پیش نوشته شده و ظاهراً منطقی بر آن‌ها حاکم نبوده است (در پایین، مثال‌هایی می‌آورم). البته، از یک جهت امیدوارکننده است، زیرا کلیت مطلب وجود دارد، هرچند، به خاطر فراموشی یا تعصب تاریخ‌نگار، مطالب کمی بالا و پایین شده باشند. حال باید تلاش زیادی کرد تا قطعات این پازل به درستی کنار هم قرار گیرد و تصویر کامل شود. تلاش من در اینجا، یک نقطه شروع درست فراهم کرده است.

پرسش‌ها

تلاش و اقدام برای بازسازی کامل جلسه مباحثه / محاکمه باب، فراتر از این مقاله است و مستلزم چاپ متن همه تواریخ در یک جا و ترجمه آن‌هاست. در اینجا سعی داریم تابلویی ترسیم کنیم و سؤالات مشترک در متن‌ها و پاسخ‌های مشترک ارائه شده را تنظیم و ارائه نماییم. در اینجا تلاش دارم تا ساده‌ترین شکل از عبارات و کلمات را بیاورم. ضمناً از آنجا که مایلم پیوستگی و انسجام مراحل پرسش و پاسخ رعایت شود، لذا متن روایت مامقانی در

ناموس ناصری را، که بسیار با روایت نقل شده توسط ادوارد براون تطابق و همبستگی دارد، ضمیمه می‌کنم.

از ۶۲ پرسش فهرست شده، ۱۸ مورد آن در یک تاریخ آمده، ۱۵ پرسش در دو تاریخ، ۸ پرسش در سه تاریخ، ۵ پرسش در چهار تاریخ، ۱۳ مورد در ۵ سند و ۳ پرسش در هر ۶ تاریخ.

از ۲۵ پاسخ موجود (پس از حذف موارد متعدد «بله» یا «اوجوابی نداد») ۱۰ مورد در یک منبع، ۸ تا در دو منبع، ۶ تا در ۳ منبع، ۳ پاسخ در ۴ منبع، ۲ مورد در ۵ منبع و ۵ پاسخ در ۶ منبع آمده، یک پاسخ کاملاً برجسته. هم در هر ۹ منبع آمده است.

گرچه تواتر عددی برای کسب اطمینان کافی نیست، ولی در نظر داشته باشید که همبستگی و هم‌پوشانی ۵ منبع اصلی تاریخ‌نوشته‌های مسلمانان در این مطلب، حاکی از منبع اطلاعاتی ارزشمندی در نزد ماست. سؤالات و پاسخ‌های جالب، آن مواردی هستند که هم‌زمان، در منابع و نوشتارهای بابی و مسلمانان آمده است.

از مهم‌ترین این پرسش‌ها، پرسش شماره ۱ است؛ آیا این‌ها نوشته‌های توست؟ که در همه نوشته‌های تاریخ‌نگاران مسلمان و نیز در نقطه‌الکاف وجود دارد. از این سؤال و نیز برخی دیگر از پرسش‌های مرتبط با نوشته‌های باب روشن می‌شود که جلسه استماع و روند

عبارت باب است که «اول من آمن بی، کان نور محمد و علی» که مکرراً در دو متن آخری باب آمده است.^{۴۰} سؤال دوم را از علم الهدی چنین نقل می‌کند: «شما در کتابت گفته‌ای که در رؤیا دیده‌ای که سیدالشهداء. امام حسین علیه السلام شهید شده و تواز خون او خورده‌ای و متعاقب آن درهای آسمان به روی تو باز شده است.» مطلبی بسیار قریب به این مضمون در اوایل صحیفه عدلیه آمده است.^{۴۱} در آنجا باب می‌گوید که سر امام حسین علیه السلام را دیده و هفت قطره از خون ایشان را از آن نوشیده و پس از آن سینه‌اش پراز آیات بیّنات و ادعیه قدرتمند شده است.

ادعای سوم اینکه «در کتابت مدعی شده‌ای اگر جن و انس

باهم مجتمع شوند، نمی‌توانند حتی به اندازه نیم‌کلمه، از نوشته‌های کتابت مرا بیاورند!» این مفهوم، دقیقاً با عبارتی از *قیوم الاسماء* شبیه است: «ای مجمع جن و انس، اگر می‌توانید کتابی شبیه به این بیاورید»^{۴۲} و «ای اهل الارض، حتی اگر شما باهم مجتمع شوید که کلمه‌ای شبیه به دانش من بیاورید، نمی‌توانید چنین کاری کنید.»^{۴۳} من دربارهٔ صحت عبارت منقول دیگر از علم الهدی اطمینان کمتری دارم که می‌گوید: باب در قرآنش بیان داشته که

گفت وگو و مباحثه / محاکمه باب با عجله و شتاب برپا نشده است؛ بلکه قبلاً نسخه‌هایی از همه نوشته‌های او گردآوری و مطالعه شده، مطالب بدعت‌آمیز آن‌ها بررسی شده و در روند گفت‌وگو، مورد پرسش قرار گرفته است. متن *روضه‌الصفاء* بیان می‌دارد که نظام‌العلماء آن نوشته‌ها و مستندات را به باب داد و از

او خواست چنانچه آن نوشته‌ها تألیف خود اوست، آن را تأیید کند. شاهد دیگر مبنی بر اینکه آثار باب مورد توجه و استناد قرار گرفته، این است که در تعدادی از این متن‌های تاریخی، سؤالات عیناً حول مطالب کفرآمیز کتاب‌ها بیان شده است. این سؤالات عمدتاً توسط حاجی مرتضی قلی مرندی علم الهدی، مجتهد ثروتمندی که زحمت

مطالعه متون مورد بحث را به خود داده بود، از باب به عمل آمد. به جز دو مورد استثنا، این سؤالات (پرسش‌های ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۳۷) فقط در یک منبع آمده، ناموس ناصری؛ ولی از آنجا که این سؤالات، عمدتاً برگرفته از نوشته‌های باب است،^{۳۹} اطمینان از صحت آن‌ها با مراجعه به نوشته‌های باب، ساده‌تر از بقیه مطالب محاکمه است.

سه سؤال (۲۶، ۳۴، ۳۶) قطعاً و به وضوح در نوشته‌های باب وجود دارند. اولین مورد، این

در اینجا سعی داریم تابلویی ترسیم کنیم و سؤالات مشترک در متن‌ها و پاسخ‌های مشترک ارائه شده را تنظیم و ارائه نماییم. در اینجا تلاش داریم تا ساده‌ترین شکل از عبارات و کلمات را بیاوریم.

در حافظه ناصرالدین شاه بوده، قطعاً ممقانی ریسک جعل و تحریف آن را نمی‌کرده است ولی علت اینکه چرا سایر منابع، این قسمت را مطرح نکرده‌اند، هنوز روشن نیست.

پاسخ‌ها

همان‌طور که در بالا اشاره شد، یکی از پاسخ‌های باب (شماره ۶: من آن شخصی هستم که شما ۱۰۰۰ سال منتظرش بودید) در برخی از ۹ متن آمده و به نظر من، قطعاً این عبارت در جریان محاکمه ردوبدل شده است و عبارت را قطعاً باب بیان کرده است. بسیار محتمل است که او این ادعا را در ۱۸۴۷/۱۲۶۳ کرده باشد. او در دوران زندان چهریق ادعای مهدویت کرده و این ادعا در نوشته‌های دوران زندان چهریق او وجود دارد.^{۴۷}

سؤال ۵ در دو منبع آمده، که در یکی از این دو متن حالت سؤالی دارد: (تو در این کتاب، آیا خود را شجره‌طور نخوانده‌ای؟^{۴۸} و در دیگری به این صورت است: منظور چیست که می‌گویی، «کلام من از جانب خدا است»؟ آیا منظور این است که زبان تو همچون سیناء است؟^{۴۹} در سایر منابع موجود (نگاه کنید به پاسخ ۴) خود باب بیان می‌دارد که نوشته‌هایش «شبهه به کلمات نازل از درخت سیناء» هستند.

سؤال ۶ را مامقانی می‌پرسد: «در کتاب‌های گفته‌ای که آن شعله و نوری که نظر موسی را

یک سوم از غنائمی که هرکس به دست می‌آورد، باید به ذکر (باب) پرداخت شود. می‌توان این عبارت را به راحتی در نوشته‌های او یافت. آوردن عنوان ذکر، نشان می‌دهد که باید این نوشته، از اولین آثار باب باشد، ولی به قرینه عبارت «قرآن باب» می‌توان حدس زد که باید کتاب قیوم‌الاسماء باشد که در خود آن کتاب، آن را به «این قرآن» توصیف کرده است.^{۴۴} در جریان محاکمه ملاعلی بسطامی هم از همین تعبیر استفاده شده است.^{۴۵}

نکته جالب اینکه در قیوم‌الاسماء بسیاری اندیشه‌های باب درباره پیکار و جهاد آمده،^{۴۶} ولی تا آنجاکه من می‌دانم در این کتاب و سایر آثار اولیه باب بحثی درباره نحوه تقسیم غنائم نیامده است. البته مطالب متفاوتی در این باره در آثار بعدی او، همچون بیان فارسی، وجود دارد.

مطلب دیگری که از صحت بالایی برخوردار است، نوشته‌ای است که ناصرالدین میرزا به باب نشان می‌دهد، نقشه‌ای از کره زمین با دایره‌ها و ارقامی روی آن؛ که باب می‌گوید نمی‌تواند یا نمی‌خواهد درباره آن صحبت کند. این مطلب در ناموس ناصری و در دو متن بابی، نقطه‌الکاف و ابواب‌الهدی آمده و کاملاً یکسان است. وجود این متن در ناموس بدیهی است، چراکه این متن مستقیماً به ناصرالدین شاه تحویل گردیده بود. با توجه به اینکه مطلب

ارزیابی استناد پاسخ‌ها به باب، به مراتب مشکل‌تر از پرسش‌ها است. روشن است که نویسندگان مسلمان علاقه‌ای نداشتند فرد خطاکار و مظنون خود را با زرق و برق نشان دهند. پاسخ‌ها آن قدر غیرهوشمندانه است که بسیار بعید است توانسته باشد بر کسی تأثیرگذار باشد، چه رسد که عده‌ای از طلاب طرفدار او گردند! این مطلب خصوصاً در زمینه عبارات عربی او صادق است. هرکس نوشته‌های عربی او را بخواند متوجه می‌شود که سبک عربی باب خاص خودش بوده است! باب کمی زبان عربی می‌دانست و تصورش سخت است که با چند پرسش و پاسخ‌های ساده درباره‌ی دستور زبان و قواعد عربی، دچار شکست گردد!

البته، درعین حال شاهدیم که او درگیریک بازی دقیق و ظریف شده است. رفتار باب، حتی آنچه که مخالفان روایت کرده‌اند، عمدتاً برای تحقق برخی معانی و اهداف نمادین و خاص طراحی شده بود. برای مثال، او ادعا می‌کند که مهدی عجل‌الله تعالی فرجه است. مخالفان از او سؤالاتی درباره‌ی زبان عربی یا خواص دارویی می‌پرسند و او از جواب درمی‌ماند؛ یا در برابر پرسش، سکوت طولانی می‌کند؛ یا مطلبی بر

به خود جلب کرد، از نور تو بود؟ آیا این درست است؟» پاسخ ۳۵ را هم باب گفته است. در قیوم‌الاسماء چند عبارت کوتاه شبیه این هست، که می‌توانسته منشاء این پرسش باشد.^{۵۰}

به نظر می‌رسد عبارت هشتروندی در این مورد که باب اشکالاتی به اشتباهات نحوی قرآن گرفته، به شدت بعید باشد. احتمالاً باب فرصت اندکی برای بیان و طرح ضعف‌های دستورزبانی کتاب مقدس قرآن داشته است.

در چهار منبع، این ادعای باب مطرح شده که او ظرف یک روز می‌تواند ۱۰۰۰ (یا ۲۰۰۰ یا حتی ۱۰۰۰۰) آیه بنویسد. در

چند نوشته‌ی دیگر باب هم ادعای مشابهی شده است.^{۵۱} در چند متن تاریخی هم آمده که در مواردی گروه‌هایی جمع شده‌اند و او این آزمون را به عنوان شاهی بر صلاحیت خود انجام داده و بعضاً مورد تأیید و تصدیق قرار گرفته است!^{۵۲} برخی منابع می‌گویند که باب این کار را در طول مباحثه / محاکمه انجام داده و با توجه به اینکه باب این مطلب را نشانه‌ی صدق خود عنوان کرده، بعید نیست که اتفاق افتاده باشد.

پاسخ‌ها آن قدر غیرهوشمندانه است که بسیار بعید است توانسته باشد بر کسی تأثیرگذار باشد، چه رسد که عده‌ای از طلاب طرفدار او گردند! این مطلب خصوصاً در زمینه عبارات عربی او صادق است. هرکس نوشته‌های عربی او را بخواند متوجه می‌شود که سبک عربی باب خاص خودش بوده است!

مقابل، نظام‌العلماء، آن‌طور که در بیش از یک روایت و نقل آمده، با طمأنینه و بذله‌گویی، در جلسه حضور داشته است. این مطالب جزئی، شاید به‌خودی‌خود مهم نباشند، ولی به ما می‌فهمانند که اطلاعات دقیق و دست‌اولی نزد ما وجود دارد.

در یک مورد، بین منابع تعارضی مشاهده می‌شود. بنا بر برخی نقل‌ها (روضه‌الصفاء و مفتاح) باب در محل محترمی، مجاور ولیعهد، جای داده شد، ولی مامقانی می‌گوید «او در کناری نشست». دو تاریخ بابی (هشترودی و نقطة‌الکاف) می‌نویسند که «جای خاصی به او پیشنهاد نشد و او در کناری نشست». و تاریخ بابی دیگر (تاریخ نبیل زرنندی) می‌گوید «او در جایی که برای ولیعهد در نظر گرفته

شده بود، نشست!»

جمع‌بندی

در اینجا فضای کافی برای تحلیل کامل محاکمه و اهمیت آن نداریم. گزارش عباس امانت بیشتر شکل و تصویری از جلسه محاکمه ارائه می‌کند و توجه ویژه‌ای به ترسیم اهداف متعارض حکومت (که قصد تحقیر و تخفیف باب را داشت، ولی مایل به صدور

زبان می‌آورد که نشان می‌دهد در دوران کودکی مطالب عربی را فرا گرفته، ولی آن را فراموش کرده است. شاید با این پاسخ‌ها می‌خواسته بگوید نوع سؤالات از او مناسب نیست! ضمناً نباید فراموش کنیم که باب با توجه به «امی بودن» پیامبر اسلام، می‌گوید که کار تجارت را از طریق یادگیری فراگرفته و نه با علم الهی!^{۵۳}

لذا تفسیر آنچه که باب در این جلسه گفته و از وی نقل شده، کمی دشوار است.

البته چند ویژگی هم در این میان وجود دارد که بر اعتبار و وثاقت روایات تاریخی ما می‌افزاید. اشاره‌های هشترودی به زمان و وقت جلسه، روشن کردن چراغ‌ها و شمع‌ها، پذیرایی با چای و قلیان، که همه این‌ها حاکی از وجود شاهد عینی و نقل گزارش او

است؛ هرچند بخش عمده‌ای از نوشته‌ها و نقل او ناقص و ناتمام است. نقل و بیان نبیل زرنندی که عده‌ای در بیرون جلسه گفت‌وگو گرد آمده و آنجا بودند و صدا از درب‌ها بیرون می‌آمد و آن‌ها می‌شنیدند. حاکی از آن است که گوینده و راوی ما، شیخ علی زرنوزی، اطلاعات دست‌اولی دارد. به همین ترتیب، یکی از راویان و البته پسر او - ملامحمد مامقانی - چندین بار از فضای جلسه عصبانی شده است. در

شاید این نگاه ساده‌انگارانه‌ای به ماجرا باشد. گویا تکرار زیاد، دقت و آگاهی را از انسان می‌گیرد. ظاهراً شواهد زیادی وجود دارد که مسیر پرسش‌های جلسهٔ محاکمه با اندیشه و درایت انتخاب و با جدیت دنبال شده است. باید در نظر داشته باشیم که در آن زمان علمای شیعه (چه علمای اصولی و چه شیخی، به ویژه در آذربایجان)، در آن دوره و مقطع زمانی، به دنبال تقویت جایگاه و اقتدار خویش، در مقابل حکومت نوپای قاجار بودند.^{۵۴} این اقتدار، بر پایهٔ ادعای علماء، مبنی بر داشتن علم بیشتر، خصوصاً در حوزهٔ فقه بود. البته جایگاه روحانی و قداست علماء و مراجع تقلید هم در این زمینه مؤثر بود.^{۵۵} با گذشت سال‌های قرن نوزدهم، تمایل روزافزونی برای تمرکز مقام روحانی و منحصر ساختن آن در چند عالم، قوت گرفت. مشکل اقتدار کاریزماتیک این است که ناپایدار است. گروه اصولیون، قبل از آن، در اواخر قرن هجدهم، چالش و مبارزه‌ای با درویش و صوفیهٔ نعمت‌اللهی داشتند (که از بد حادثه، در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ به نوعی اتحاد با شیخیه رسیدند. متقابلاً شیخیه هم مخالف جدی ادعاهای باب بودند). برخی چالش‌های دیگر هم در آن دوره بود، ولی هیچ‌یک از آن‌ها نتوانست به اندازه بابت توجه نه تنها عوام مردم، بلکه برخی از طلاب را جلب کند.^{۵۶}

حکم اعدام برای او نبود، تا خشم و نفرت طرفداران او برانگیخته نشود) و علما دارد (که بسیاری از آن‌ها مایل به صدور حکم اعدام برای باب به جرم ارتداد بودند).

شرایط خاصی حاکم بود. گرچه علما طرح سؤال می‌کردند؛ ولی مقامات دولتی هم ناظر صرف نبودند و در بازپرسی شرکت داشتند. اکثر علمای اصولی شهر غایب بودند و کار محاکمه کاملاً در دست علمای شیخی، همچون نظام‌العلماء و مامقانی بود. دو تن از علما (شیخ علی اصغر شیخ الاسلام و شیخ ابوالقاسم)، فتوا دادند که در صورتی که باب از صحت عقل برخوردار باشد، با توجه به ادعاهای وی، حکمش اعدام است، ولی آن دو در جلسات محاکمه حضور نداشتند. کل داستان هم با بردن باب به نزد دکتر ویلیام کورمیک، پزشک ولیعهد، حالت دراماتیکی پیدا می‌کند، که او نیز طبعاً برای باب طلب عفو و ملاحظت می‌کند.

جریان محاکمه، کیفیت مناسبی داشت. فردی مدعی پیامبری، که در مواجهه با نیروهای حکومت و روحانیون قرار گرفته، با سؤالاتی تمسخرآمیز مواجه شده که با ادعایش مطابقت ندارد و نوعی تقابل کلاسیک برایش به وجود می‌آید. یکی می‌گوید علما گویا در تله افتادند و گویا فرد دیگری از عصبانیت و ناراحتی، موی سر خود را کشیده است!

بنابراین، محاکمه باب را شاید بتوان نقطه عطف رودررویی و جدایی و انشقاق تلقی کرد؛ نقطه رودررویی سلسله مراتب علمی (روحانیون) با نماینده آنچه که درحال آمدن بود! آیا این، همان چیزی بود که روحانیون ۱۰۰۰ سال منتظرش بودند؟! اینکه مرد درس ناخوانده‌ای مبانی اقتدار و قدرت آن‌ها را برهم بریزد؟ بابت ازلیان، اصلاح طلبان سکولاری، همچون آفاخان کرمانی و شیخ احمد روحی را تربیت کرد. این شاید آن چیزی نبود که باب در ذهن داشت؛ ولی به هر حال، آن‌ها بخشی از پیشگامان ارتشی از چالش‌گران تحصیل‌کرده‌ای بودند که به حرکت درآمدند و قصد داشتند تا کل سلسله مراتب روحانیت را از میان بردارند!

یادداشت‌های محاکمه باب

۱- متون در این موضوع به صورت غیرعجیبی بزرگ است. متون زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

Bammel, The Trial; Blinzler, Der Prozess Jesu; Brandon, The Trial of Jesus, Burkill, "The Trial of Jesus"; Buss, The Trial of Jesus, Catchpole, The Trial of Jesus, Carmichael, The Death of Jesus, Cohn, The Trial and Death of Jesus, Duncan Derrett, An Oriental Lawyer; Di Miscio, Il Processo di Cristo; Isorin, Le vrai proces de Jesus, Kartelge, Der Prozess gegen Jesus; Kilpatrick, The

نکته اصلی و کانونی دعوت بابیان به توبه و انابه و توجه به موضوع هزار سال و هزاره‌گرایی، مبتنی بر تأکید بر برتری دریافت شهودی بر یادگیری و علم و کتاب و دریافت اشراق قلبی بر عقل و فکراست. این موضوع و نگرش شاید نه مستقیماً، ولی قطعاً در جریان محاکمه باب نقش و تأثیر داشت. علمای حاضر در مجلس، با به رخ کشیدن دانش خود، در حوزه‌های ادبیات و عربی، فقه و حدیث و نجوم و ریاضیات و سایر بخش‌های علم و حکمت، در نزد نمایندگان دولت، نه تنها قصد شکست باب را داشتند، بلکه نشان می‌دادند که در همه حوزه‌های زندگی عمومی و اجتماعی، شناخت و علم دارند!

پیامد واقعی آنچه را که در آن مجلس گذشت، در روند توسعه بابت، پس از ۱۸۵۰ (اعدام باب در تبریز) می‌توان ملاحظه کرد. قبل از آن، رهبری بابیان، جدا از خود باب، در دست طلاب جوانی همچون ملاحسین بشرویی و محمدعلی بارفروشی (قدوس) بود؛ ولی پس از شورش‌های بابی و کارزارهای بابیان با دولتیان، طی سال‌های ۵۰-۱۸۴۸، گروه جدیدی از بابیان به رهبری رسیدند. هر دو شاخه ازلی و بهائی ادعای دریافت الهام و شهود داشتند و هریک برای خود، ادعا و تفسیر جدیدی از اوضاع و علتی برای جانشینی داشتند.^{۵۷}

7. See Dondaine, Les hérésies; Gorham, The Medieval Inquisition; Hamilton, The Medieval Inquisition; Kamen, The Spanish Inquisition; Henningsen, Inquisition; Lea, The Inquisition; Monter, Frontiers of Heresy; Netanyahu, The Origins; Roth, The Spanish Inquisition; Sabatini, Torquemada; Domenico Scandélla, Seidel Manchi, Erasmus; Shannon, The Medieval Inquisition; Symposium Internacional, The Spanish Inquisition, Tedeschi, The Prosecution of Heresy; Turberville, Medieval Heresy; Wakefield, Heresy.
8. See Association of Social Anthropologists, Witchcraft Confessions; Boguet, An Examen of Witches, Ewen, Witch Hunting, Hansen, Zaubervahn; Henningsen, The Witches' Advocate; Martin, Witchcraft.
9. See Oldenbourg, Massacre at Montsegu; Strayer, The Albigensian Crusades; Hamilton, The Albigensian Crusade; Warner, The Albigensian Heresy.
10. See Peters, Heresy and Authority; Tanner, Heresy Trials; Kieckhefer, Repression of Heresy.
11. See Monkey trial; Sprague De Camp, The Great Monkey Trial; Hal-

Trial of Jesus, Knowlton, The Trial of Jesus, Koch, Zum Prozess Jesu; Lietzmann, Der Prozess Jesus, Nordi, Il processo di Gesu; Rimmer, Outlines for Study; Rosadi, The Trial of Jesus, Stalker, The Trial; Strobel, Die Stunde der Wahrheit; Winter, On the Trial of Jesus.

2. See Louis Massignon, La Passion de Husayn Ibn' Mansur Hallāj, Eng. trans. Mason. The section covering the trials constitutes chapter VI of volume 1.

3. See Blackwell, Galileo, Bellarmine, and the Bible; Feldhay, Galileo and the Church; Finocchio, The Galileo Affair; De Santillana, The crime of Galileo; Westfall, Essays on the Trial of Galileo; H. Vedrine, Censure et pouvoir.

4. See Mercati, Il sommario; Aquilecchia, Giordano Bruno; Boulting, Giordano Bruno.

5. See The Trial of Joan of Arc; Morice, Joan of Arc; Pernoud, The retrial; Scott, The Trial of Joan of Arc; Quicherat, Proces; Sullivan, Inquiry and Inquisition.

6. See Bainton, Hunted Heretic, Friedman, Michael Servetus.

Thomas Szasz, Law, Liberty, and Psychiatry, London, 1974.

Thomas Szasz, The Therapeutic State, The Manufacture of Madness, New York, 1970.

همچنین نگاه کنید به:

Wallis, R., On the Margins of Science, Keele, 1979.

Wallis, R., and Morley, P., Marginal Medicine, London, 1976.

۱۴- برای بررسی و مطالعه ارتباط بین عرفی سازی، مجازات، آموزش، تنبیه و شکنجه و نیز حوزه های سیاسی و اجتماعی، نگاه کنید به رجالی، شکنجه و مدرنیته.

Rejali, D.M., Torture and Modernity in Modern Iran, San Francisco, Oxford, 1994.

۱۵- موضوع احمدیه / قادیانی منحصر به پاکستان است؛ گرچه، هرازگاهی، علما و نشریات، در سایر کشورهای اسلامی، بیانیه های انتقادی و اظهار تأسف منتشر می سازند. محاکمه بهائیان در ایران برای همگان شناخته شده است ولی بهائیان محاکمه های مهم دیگری را در سایر کشورهای اسلامی نیز پشت سر گذاشته اند که عبارت است از: مراکش ۱۹۶۲، مصر ۱۹۸۵ و حتی ترکیه ۱۹۲۸ و ۱۹۳۳.

liburton, The Scopes "Monkey Trial"; Olasky, When world views collide, Mc Gowen, The great monkey trial; Bledsoe, "Scopes Monkey trial"; Harrison, The Scopes "monkey trial", revisited.

12. See Shupe Jr. and Bromley, The New Vigilantes; Rabbino, Cults; Bromley and Richardson, Brainwashing; Kelley, "Deprogramming, Biermans, The Odyssey.

۱۳- گرچه در این زمینه مطالعه کافی صورت نگرفته، ولی تعریف "الحاد" در حوزه علم (به ویژه علم پزشکی) از اهمیت زیادی برخوردار است. مطالعه انجام شده توسط توماس کوهن درباره تغییر در الگو

Thomas Kuhn, The Structure of Scientific Revolutions, Chicago, 1970.

و اثرهای کالینز درباره تکثیر و تولید مثل،

Harry Collins, Changing Order, London, 1985.

هر دو بیانگر حوزه وسیعی است که چنین مطالعاتی می تواند در ایجاد و حفظ راست آیینی علمی آن ها اثرگذار باشد. مطالعات توماس سزاژ، از منظری مخالف ولی روشنگر، در زمینه ارتباط بین روان پزشکی و قانون نیز به روشن شدن این بحث کمک می کند.

۱۹- فاضل مازندرانی برای این مجلس از عنوان «مجلس مکالمه»، «بازخواست» و «محاكمه» استفاده می‌کند. مازندرانی، ظهورالحق، ج ۳، طهران، ص ۱۴.

۲۰- زعیم الدوله آن را «هیأتی از علما و فضلاء و فقهاء و امراء و شخصیت‌های بزرگ از اعیان و سران شهر، به ریاست ولیعهد توصیف می‌کند. (میرزامهدی خان زعیم الدوله) مفتاح باب الابواب، ص ۱۳۷.

۲۱- بعید نیست پیشنهاد تشکیل جلسه مناظره یا محکمه با حضور جمعی از روحانیون، از سوی خود باب ارائه شده باشد. او در یکی از نامه‌هایش به محمدشاه، در سال ۱۲۶۴ می‌نویسد: «چرا جلسه‌ای از علمای سراسر کشور تشکیل نمی‌دهی و سپس مرا فرا بخوانی، تا من آن‌ها را، همچون دیگرانی از منکرین که قبل از این ملاقات کرده‌ام، متقاعد نمایم (منتخباتی از آثار نقطه اولی، ص ۱۱).

۲۲- کپی متن و ترجمه این حکم را ادوارد براون منتشر کرده است (براون، مطالبی درباره آیین بابی، صص ۹-۲۵۸). براون عقیده دارد که علی اصغر، همان میرزاعلی اصغر شیخ الاسلام است؛ ولی درباره ابوالقاسم نکته‌ای بیان نمی‌کند. به احتمال زیاد، این شیخ ابوالقاسم، فرزند شیخ الاسلام بوده است. نکته دیگر اینکه، احتمالاً هیچ‌یک از این دو نفر در جلسه محاکمه حضور نداشتند. ابوالقاسم

مطالب زیادی در این موضوع وجود دارد. من در نظر دارم فهرستی از کتب فارسی و عربی را در این زمینه تنظیم و منتشر سازم.

۱۶- برخی از رهبران دراویش نعمت اللهی، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی، در ایران مورد بازپرسی و تفتیش عقیده قرار گرفتند (رویس، میرمعصوم علی شاه، ص ۱۷۳). جزئیات کامل بازپرسی از معصوم علی شاه وجود دارد؛ ولی به قلم فردی است که خود ضد صوفیان بوده و خودش ریاست جلسه تفتیش عقاید و صدور حکم قتل را برعهده داشته است، یعنی ملامحمد علی بهبهانی (همان، ص ۱۷۰، به نقل از رساله خیرالله بهبهانی، که در سایر کتب هم از آن نقل گردیده است). سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسائی، بیش از یک بار در جلسه پرسش و پاسخ عقیدتی حضور یافت، ولی به نظر می‌رسد جلساتش بیشتر حالت گفت‌وگو و مذاکره داشته، نه بازپرسی و محاکمه رسمی (رجوع شود به دنیس مک اوئن، از شیخیه تا بایبه، ص ۱۰۶ و ۹-۱۰۸). سوابق و اطلاعات اندکی از این جلسات در اختیار ماست.

۱۷- موژان مومن، «محاکمه ملاعلی بسطامی»، ۱۱۳-۱۴۳؛ عباس امانت، رستاخیز و تجدید حیات، صص ۲۳۸-۲۲۰.

۱۸- ناسخ التواریخ به اشتباه این رویداد را در سال ۱۲۶۳ قمری ذکر کرده است.

بعداً متنی در انتقاد از باب نگاشت، به عنوان «قال الباب»، که البته انتشار نیافت (امانت، ص ۳۸۸). او به عنوان نوّه علی اصغر توصیف می‌کند که ارجاعاتی در کتاب‌های زرنندی و معین‌السلطان به او شده است؛ ولی این‌گونه نیست.

۲۳- برای مثال، مازندرانی، ظهورالحق، ۱۵. نوایی، فتنه باب، ص ۱۲۷.

۲۴- برای کپی از متن و ترجمه، بنگرید: براون، مطالبی برای مطالعه بابی ۵۵-۲۴۸.

۲۵- همان، ۸-۲۵۶.

۲۶- همان، ۲۶۲-۲۶۰.

۲۷- هدایت، تاریخ، جلد ۱۰، ص ۸-۴۲۳. ترجمه‌ای از شرح این واقعه، با اندکی اضافات و توضیحات را در سفرنامه شخص سیاح، براون، ۹۰-۲۷۷ ملاحظه نمایید. جلد ۱۰ از روضة الصفا، اولین بار در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۷ انتشار یافته است.

۲۸- سپهر، ناسخ‌التواریخ، جلد ۳، صص ۱۳۰-۱۲۶. سپهر بخش قاجاریه از کتاب تاریخش را در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۷ به پایان رسانده است.

۲۹- تحت عنوان فتنه باب منتشر شده است. صص ۲۸-۲۰. نسخه پیشین آن، در روایت روسی از ماجرا، انتشار یافته است: ج ۱، تألیف قاسم رضی، تهران، ۱۹۶۴/۱۳۴۳. نوایی درباره

۳۰- تاکنون فقط یک ترجمه از آن منتشر شده است یا ترجمه‌ای به انگلیسی براساس آن: زرنندی، مطالع‌الانوار، ۱۹-۳۱۴. برای توضیح بیشتر درباره عدم اصالت این منبع نگاه کنید به: مک اوئن، منابعی برای مطالعه درباره تاریخ بابی-بهائی، صص ۵۲-۱۳۴.

۳۱- کاشانی، نقطه‌الکاف، ۳۶-۱۳۳. درباره جزئیات این منبع نگاه کنید به مک اوئن، منابعی برای مطالعه درباره تاریخ بابی-بهائی، صص ۵۲-۱۳۴.

۳۲- مامقانی، ناموس ناصری، ص ۲۶.

۳۳- هدایت، تاریخ، ج ۱۰، قم، ۱۳۳۹ شمسی/۱۹۶۱. نوایی (فتنه باب، ص ۱۲۷) می‌نویسد که فرزند نظام‌العلما دفتری تدوین کرد که هدایت و سپهر تاریخ‌های خود را براساس آن نوشتند.

۳۴- پذیرش این مطلب مشکل است. هردوی این کتاب‌ها در حدود سال ۱۲۷۳/۷۴، تکمیل و منتشر شده‌اند، ولی به نظر می‌رسد سپهر مطلب را از نویسنده معاصر خود نقل کرده است.

۳۵- یا مامقانی.

- ۳۶- نمی‌توان خیلی به آن‌ها اطمینان کرد. متن اصلی به عربی منتشر شده و سپس به فارسی ترجمه شده است.
- ۳۷- نگاه کنید به مک اوئن، منابع تاریخ و نظریهٔ بایبان اولیه، لیدن، ۱۹۹۲، ص ۱۷۵. متن من درخصوص مجلس محاکمه باب (یادداشت ۲۰۱) یک فتوکپی ضعیف و ناخوانا است، که بدخطی آن هم کار را مشکل‌تر کرده است. دسترسی به نسخهٔ اصلی دست‌نویس در حال حاضر امکان‌پذیر نیست.
- ۳۸- نگاه کنید به مک اوئن، منابع، ص ۱۵۱.
- ۳۹- برای مرور کاملی بر این مطلب، بنگرید به دنیس مک اوئن، منابع.
- ۴۰- نگاه کنید به «علی محمد باب» و «سیدحسین کاتب یزدی»، قسمت ۱۳ (اول من بایع به محمد رسول‌الله، ثم علی) و ۱۷ (اول من بایع بالقائم محمد رسول‌الله). اولین حواری باب، ملاحسین بشرویی، در متون بابی به اول من آمن تعبیر می‌شود. برای مطالعه و آشنایی بیشتر با این مباحث، نگاه کنید به مک اوئن، «سلسله مراتب و جانشینی در بابیت»، ص ۱۰۵.
- ۴۱- طهران، بی‌تا، ص ۱۴. همچنین زرنندی، ترجمهٔ تاریخ نبیل، ص ۲۵۳.
- ۴۲- قیوم الاسماء، کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج، براون، دست‌نویس‌های شرقی، F11 (f.666)
- ۴۳- همان، f.99a
- ۴۴- همان، f.65a، Cf. ff.35a، 67b، 72b، 167b، 141b، 75a.
- ۴۵- در آن جلسه، یک نسخه از قیوم الاسماء به عنوان مرجع و شاهد بر اتهامات باب استفاده شده است.
- ۴۶- نگاه کنید به مقاله دنیس مک اوئن، «دیدگاه بایبان دربارهٔ مفهوم جنگ و جهاد»، نشریه دین، ۱۲۹-۹۳.
- ۴۷- نگاه کنید به امانت، رستاخیز و احیاء، ص ۳۷۵. در زمینهٔ توسعهٔ ادعاهای باب و سایر ادعاها و مطالب در زمینهٔ وحدت وجود بابی، نگاه کنید به مک اوئن، «سلسله مراتب و جانشینی در بابیت»، ۱۱۳-۹۷.
- ۴۸- مفتاح، ۱۳۸.
- ۴۹- روضة الصفا، ص ۴۲۴.
- ۵۰- قیوم الاسماء، یادداشت ۴۰، a، b، ۸۹، ۱۳۳ (من آنم که از زبان آتش طور با موسی سخن گفتم) و b ۱۴۷ (من آن آتشی هستم که در طور سینا سخن گفتم).
- ۵۱- نگاه کنید به بیان فارسی ۱۷ و ۱۳ و ۲: ۱۰۰۰ آیه در ۶ ساعت؛ نامه به منوچهرخان؛ ادوارد براون، دست‌نویس‌های شرقی، 2w1 (رساله ذهبیه)، آرشیونسخ خطی محفل ملی بهائیان ایران، ۵۳، ۱۶۴ (یک صحیفه کامل در یک ساعت).
- ۵۲- نبیل زرنندی، "ترجمه تاریخ نبیل"، ۶۱ و ۲۰۲؛ نقطه الکاف، ۱۰۸ و ۱۲۱.

نشر تاریخ ایران منتشر شده است. گزارش گفت‌وگو که در ادامه خواهد آمد، از آن کتاب نقل شده و دوباره از انگلیسی به فارسی ترجمه نشده است.]

پس مرحوم نظام‌العلما به والد ماجد عرض کرد که من قبل از شروع به صحبت علمیه، چند فقره سؤال از آقا دارم اگر مأذون می‌دارید سؤال کنم.

پس رو به حضرت باب کرده فرمود: این نوشته‌جاتی که بعضی به اسلوب قرآن و بعضی به اسلوب خطب و ادعیه به توسط اتباع شما در میان مردم منتشر است، آیا از شما است، یا بر شما بسته‌اند؟
گفت: از خداست.

نظام‌العلما گفت: هرچه هست، از زبان شما جاری شده؟

گفت: بلی، مثل صدور از شجره‌طور.

گفت: این یکی را فهمیدم، این اسم باب را که برای شما گذاشته‌اند؟
گفت: خدا.

نظام‌العلما گفت: گستاخی است، خدا این شب بخیر[؟] را کجا برای شما کرده؟
باب متغیر شده گفت: من مسخره شدم.

نظام‌العلما گفت: از این نیز گذشتیم، شما باب چه هستید؟

۵۳- برای مثال نگاه کنید به نامه وی به محمدشاه، در منتخب‌الآیات، ص ۱۴.

۵۴- برای بررسی روابط بین علما - حکومت در آن دوره، بنگرید به حامد الگار، «دین و دولت» و سعید ارجمند، سایه خدا، بخش ۳.

۵۵- در این موضوع نگاه کنید به مک اوئن، "از شیخیه تا باییه"، فصل اول.

۵۶- برای اطلاع از شرح مفیدی از این‌گونه تشابه به «راست‌آیینی» نگاه کنید به عباس امانت، رستاخیز و احیاء، فصل ۲.

۵۷- برای جزئیات ببینید: مک اوئن، انشعابات و ادعاهای قدسی در جامعه بابی، ۱۸۵۰-۱۸۶۶، Studia Iranica، شماره ۱۸، ۱۹۸۹، ص ۹۲-۱۲۹.

ضمیمه ۱

گزارش جلسه گفت‌وگو/ محاکمه باب، مطابق مندرجات ناموس ناصری تألیف محمدتقی مامقانی،

به نقل از پدرش (ملا محمد مامقانی) که در جلسه مزبور حضور داشته‌اند

[مترجم: دنیس مک اوئن بخشی از کتاب ناموس ناصری را که شامل گفت‌وگوی باب با علماست، به انگلیسی ترجمه کرده است. کتاب ناموس ناصری را حسن مرسلوند در سال ۱۳۸۸ تحقیق کرده و با نام «گفت‌وشنود سیدعلی محمد باب با روحانیون تبریز» توسط

بزاز شیرازی [را] که دیروز از شکم مادر بیرون آمده می‌بریم؟ وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می‌آورند، جمیع موارث انبیا از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است، شما یکی از آن موارث در بیار ببینیم.
گفت: حالا مأذون نیستم.

والد مرحوم تغیر کرده فرمودند: تو که مأذون نبودی بسیار غلط کردی و سرت را به دیوار زدی آمدی، برو مأذون شو بعد از آن بیا. صاحب‌الأمر غیرمأذون نوبر است. گذشته از این، صاحب‌الأمر کرامات و معجزات دارد، بسم الله تو همین عصا را که در دست داری ازدها کن تا ما ایمان بیاوریم.

گفت: من به این عصا آیه نازل می‌کنم. حاضرین خیلی خندیدند، گفتند: چه آیه نازل می‌کنی؟

پس دستی مثل مغنیان به گوش گذاشته، به آواز نغمه‌خوانی گفت: الحمد لله الذی خلق هذا العصا وجعله آیه من آیه لعلکم تتقون.

گفتند: آیه تو همین است؟
گفت: بلی.

مرحوم امیراصلاحان خان مجدالدوله که حاضر بود گفت: اگر با چنین آیه امامت ثابت شود، من بهتر از شما آیه نازل می‌کنم: الحمد لله الذی خلق هذا العصا وجعل الصباح والمساء لعلکم تشکرون. این آیه شما چه مزیتی بر آیه من دارد؟

گفت: أنا مدینه العلم و علی بابها.

گفت: شما باب مدینه علمی؟

گفت: بلی، فادخلو الباب سجداً.

نظام‌العلماء گفت: باب حطه هم هستی؟
گفت: بلی.

نظام‌العلماء گفت: حالا که شما باب مدینه علمی، از هر علمی از شما بپرسند، جواب خواهی داد؟

گفت: بلی، شما مرا نمی‌شناسید، من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می‌برید.

پس والد ماجد فرمودند: سید تو اول دعوی باییت امام را داشتی، حالا صاحب‌الأمر غایب شدی؟

گفت: بلی، من همانم که از صدر اسلام انتظار مرا می‌برید.

والد مرحوم از این حرف گزاف سخت برآشفته، فرمودند: سید حیا چرا نمی‌کنی؟ این چه لاف و گزاف است می‌زنی؟ ما اگر انتظار می‌بریم، انتظار آن امامی را می‌بریم که پدرش امام حسن عسکری و مادرش نرجس بنت یسوعا ابن قیصر روم است که در سنهٔ دو بیست [و] پنجاه [و] شش در سرمن رأی [سامرا] از مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد؛ ما کی انتظار سیدعلی محمد پسر سیدرضا

سید جوابی نتوانست گفت.

پس آنگاه رو به والد مرحوم کرده گفت: بلی شما حق دارید که انکار مرا می‌کنید، در حدیث وارد است که وقتی که صاحب عصر عجل الله فرجه ظهور می‌کند، چهل هزار مفتی به قتل او فتوی می‌دهند.

والد مرحوم فرمودند: این هم حدیث نیست، کلامی است که محی‌الدین بن عربی گفته مهدی موعود ظهور می‌کند، منکرین او اغلب علمای ظاهره خواهند بود. تو که به این شدت از آثار و اخبار بی‌خبری، به این چانه ادعای امامت می‌کنی و می‌گویی من باب مدینه علمم؟ فبهت الذی کفر.

مرحوم والد گفت: سید حدیث چرا جعل می‌کنی و جزاف [گزارف] چرا می‌گویی؟ اولاً اجتماع چهل هزار مفتی در یک عهد خارق عادت است، ثانیاً صاحب‌الأمر مثل تو خاک‌به‌سر نمی‌آید که کسی جرأت کرده فتوی به قتل او بدهد، شمشیر ذوالفقار در دست اوست که هرکس تخلف کند، مثل سگ

امیراصلان خان مجدالدوله که حاضر بود گفت: اگر با چنین آیه امامت ثابت شود، من بهتر از شما آیه نازل می‌کنم: الحمد لله الذی خلق هذا العصا و جعل الصباح و المساء لعلکم تشکرون. این آیه شما چه مزیتی بر آیه من دارد؟ سید جوابی نتوانست گفت.

پس مرحوم نظام‌العلماء گفت: بلی حکایت آقا در این نقل حدیث، به عینها حکایت آن شخص عامی است که از عالمی پرسید: آن کدام امام بود که در بصره شغالش خورد؟ مقصودش حضرت یوسف بود. گفت: امام نبود، پیغمبر بود، بصره نبود، مصر بود، شغال نبود، گرگ بود، آن هم نخورد.

گردن او را می‌زند. راست می‌گویی بگو این حدیث در کدام کتاب و از کدام امام مأثور است؟

گفت: چهل هزار نباشد، چهل نفر که هست.

حاضرین از این اغراق‌گویی و از این تنزل فوری او خیلی خندیدند.

حاضرین خیلی خندیدند. پس نظام‌العلماء گفت: حال که تو ادعای امامت داری، ما معجز دیگر از تو نمی‌خواهیم، پادشاه ما درد پای نقرسی دارد، شما دعا بکنید این درد پا رفع شود، ما همه به تو ایمان بیاوریم.

اعلی‌حضرت ظل‌الهی فرمودند: شما جای دور چرا رفتید، در همین مجلس شما را به حالت جوانی بازآرد، ما همه ایمان می‌آوریم.

مرحوم والد فرمودند: این هم حدیث نیست، از کدام امام و در کدام کتاب است؟

گفت: آخر که هست که بعضی از علماء انکار او را می‌کنند.

جوابی بیرون نیامد. پس باب رو به والد مرحوم کرده گفت: شما صحیفه سجادیه را از معجزات

جای چه استبعاد و استعجاب است که تو به صدد رفع آن برآمده‌ای؟ کدام احمق به این کلمه تکلم می‌کند تا محتاج ردع باشد؟ تو که هنوز راه حرف بافتن را هم نیافته‌ای؟ فبهت الذی کفر.

پس مرحوم علم الهدی گفت: جناب آقا! خدا در کتاب خود فرموده است: «واعلموا أنما غنمتم من شیء فان لله خمس» حکم آیه منسوخ است یا باقی است؟
گفت: باقی.

گفت: پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده [ای]: و اعلموا انما غنمتم من شیء فان للذکر ثلثه، آیا این تشریح ناسخ قول خدا نیست؟
گفت: آخر سهم امام به من می‌رسد.

علم الهدی گفت: سهم امام نصف خمس است و نصف خمس، عشر می‌شود نه ثلث.

گفت: نه خیر، ثلث می‌شود.

حاضرین همه خندیدند. آخر مرحوم علم الهدی با هزار لیت و لعل و حساب انگشت به او حالی کرد که نصف خمس، عشر می‌شود.

بعد از الزام گفت: سهو شده.

پس مرحوم والد فرمود: تو که در حساب این قدر مهارت داری بگو کسور حساب چند تا است؟

گفت: من حساب نخوانده‌ام.

حضرت سجاد می‌شمارید و دلیل امامت او می‌دانید، من ده مقابل آن صحیفه، ادعیه دارم، آیا آن‌ها در اعجاز من کافی نیست؟

مرحوم والد فرمود: سبحانک هذا بهتان عظیم، اولاً، ما کی گفتیم صحیفه سجادیه از معجزات آن حضرت است؟ افترا چرا می‌بندی؟ نهایت را می‌گوییم این ادعیه در میان کلام بشر در اعلا درجه فصاحت و بلاغت است. ثانیاً، کلمات تو که سرتاپا لفظاً و معنأً ملحون و مغلوط است، چه مناسبت با صحیفه سجادیه دارد؟ چه نسبت خاک را با عالم پاک؟ و کلام مغلوط و مهممل چگونه معجزه می‌شود؟

نظام العلما گفت: جناب آقا! از ادعیه صحیفه یکی دعای "یا من تحل به عقد المکاره" است، شما یک دعای مثل او انشا کن ما به تو تصدیق می‌کنیم.

جوابی از او ظاهر نشد.

پس مرحوم والد فرمود: خدا در کتاب خود در حق عیسی از قول امت او می‌فرماید: «قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیباً»،^[۳۲] این استبعاد و استعجاب جا دارد، چه تکلم طفل در عهد مهد خارق عادت است، تو که در کتاب خود با این آیه مجازات کرده، گفته‌ای: «یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا کیف یکلم عن الله من کان سنه علی الحق بالحق خمسة و عشرونا»، گذشته از الفاظ ملحونه این کلام، تکلم آدم بیست و پنج ساله از جانب خدا،

در معراج تا مقام «او ادنی» بود، زیرا که بالاتر از آن عالم در عالم امکان مقامی نیست. شما که از مکه پنج منزل هم آن طرف رفته و قدم از مقام نوبت بالاتر گذاشته‌ای، کجا می‌خواهی تشریف ببری؟ و از این قرار باید رتبه شما بالاتر از رتبه پیغمبر باشد. فبهت الذی کفر.

پس مرحوم والد فرمود: تو در کتب خود گفته‌ای که نوری که در طور به حضرت موسی بن عمران تجلی کرد، نور من بود، این درست است؟
گفت: بلی.

فرمود: شاهدت بر این چیست؟

گفت: آخر در حدیث آمده که نوری که به حضرت موسی تجلی کرد، نور یکی از شیعیان امیرالمؤمنین است، نبود؟

اعلی حضرت ظل الهی که آن وقت در سن هفده سالگی بودند، کمال فطانت و کیاستی که داشتند فرمودند: از کجا که آن تو باشی؟ این چه دلالت به مدعی شما دارد؟ شیعیان امیرالمؤمنین خیلی است.

مرحوم والد فرمود: ایراد صحیح است و گذشته از آن، حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء تو چیزی شنیده‌ای ولی هیچ معنی آن را نفهمیده‌ای. نور دیگری به دیگری که میان آن‌ها بینونت عزلتی است تجلی نمی‌کند. بل تجلی لها بها و بها امتنع منها و این معنی در حکمت ائمه هدی علیهم السلام مبرهن است. مراد

پس علم الهدی گفت: جناب سید! ضروری دین ما است که باب وحی تأسیسی بعد از جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم مسدود است، حتی جبرئیل در حین وفات پیغمبر عرض کرد که این آخر نزول من است بر زمین. و مرادش نزول به وحی تأسیسی بود.

گفت: بلی چنین است.

علم الهدی گفت: پس شما در کتاب خود آورده [ای]: انا اوحینا الیک کما اوحینا الی محمد من قبل، وجه آن چیست؟ خاصه اینکه به قاعده شما مشبه عین مشبه به است.

گفت: آن وقت مسدود بود، حالا مفتوح شده، چه عیب دارد؟

علم الهدی گفت: عیب ندارد و لیکن لازم می‌آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، خاتم النبیین نباشد و قول لانبی بعدی دروغ باشد.
جوابی بیرون نیامد.

پس علم الهدی گفت: شما در کتاب خود گفته‌ای: ولقد ارفعناک فوق مقام او ادنی مکاناً علیاً آیا چنین است؟

گفت: بلی.

گفت: اولاً زیادی حرف تعدیه در «ارفعنا» چه وجهی دارد؟ خدا که در قرآن در حق ادریس می‌فرماید: «و رفعناه مکاناً علیاً» بدون حرف تعدیه، ثانیاً غایت سیر جناب رسالت مآب

به سوی خود دعوت کرده بودی [نوشته‌ای]: اول من آمن بی محمد بن عبدالله، آیا این مکتوب از تو بود؟
گفت: بلی.

فرمود: پس از این قرار باید رتبه تو بالاتر از رتبه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد، زیرا که تابع به متبوع ایمان می آورد نه متبوع به تابع؟ از آن باب مدینه جواب ظاهر نشد.

پس مرحوم علم الهدی پرسید که: شما خود را به اسم «رب» تسمیه کرده‌ای، از چه بابت است؟

گفت: آخر عدد اسم من با اسم «رب» مطابق است.

مرحوم والد فرمود: پس از این قرار این اسم اختصاص به شما ندارد، هرچه در عالم علی محمد و محمد علی نام است باید از باب من دون الله باشند؟

جواب مسموع نشد. پس آنگاه دستی به گوش گذاشته گفت: گوش دهید آیه نازل می‌کنم: الحمد لله الذی خلق السموات و الأرض؛ به فتح تاء سموات.

اعلی حضرت شاهنشاهی فرمودند: مرد تو که به قواعد عربیه هم بلد نیستی و ما بتا و الف قد جمعاً یکسرفی النصب و فی الجر معاً

گفت: حالا گوش دهید: و جعل الشمس و القمر؛ به کسر «شین» شمس.

از این نور، نور حقیقت خود حضرت موسی است که یکی از شیعیان امیرالمؤمنین است، چنانچه امام علیؑ در حدیث دیگر تصریح بر آن فرموده، آنجا که راوی سؤال کرد از آن حضرت

از کرویین، حضرت فرمودند قومی از شیعیان امیرالمؤمنین [هستند] از خلق اول در خلف عرش که اگر نور یکی از آن‌ها را به جمیع اهل زمین قسمت کنند، کفایت دارد و وقتی که حضرت موسی سؤال کرد از پروردگار خود، آنچه سؤال کرد، امر فرمود یکی از آن کرویین را «فتجلی للجبل فجعله دكاً و خرموسى صعقاً»، راوی عرض کرد: اسم آن‌ها چیست؟ فرمود:

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی. راوی عرض کرد: آنچه به موسی تجلی کرد نور کدام يك از آن‌ها بود؟ فرمود: نور موسی. تو بیچاره که نه از اخبار خبری داری و نه در قواعد حکمیه نفاذ بصری، این‌ها چه ادعای گزافی است می‌کنی؟

پس از آن فرمودند: ما از مسائل غامضه گذشتیم، يك مسئله فقهی از تو می‌پرسم. بگو طلاق در شرع ما چند قسم است؟ طلاق بدعت کدام است؟ طلاق سنت کدام؟ و در طلاق سنت به این کدام است و رجعی کدام و عذی کدام؟
گفت: من فقه نخوانده‌ام.

پس مرحوم والد مسئله از طب پرسیدند که حقیر در نظر ندارم.

گفت: من طب نخوانده‌ام.

پس فرمودند: تو در مکتوبی که به من نوشته و مرا

حاضرین گفتند: آقا غلط شد، آنجا که بایست کسربدهی فتح می دهی، آنجا که بایست فتح بدهی کسره می دهی؟

گفت: حالا گوش دهید!

مرحوم والد تغییر کرده فرمودند: مرد! حرف غلط چه گوش دادن دارد؟

نفسش قطع شد.

اتفاقاً کرة الافلاکی در طاقچه بود، اعلیحضرت ظل اللهی فرمودند: آن کره را بیاورید اشکال و دوایر آن را برای ما نشان بدهد.

گفت: من نجوم نخوانده‌ام.

مرحوم والد تغییر کرده فرمود: ای خر! این نجوم نیست، هیئت است.

نظام‌العلما گفت: آقا! معنی این عبارت علامه چیست: اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی، بگو وجه این حکم و راه خیال علامه چیست؟

گفت: من گفتم که فقه نخوانده‌ام.

نظام‌العلما گفت: مأمون از حضرت رضا علیه السلام پرسید: ما الدلیل علی خلافة جدك؟ حضرت فرمود: آیه «انفسنا». مأمون گفت: لولا نساننا. حضرت فرمود: لولا ابنائنا. وجه استدلال امام و وجه رد مأمون و وجه جواب رضا؟ ع؟ در این حدیث چیست؟

گفت: واقعاً این حدیث است؟
نظام‌العلما گفت: بلی.
گفت: چیزی به نظرم نمی‌آید.

نظام‌العلما گفت: خداوند می‌فرماید: «هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً»، این «خوفاً» و «طمعاً» به حسب ترکیب نحوی چه صورت دارد؟

گفت: من نحو نخوانده‌ام.

نظام‌العلما گفت: بگو معنی این حدیث چیست: لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحدة؟

قدری تأمل کرده گفت: نمی‌دانم.

پس مرحوم علم الهدی گفت: جناب آقا! تو در کتاب خود گفته‌ای که اگر جن وانس جمع شوند، مثل نصف حرف از کتاب مرانمی‌توانند بیارند، این صحیح است؟
گفت: بلی.

علم الهدی گفت: خدا در کتاب خود مردم را تحدی به يك سوره کرده و فرموده: «فأتوا بسورة من مثله»، چطور شد که کتاب شما از کتاب خدا هم بالاتر رفت؟ ثانیاً، نصف حرف قابل تلفظ نیست که تحدی به آن جایز باشد، تکلیف به مالایطاق هم قبیح است. ثانیاً [در متن دو بار ثانیاً آمده] فصاحت و بلاغت از صفات کلمات و حروف مرکبه است، در حروف مفرده فصیح و غیرفصیح

همه مساوی اند. حال من اگر «الفی» بگویم، با «الف» کتاب شما فرقی چه چیز است؟ اگر گویی «الف» کتاب من لاهوتی است و «الف» توناسوتی، بر من نیز می‌رسد که همین دعوی را عکس بکنم؛ زیرا که قول من و تو هر دو دعوی بی دلیل است. وجه این طور تحدی چیست؟

حضرت باب مبهوت ماند، چیزی نگفت. بعد از آن حیا نکرده گفت: این فرقانی که من آورده‌ام، احدی مثل آن را نتوانسته بیاورد. همین دلیل در حقیقت من کافی است.

والد مرحوم تغییر کرده فرمودند: سید تا کی از این ترهات خواهی سرود؟ کتاب تو سرتاپا ملحون و معانی آن جزو مزخرفات است. ما شأن خود را اجل از این می‌دانیم که با ترهات تو به مقام مجارات برآییم؛ وانگهی ما مثل تو بی حیا نیستیم که هتک حرمت قرآن خدا را کرده به اسلوب آن سخنی رانیم و خود را در معرض فضیحت بداریم. اگر اصرار داری، اینک شخصی از علمای ما [که] میرزا حسین نام دارد و از علمای خوی است محض اتمام حجت، چند جزوی بر سبک این کلمات تو انشا کرده، می‌خواهی بیارند، ببینید که در صحت و فصاحت و بلاغت اصلاً ربطی به کلمات غیر مربوطه توندارد.

پس مرحوم علم الهدی گفت: جناب آقا! شما در کتاب خود گفته‌ای که من در خواب دیدم که حضرت سیدالشهدا را شهید کرده‌اند و من چند کف از خون او خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد، درست است؟

گفت: بلی.

مرحوم والد فرمودند: سید تو چه عداوت با سیدالشهدا [داری؟ او] را شهید کرده‌اند، او را خوردی؟

مرحوم نظام‌العلما به شوخی گفت: آخر هند جگر خوار بود.

جواب از آقا بیرون نیامد.

پس مرحوم والد بعد از تغییرات و تغیر زیاد از این حرفای [حرفهای] گزاف او فرمودند: خوب لوطی شیرازی، این دیگر چه منافقی و حقه‌بازی است، وقتی که اتباع شیخ احساسی از تو سؤال می‌کنند، در جواب آن‌ها می‌نویسی

«احمد و کاظم صلوات الله علیهما» و چون

سید ساکت شده جوابی نگفت.

پس نظام‌العلما گفت: در شأن نزول سوره کوشر وارد شده است که حضرت رسول از کوچه‌ای

در نماز دوگانه [و] سه گانه است یا چهارگانه؟
و قبل از اكمال سجده است یا بعد از آن؟ یا
قبل از فراغ است یا بعد از فراغ؟

حضرت باب سربه زیرافکنده، هیچ نگفت.

نظام العلما گفت: جواب اینها را که هیچ يك
ندانستی، يك مسئله آسانی از تو می پرسم. قلن
چه صیغه است و اعلال آن چطور است؟

گفت: من نحو نخوانده ام.

باز مرحوم والد تغیر کرده، فرمود: ای خرا! این
صرف است، نحو نیست. به این مدرک ادعای
امامت می کنی؟

پس مرحوم نظام العلما دید که قابل محاوره
علمی نیست بنای سخریه گذاشته گفت: آقا!
من کی شما را به امامت فرستادم، چرا بیخود
آمدی؟

گفت: شما مگر خدایی؟

نظام العلما گفت: آری، مثل شما امامی، مثل
من خدایی لازم دارد.

چون رشته کلام به این مقام رسید و مراتب
جهل و نادانی او بر خاص و عام واضح شد،
دیگر جای گفت وگو نمانده، اعلی حضرت
ظل الهی به فراشبازی فرمودند: این گوساله
قابل مجلس علما نیست، او را بردارید. آقا را با
خفت تمام از آنجا برداشته، در خانه کاظم خان
فراشبازی گذاشتند و مجلس منقضی شد.

سیدیحیی پسر سید جعفر دارابی که پدرش در
مسئله معاد با مرحوم شیخ احسانی مخالف
است از تو سؤال می کند، در جواب آنها
می نویسی که شیخ در مسئله معاد خبط کرده
و صریحاً تکفیرش می کنی و می نویسی «و لقد
اجاد السید جعفر دارابی فیما کتب فی سنابرقه
المحیط بالمشارق و المغرب»، آن صلوات
فرستادنت چیست و این تخطئه [تخطئه] و
تکفیرت چه؟ تو اگر آدم درستی هستی، چرا در
سریک ریسمان نمی ایستی؟

سید سربه زیر انداخته جوابی نگفت.

پس مرحوم نظام العلما گفت: ما از این مسایل
گذشتیم، کسی [در نماز] شك کرد میان دو و
سه، بنا را به چه بگذارد؟
گفت: بنا را به دو بگذارد.

مرحوم والد تغیر کرد.

[سید] فوراً گفت: نه سهو کردم، بنا را بر سه
گذارد.

حاضرین خندیدند.

والد فرمودند: البته، دو که نشد باید سه را گفت.
نظام العلما گفت: مرد! تو که اگر در سر حرف
اول ایستاده اقرار به خطای خود نکرده بودی، از
برای تو اصلاح بود؛ زیرا که آن هم قائلی از قداما
دارد. نهایت می گفتی فتوای من بر این است،
زیرا که شغل ذمه یقینی، برائت ذمه یقینی
می خواهد؛ و آنگاه چرا نپرسیدی که این شك

ضمیمه ۲

گزارش محاکمه باب طبق مندرجات ابواب الهدی هشترودی (بابی)

(برگرفته از کتاب معین السلطان ص ۲۰۱)

شرح و گزارش دیگری از گفت وگو، مناظره یا محاکمه باب، روایت عالم هشترودی (بابی) است که در آن زمان در تبریز حضور داشت و روایت های دیگری که از نظر تاریخی متقدم بوده، چه بابی و چه غیربابی، با روایت هشترودی از آن رویداد، انطباق دارد ...

هشترودی می گوید: نزدیک عصر بود که باب را به آن مجلس مصیبت آوردند. وقتی او داخل شد، علما که زودتر رسیده بودند، در طرف های چپ و راست صندلی ولیعهد نشسته بودند و جا برای نشستن فرد دیگری در بالای مجلس نبود. باب که وارد شد چند لحظه ای مکث کرد، مثل کسی که منتظر بود صاحب خانه یا میزبان جایی را برای نشستن به او تعارف کند، ولی کسی به او توجهی نکرد. در چهره حاضران آثار دنائت و نفرت و دشمنی و مخالفت نمایان بود!

پس او با همان تواضعی که داشت رفت و در گوشه ای نشست. علما کمی با یکدیگر خصوصی تبادل نظر کردند. سپس از ولیعهد احوال شاه و همسرش را پرسیدند و احوالپرسی نمودند که او هم پاسخ مختصری داد و حاضران دعا کردند و آمین گفتند.

وقتی آن ها توجه خود را به باب معطوف کردند، پرسیدند: دوروبر تو چه می گذرد؟ حقیقت مطلب چیست؟ و ماهیت ادعای تو چیست؟ باب، بدون تغییر در حالت و با نهایت اعتماد و جلالت، اعلام کرد: «من همان قائمی هستم که شما منتظرش بودید (انا القائم الذی کنتم به منتظرون).»

تا این کلمات را شنیدند، گویا زلزله ای آمده و خانه آن ها را به هم ریخته و حالت ترس و گیجی به آن ها دست داد. زمزمه ای در بین حاضران شروع شد. یکی گفت: استغفرالله ربی و اتوب الیه! چه وقاحتی! دیگری گفت: لاله الا الله! و دیگری از ته قلب گفت: خدا ما را از شر او حفظ کند! آمین. دیگری گفت: لاجول و لاقوه الا بالله العلی العظیم. چرا زمین دهان باز نمی کند و چرا آسمان فرو نمی ریزد!؟

در آن زمان علما و روحانیون و فقها خود را نمایندگان خداوند و لنگر زمین و آسمان می دانستند، تا حدی که در امور مردم دخالت و در مسائل قضائی مردم و حکومت حکم و فتوا می دادند. نفوذ و سیطره علما در آن روز با آنچه امروز هست، قابل مقایسه نبود!

پس از مقدار زیادی بحث آهسته بین خودشان و نیز صحبت با صدای بلند، آن ها درخواست معجزه و بیته نمودند و شروع به پرسش های علمی کردند. ابتدا ولیعهد کره ای را که در آنجا

دو دسته موافقان و مخالفان باب تقاضا کردم، ولی هیچ‌گاه آن آیات بر من معلوم نشد و تردید دارم که آن آیات، همان‌هایی باشد که در متن^۳ نامه ناصرالدین میرزا^۴ آمده است. به زودی نظرم را در این باره بیان خواهم کرد.

[بارگشت به متن هشترودی] سپس باب گفت: من امی هستم و هیچ‌یک از علوم شما را نخوانده‌ام. این کلمات بر فکر و زبان من تراوش می‌کند. ولی شما حضرات، که استاد صرف و نحو هستید، ممکن است بفرمایید چه قاعده‌ای بر آیات قرآنی زیر حاکم است؟ «و او کلمه بود و نامش مسیح».^۵ کلمه که به لحاظ قواعد عربی مؤنث است با ضمیر مذکر (هو) آمده است.^۶ در مورد «و ماهی الا ذکری للبشر»^۷ که درباره خود قرآن نازل شده است، که مذکر است نه مؤنث.^۸ یا در مورد آیه «انها لأحدی الکُبرِ نذیراً للبشر»^۹ که به خود پیامبر اکرم ﷺ اشاره دارد^{۱۰} باید ضمیر مذکر بیاید! و در مورد این آیه شریفه، که خداوند می‌فرماید: «انَّ هذَانِ لَسَاحِرَانِ»^{۱۱}، که علمای نحوی می‌گویند این اسم باید در حالت مفعولی باشد که حالت مفعولی با حرف یّ نمایش داده می‌شود. لذا آیه باید انَّ هذین لساحرین باشد.^{۱۲}

به همین نحو، شما «علما» صیغه مشتبه را صرفاً برای اسم به‌کار می‌برید نه برای فعل. ولی در قرآن کریم، خداوند می‌فرماید: «لئن لم ینتبه لتسفعاً بالنصیبه».^{۱۳} لتسفعاً فعل ناقص به

بود برداشت. ناصرالدین میرزا آن را در دستش چرخاند و از باب سؤالی درباره ستاره‌ها و سیارات کرد. ایشان پاسخ داد: من نجوم و طالع‌بینی مطالعه نکرده‌ام. من درس ناخوانده‌ام و علاقه‌ای به این علوم نداشته‌ام.^۱

فقها و علما پرسیدند: دلیل و حجت درستی ادعای تو چیست؟^۲

باب پاسخ داد: آیات الهی، روحیه معنوی (مقداری ناخوانا) آنچه تاکنون برای من متجلی شده است ... همانند آیات قرآن بر من نازل می‌شود (این آیات بر من فرو می‌ریزد و بر زبان و قلمم جاری می‌شود. معجزه پایدار همانا آیاتی است که همچون آیات قرآن است و بر زبان و قلم من جاری است).

آن‌ها گفتند: (ناخوانا)!

باب سپس، شروع کرد به قرائت آیاتش و مدتی را به همین نحو گذراند.

علما بر آیات او خرده گرفتند و به شماتت او پرداختند که چرا آیاتش با قواعد دستور زبان و صرف و نحو زبان عربی تطابق ندارد و پراز اشتباه و غلط است؟!

[در اینجا متن به روایت معین‌السلطان نزدیک شده ولی هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران، از جمله خود عالم هشترودی و مؤلف ابواب‌الهدی، آیاتی را که باب در آن مجلس، به زعم خود، نازل کرده را ذکر نکرده‌اند. من تلاش زیادی کردم و از هر

نکرده‌اند. لذا آن‌ها هم، مثل من، می‌نویسند که آیاتی شبیه به آیه شریفه نور در قرآن، قرائت کرد. من تلاش بسیاری کردم، ولی هیچ متن و نوشته‌ای در این مورد نیافتم!

در پایان، حاج ملامحمود نظام‌العلماء آن آیات را نوشت و برای خودش نگهداشت. در این زمان ولیعهد دستور داد که با جای از همگان پذیرایی شود. خدمتکاران از حاضران پذیرایی نمودند. پس از عصرانه، نظام‌العلماء از باب تقاضا کرد تا دوباره آن آیات را بخواند. باب شروع به نوشتن آن آیات کرد و همچنین (موارد ناخوانا) را نوشت.

متن این آیات جدید، با قبلی‌ها اندکی تفاوت داشت. نظام‌العلماء رو به حاضران کرد و گفت: به این دو متن نگاه کنید. آن‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند. (ناخوانا- از یکدیگر)

[۵۰ سال قبل، در یک گردهمایی بهائی، درباره وقایع این رویداد، اختلاف و انحرافی بروز کرد.] پس از این بحث و ملاحظات، حاج میرزاعلی، پسر میرزاسعود، وزیر امور خارجه،^{۱۸} که (ناخوانا) زبان عربی را به خوبی می‌دانست و از جمله مدعوین به جلسه بود تا برای تشخیص حق از باطل، نظر بدهد، از باب پرسید: عبارت قوله چه صیغه‌ای است؟^{۱۹} باب جوابی نداد، بلکه بلند شد و جلسه را ترک کرد. آن ظالمان باب را به زندان، در قلعهٔ چهریتی، بازگرداندند.

صیغه اول شخص جمع است که تغییر یافته است. به همین ترتیب، در قرآن مؤنث به شکل مذکر آمده است!^{۱۴} مثلاً باید می‌گفت النسوة قالت! به همین ترتیب، خداوند سبحان، ضمیر را قبل از اسم هم آورده است مثل، «قل هو الله احد.»^{۱۵}

سخن به اینجا که رسید علما جوابی نداشتند! در پاسخ، میرزا احمد^{۱۶}، امام جمعه تبریز، که به عنوان مجتهد اول تبریز به شمار می‌رفت، به باب گفت: «تو می‌گویی که هیچ درسی نخوانده‌ای، پس این مطالب را از کجا یاد گرفته‌ای؟» حضرت مبشر (باب) در پاسخ گفت: «این کلمات، همچون آن آیات، بر زبان من جاری می‌شود. من آن‌ها را مطالعه نکرده‌ام.»

در این هنگام، حاج محمود نظام‌العلماء، معلم و ملاباشی ولیعهد از باب پرسید: «آیا می‌توانی آیه‌ای مناسب حال این جمع نازل کنی؟» در آن زمان هوا تاریک و خورشید پنهان می‌شد و خدمتکاران شروع به روشن کردن چراغ‌های زیبا و گران‌قیمت (لواستر و چلچراغ و میردانکی) ساخته شده از طلا و نقره و کریستال، که مناسب کاخ شاهی بود، کردند و ناگهان همه جا روشن شد.

بنا بر درخواست نظام‌العلماء، آیاتی شبیه آیه نور ارائه شد! ولی نه هشترودی و نه هیچ‌یک دیگر از مورخان، متن آن آیات را ثبت و ضبط

یادداشت‌های ضمیمه ۲ (مقاله محمدتقی هشترودی)

مؤنث است. آن معمولاً برای اشاره به قرآن به کار گرفته می‌شود.

۹- قرآن ۳۵:۴۷.

۱۰- این به هیچ وجه قرائت روشنی از متن نیست.

۱۱- قرآن ۶۳:۲۰ عربی آن چنین است: إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ.

۱۲- و حالت اصلاحی آن می‌تواند این‌گونه باشد: ان هذین لَسَاحِرَینَ که کاملاً نادرست است. به عبارت دیگر ایراد بی‌مورد است و عبارت موجود در قرآن کریم صحیح است.

۱۳- قرآن ۱۵:۹۶ لَتَسْفَعَاً بِالنَّاصِیَةِ. [همزه در این فعل به دلیل نون تأکید غیر ثقیله است و برای عدم اشتباه شدن این چنین نوشته شده است].
۱۴- قرآن ۳۰:۱۲ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِیْنَةِ. [نِسْوَةٌ کلمه جمع مرأه است و چون کلمه ای جداگانه است، به همین دلیل مذکر برای آن به کار رفته است].

۱۵- قرآن ۱:۱۱۲ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. باب می‌گوید در اینجا باید گفته می‌شد قُلْ اللَّهُ هُوَ الْوَاحِدُ.

۱۶- عباس امانت عقیده دارد که هشترودی در اینکه میرزااحمد را جزو حاضران جلسه گفت‌وگو و مناظره می‌داند اشتباه کرده است (رستاخیز و تجدید حیات؛ ۳۸۸، یادداشت ۶۴).

۱۷- قرآن ۳۵:۲۴ «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...».

۱۸- حاج میرزامسعود انصاری عشقی گرمودی در سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵/۳۶ به سمت وزارت خارجه منصوب شد. پسر بزرگ وی، حاج میرزاعلی، خطاط و شاعر بود.

۱۹- کلام او.

۱- من از تحصیل این قبیل علوم بی‌بهره و اُمّی هستم.

۲- فقها و علما گفتند (ناخوانا) دلیل حقیقت و برهان صدق ادعای شما چیست؟

۳- متن

۴- این الزاماً اشاره به نامه‌ای است (که اکنون در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود) و گمان می‌رود ناصرالدین میرزا نوشته است، گرچه ادوارد براون عقیده دارد که امیراصلاحان خان آن را نوشته است (نگاه کنید به کتاب ادوارد براون، مطالبی برای مطالعه آیین بابی، ۲۴۸-۲۵۵). برای یادداشت‌های مربوط به این نامه و ترجمه انگلیسی نامه و باز تولید اصل آن).

۵- عبارتی که در اینجا آمده نادرست و ناقص است: وَ كَلِمَةٌ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحِ. متن صحیح چنین است: قرآن کریم ۳:۴۵ اِنَّ اللّٰهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَتِهِ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحِ (عیسی بن مریم).

۶- بحثی که اینجا شده، گویا قاطی شده است. ضمیر مسأله دار ه در عبارت منه نیست، بلکه ه در اسمۀ (که در واقع صحیح هم هست. زیرا ضمیر اشاره به مسیح است و نه کلمه).

۷- قرآن ۳۱:۴۷.

۸- متن اصلی چنین است: «و ما هی الا ذکراً لِلْبَشَرِ». ضمیر هی باید به کلمه ذکراً برگردد که

ضمیمه ۳

پرسش‌ها، جملات و گفته‌ها... که در جلسهٔ مناظره باب ردوبدل شد

منابع										پرسش‌ها	ردیف
جمع	نیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتنبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا	ناموس ناصری		
۶			*		*	*	*	*	*	آیا این‌ها نوشته‌های توست؟	۱
۶			*		*	*	*	*	*	چه کسی لقب باب را به توداد؟	۲
۳					*			^۱ *	*	خداوند چه وقت این عنوان را به توداد؟	۳
۳					*			^۳ *	*	تو باب چه چیزی هستی؟	۴
۲						*		*		آیا تو معتقدی که خودت / زبانت شبیه طور سینائی ^۲ ؟	۵
۲						*	*			از من بپرسید قبل از آنکه بروم...	۶
۵					*	^۷ *	^۶ *	^۵ *	*	آیا تو همان شخص امام غایب هستی؟	۷
۵					*	*	*	*	*	امامی که منتظرش هستیم دارای صفات چنین و چنان است. تو فرد دیگری هستی	۸
۲				*					*	تو چرا میراث پیامبر را با خود نداری؟	۹

منابع										پریش ها	ردیف
جمع	نیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتبتین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا	ناموس ناصری		
۲				*					*	برو و اجازه بگیر که میراث را با خود بیاوری	۱۰
۱									*	عصای خود را تبدیل به اژدها کن!	۱۱
۳			*		*				*	آیا آیه ای درباره عصایت داری؟	۱۲
۴			*	*	*				*	اصلاح خان (من می توانم آیه ای بهتر از تو، درباره عصا، نازل کنم!)	۱۳
۱									*	این حدیث نیست، بلکه مطلبی از ابن عربی است	۱۴
۱									*	شغالی در بصره	۱۵
۵					*	*	*	*	*	درخواست دعا برای محمدشاه به عنوان معجزه	۱۶
۵					*	*	*	*	*	درخواست تبدیل نظام العلما به یک جوان، به عنوان معجزه	۱۷
۱									*	ای کسی که به وسیله توحلقه های فرییکاری پیوند خورده است	۱۸
۱									*	چگونه ما می توانیم با فردی درون گهواره صحبت کنیم؟ ^۸	۱۹

منابع								پرسش‌ها	ردیف		
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتنبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ			روضه الصفا	ناموس ناصری
۵					*	*	*	*	*	۲۰	آیا حکم قرآن دربارهٔ خمس از غنمیت هنوز پابرجاست؟
۱									*	۲۱	درس ریاضیات به چند بخش تقسیم می‌شود؟ ^{۱۱}
۱									*	۲۲	ما همان گونه که بر محمد ﷺ وحی کردیم بر تو نیز الهام کردیم
۱									*	۲۳	ما ترا به جایگاه برگزیدیم. ^{۱۲}
۱									*	۲۴	در فقه چند نوع طلاق ذکر شده است؟
۵					*	*	*	*	*	۲۵	سؤال در موضوع علم طب
۵					*	*	*	*	*	۲۶	سؤال درباره این ادعا که اولین مؤمن به باب رسول اکرم ﷺ بوده است
۱									*	۲۷	تو خود را رب یا پروردگار می‌خوانی، چرا؟
۵					*	*	*	*	*	۲۸	پرسش قواعد عربی درباره جمع با «ات» ^{۱۳}
۲		*	*						*	۲۹	درباره اعداد و تصاویر روی این کره زمین توضیح بده! ^{۱۴}

منابع										پرسش‌ها	ردیف
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المستبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا	ناموس ناصری		
۵					*	*	*	*	*	نقل قول از علامه حلی درباره فرد دو جنس	۳۰
۶				*	*	*	*	*	*	نقل سؤال مأمون از امام رضا <small>علیه السلام</small>	۳۱
۵					*	*	*	*	*	او. خدا. کسی است که موجب می شود تا نور را درک کنی	۳۲
۵					*	*	*	*	*	خدا لعنت کند چشمانی را	۳۳
۱									*	تو مدعی هستی که جن و انس هم نمی توانند کلمه ای مشابه کلمه ای در کتاب تو بیاورند. ^{۳۳}	۳۴
۵					*	*	*	*	*	عبارت درباره عاص پدر عمرو	۳۵
۱									*	ادعای نوشیدن قطراتی از خون امام حسین توسط باب در رؤیا ^{۳۵}	۳۶
۱									*	نفاق و دورویی باب در مورد احساسی و سید کاظم رشتی	۳۷
۵			*	*	*			*	*	پرسش از شک در نماز بین رکعات ۲ و ۳	۳۸
۳					*			*	*	زمان در فعل قُلْنَا چیست؟ ^{۳۶}	۳۹

منابع									پرسش‌ها	ردیف	
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاں خان	المنتبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا			ناموس ناصری
۴					*			*	*	۴۰	من چه زمانی تو را به عنوان امام انتخاب کردم؟
۴				*	*			*		۴۱	نقل قول «اگر یک درخت بتواند بگوید من حقیقت هستم» (روا باشد انا الحق از درختی)
۱								*		۴۲	آیا تواز این نام راضی و خشنود هستی؟
۲					*			*		۴۳	آیا تو باب شهر علم هستی؟
۲					*			*		۴۴	من ۴۰ سال انتظار کشیدم تا یکی از باب‌ها را ملاقات کنم.
۴					*	*	*	*		۴۵	من این تاج و تخت را به شما تقدیم می‌کنم. ^{۲۷}
۲					*			*		۴۶	آیا علم و ... همه از جانب خدا است؟
۴					*	*	*	*		۴۷	علوم دینی از صرف و نحو شروع می‌شود
۲					*			*		۴۸	تغییر حرف عله را در قالا توضیح بده!
۲		*	*							۴۹	قوله را تجزیه کن!

منابع									پرسش‌ها	ردیف	
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتنبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا			ناموس ناصری
۴					*	*	*	*		۵۰	ایجاز و فصاحت و بلاغت
۲								* ^{۲۸}	*	۵۱	درگیر شدن در یک مسؤولیت و رسالت قطعی و تردیدناپذیر
۲					*			*		۵۲	عدد نه بر چه اعدادی بخش پذیر است؟
۲					*			*		۵۳	چقدر این کلمات طولانی هستند؟
۴					*	*	*	*		۵۴	یک معجزه به من نشان بده.
۱						* ^{۲۹}				۵۵	اسلام چه نیازی به بهبود و اصلاح دارد؟ تو چه بهبودی در آن می‌توانی انجام دهی؟
۱						* ^{۳۰}				۵۶	درباره حقیقت صعود عیسی مسیح به آسمان
۱						*				۵۷	ساکت شو، ساکت شو ^{۳۱}
۱						*				۵۸	نام پدر و مادر تو چیست؟
۲						*	*			۵۹	ایجاد ناامنی و شورش در خراسان و سایر جاها براساس نوشته‌های تو

منابع									پرسش‌ها	ردیف	
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاں خان	المنتبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا			ناموس ناصر
۱		*								۶۰	این موضوع چیست... حقیقت مطلب... ماهیت ادعایت؟
۱								*		۶۱	آیا شعله‌ای که در طور سینا برای موسی روشن شد از نور تو بود؟ آیا این طور است؟
۳				۳۴ *	۳۲ *				۳۲ *	۶۲	چه دلیلی وجود دارد که آن شیعه تو باشی؟

یادداشت‌های ضمیمه ۳

- ۱- کجا؟
- ۲- کجا؟
- ۳- معنای کلمه باب چیست؟
- ۴- برخی منابع دیگر، مطلب شجره سینا را به عنوان گفتار باب نقل کرده‌اند.
- ۵- به صورت شخصی یا نوعی؟ (شخصی یا نوعی)
- ۶- به صورت شخصی یا نوعی؟
- ۷- به صورت شخصی یا نوعی؟
- ۸- پرسش مامقانی
- ۹- این تنها منبعی است که این پرسش را به میرزا عبدالکریم ملباشی نسبت می‌دهد. بقیه منابع آن را به علم الهدی نسبت می‌دهند.
- ۱۰- پرسش مامقانی
- ۱۱- پرسش علم الهدی
- ۱۲- پرسش علم الهدی
- ۱۳- پرسش توسط مامقانی. پسر مامقانی این مطلب را به یاد نیاورده است.

- ۱۴- پرسش توسط نظام العلما
- ۱۵- پرسش توسط نظام العلما
- ۱۶- پرسش توسط نظام العلما
- ۱۷- پرسش توسط نظام العلما
- ۱۸- نور محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۹- نور محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۰- نور محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۱- نقل شده توسط ناصرالدین میرزا
- ۲۲- به یکی از حاضران نسبت داده شده است.
- ۲۳- ناصرالدین میرزا گفت
- ۲۴- گفته شده توسط علم الهدی
- ۲۵- گفته شده توسط علم الهدی
- ۲۶- به باب می‌گویند قال را صرف کن. او نمی‌تواند. نظام العلما تا قُلْنَ صرف می‌کند و سپس به باب می‌گوید بقیه را صرف کند تا انتها.
- ۲۷- گفته شده توسط ناصرالدین میرزا.
- ۲۸- این توضیح در المتنبتین جا افتاده است.
- ۲۹- پرسش شده توسط پدر بزرگ زعیم الدوله.
- ۳۰- به همین ترتیب.
- ۳۱- گفته شده توسط ناصرالدین میرزا.
- ۳۲- منسوب به ناصرالدین میرزا.
- ۳۳- منسوب به فردی که نامش ذکر نشده است.
- ۳۴- منسوب به امیراصلاح خان.

ضمیمه ۴

جواب‌های ارائه‌شده توسط باب در طول گفت‌وگو

منابع										پاسخ‌های باب	رتبه
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتنبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا	ناموس ناصری		
۵					*	*	*	*	*	۱	خداوند این عنوان را به من داد!
۶			*		*	*	*	*	*	۲	این آیات از سوی خداوند است!
۶			*		*	*	*	*	*	۳	آن‌ها نوشته‌های من هستند
۶				۳*	۲*	۱*	*	*	*	۴	همچون نزول کلمات از درخت در طور سینا
۶			*		*	۲*	*	*	*	۵	روایت من شهر علم است و علی باب آن
۹	*	۵*	*	*	*	*	*	*	*	۶	من همان هستم که شما ۱۰۰۰ سال است منتظر او هستید!
۲				*					*	۷	من مجاز نیستم که میراث انبیاء را ظاهر کنم!
۲				*					*	۸	من باب سجده و پرستش هستم.
۱									*	۹	من آیه‌ای درباره این عصا نازل می‌کنم

منابع										پاسخ‌های باب	ردیف
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المنتبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا	ناموس ناصری		
۴				*	*				*	آیه درباره عصا	۱۰
۲				*					*	۴۰۰۰۰ تن از علما او را انکار می کنند!	۱۱
۲				*					*	یا ۴۰۰۰ نفر از علما	۱۲
۴				*	*				*	نور آن شجره نورانی در طور سینا، از یکی از شیعیان امیرالمؤمنین بود.	۱۳
۱									*	من فقه نخوانده‌ام!	۱۴
۵					*	*	*	*	*	من علم طب نخوانده‌ام و نمی دانم!	۱۵
۳				*				*	*	نام من، از نظر علم حروف ابجد با رب مساوی است!	۱۶
۶				^۷ *	^۶ *	*	*	*	*	الحمد لله... با فتحه روی السموات	۱۷
۱									*	و هو الذی خلق الشمس والقمر با کسره روی ش شمس!	۱۸
۳		*	*						*	من نجوم نخوانده‌ام و نمی دانم!	۱۹

منابع									پاسخ‌های باب	ردیف
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتنبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا		
۱									*	۲۰ من علم صرف نخوانده‌ام!
۴					*	*	*	*		۲۱ من در بیچگی صرف و نحو خوانده‌ام ولی الان فراموش کرده‌ام
۱									*	۲۲ در شک بین رکعات ۲ و ۳ نمازگزار باید بنا بر ۲ بگذارد!
۱									*	۲۳ من درس نحو نخوانده‌ام!
۱									*	۲۴ من ۱۰ برابر صحیفه سجادیه مطلب نوشته‌ام!
۵		*			*	*	*	*		۲۵ من می‌توانم روزانه ۲۰۰۰، ۱۰۰۰، یا ۱۰۰۰۰ آیه بنویسم!
۲					*	*		*		۲۶ سلامت باشی!
۲					*				*	۲۷ شما حاج محمود (نظام‌العلماء) هستی
۲					*			*		۲۸ یکسان و مساوی با ذات ازلی
۲					*			*		۲۹ من حکمت نخوانده‌ام!

منابع									پاسخ‌های باب	ردیف	
جمع	نبیل	ابواب الهدی	نقطه الکاف	اصلاح خان	المتنبین	مفتاح باب الابواب	ناسخ التواریخ	روضه الصفا			ناموس ناصری
۴					*	*		*	*	یک سوم همان نصف یک پنجم است!	۳۰
۱									*	من ریاضیات نخوانده‌ام (و نمی‌دانم)!	۳۱
۳						*	*	*		نام من علی محمد است...	۳۲
۱						*				برای پاسخ به این پرسش باید وقت و قرار دیگری گذاشت. ^{۱۱}	۳۳
۱						*				شما به خوبی از ادیان مختلف اطلاع دارید. ^{۱۲}	۳۴
۲				*	*					نوری که در کوه سینا تابید، نور من بود!	۳۵

یادداشت‌های ضمیمه ۴

- ۱- در این سند همچون یک سؤال به نظر می‌رسد (به فهرست سؤالات نگاه کنید).
- ۲- گفته شده توسط باب و نظام‌العلما.
- ۳- تفاوت دارد.
- ۴- باب العلم .
- ۵- به زبان عربی چنین است: انا القائم الذی کنتم به منتظرون .
- ۶- تفاوت دارد.
- ۷- تفاوت دارد.
- ۸- این‌گونه بیان شده است: ظرف ۲ روز و ۲ شب من خودم را آماده می‌کنم تا آیاتی از نظر عظمت، در ردیف تمام قرآن نازل کنم. (۳۱۷)
- ۹- به نظام‌العلما.
- ۱۰- از نظر الفاظ اندکی تفاوت دارد.
- ۱۱- سن باب طبق این سند ۳۵ سال بوده است، که ۶ سال بالا است. این متن در المتنبیین حذف شده است.
- ۱۲- به پدر بزرگ زعیم‌الدوله.

خاتمیت جاوید پیامبر اسلام ﷺ

بخش اول

زینب خاتزاده
کارشناس مسائل دینی

چکیده

اعتقاد به خاتمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از مهم‌ترین باورهای اسلامی است که آیات و روایات متعددی را به خود اختصاص داده است. از نظر منابع اسلامی، پیامبر اکرم تنها پیامبری است که از سوی خدای متعال، به لقب «خاتم» به معنای پایان‌دهنده انبیای الهی ملقب گشته است. قرآن آخرین کتاب آسمانی و اسلام نیز آخرین دینی است که از سوی خدا برای خلقش آمده است. تا فرارسیدن روز قیامت و معاد این آیین و کتاب خدا نسخ نخواهند شد و پیامبر دیگری نیز از سوی خدا برای بشر نخواهد آمد. در کنار این اعتقاد اصیل مسلمانان، گروهی از ناباوران به خاتمیت پیامبر اکرم از جمله بهائیان هستند که می‌کوشند با ارائه دلایلی به رد این باور بپردازند. جزوه رفع شبهات بهائی، یکی از منابعی است که این دلایل را ذیل سؤال ۱۵ در این جزوه دسته‌بندی و در هشت قسمت ارائه داده است. هدف از مقاله حاضر نقد و بررسی این هشت قسمت و ارائه مستندات متعددی برای پاسخ به دلایلی است که نویسندگان بهائی در این زمینه بیان کرده‌اند. در بخش اول این مقاله، به



کلیدواژه‌ها: خاتمیت، نبی، رسول، اسلام، بهائیت.

را بر بنده اش نازل کرد برای اینکه بر تمامی اهل عالم (در تمامی ایام) ترساننده باشد.» (فرقان: ۱).

۲- «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ: این قرآن به من وحی شده تا شما و هر کس را که این قرآن به او رسد، بترسانم.» (انعام: ۱۹).

۳- «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ: محمد (ﷺ) پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.» (احزاب: ۴۰).

پیامبر گرامی اسلام و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز گفتارهای بی شماری در تأیید این باور دارند که نمونه‌هایی از آن عبارتند از:

۱- امام باقر (علیه السلام) از پیامبر اکرم (ﷺ) روایت کرده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي...: ای مردم همانا پس از من پیامبری و پس از شریعت و سنت من روش و سنت دیگری نیست» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۳۷).

۲- از پیامبر اکرم خطبه‌ای نقل شده که در آن می‌فرمایند: «أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْحُجَّةُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ مَن شَكَ فِي قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَ فِي الْكُلِّ وَ الشَّاكُّ فِي ذَلِكَ فَهُوَ فِي النَّارِ: من پایان دهنده انبیا و رسولان و حجت خدا بر همه آفریدگان

چهار قسمت اول، ضرورت تجدید ادیان و علم نامحدود الهی، سبب جدایی بین ادیان الهی، ادعای همه مبنی بر آخرین دین دانستن دین خود، و آیه خاتم النبیین پرداخته شده است. بخش دوم این مقاله چهار قسمت بعدی، خاتمیت در روایات، تفاوت میان نبی و رسول، معنای باطنی بدویت و ختمیت، و تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده را مورد مطالعه قرار داده است.

مقدمه

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ویژگی‌های پیامبر اکرم (ﷺ) این است که خدای متعال او را «خاتم پیامبران» خود قرار داده است (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، ص ۲۷). ختمیت، مفهومی کلامی و از آموزه‌های مشترک همه مسلمانان به معنای پایان یافتن نبوت به حضرت محمد (ﷺ) است. (مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۶۷۱۶).

در قرآن کریم آیات فراوانی دلالت بر این دارند که پس از رسول اکرم (ﷺ) پیامبر دیگری نخواهد آمد و دیانت اسلام برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها کافی است. سه آیه زیر نمونه‌ای از این آیات متعدد قرآنی در این زمینه است.

۱- «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: مبارك است آن خدایی که قرآن

اهل عالم که پس از او پیامبری نخواهد بود و آیین و ملت او به ملت و آیین دیگری تبدیل نخواهد شد و شریعتش تغییر و دگرگونی نخواهد یافت.» (صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۲۲).

اعتقاد به باورِ خاتمیت، نه فقط موردقبول شیعه است، بلکه همه فرقه‌های اسلامی، جز فرقه اسماعیلیه، (سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۷، ص ۲۷۹) بر آن اتفاق نظر دارند و در کتب معتبره اهل سنت، احادیث فراوانی است که بر این حقیقت دلالت می‌نمایند (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، صص ۷۱-۷۳).

نتیجه آنکه براساس اعتقادات اسلامی و برپایه آیات قرآن و گفتار معصومان علیهم‌السلام، دیانت اسلام فرجام ادیان الهی و قرآن پایان‌دهنده کتب آسمانی و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سرانجام فرستادگان و پیامبران الهی است و هرکس این عقیده را نپذیرد به گمراهی آشکاری دچار گردیده است.

از جمله گروه‌هایی که در زمره ناباوران به عقیده خاتمیت پیامبر اکرم محسوب می‌شوند؛ پیروان آیین بهائی هستند. بهائیان به پیروی از پیشوایان خود با بهره‌گیری از دستاوردهای

آسمان‌ها و زمین‌ها هستم و کسی که در این گفته من شک کند؛ پس در همه گفتارهایم تردید کرده است و جایگاه چنین شکاکی در آتش است.» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۴).

۳- حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، ذیل خطبه ۱۳۳ در وصف پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «فَقَفَى بِهِ الرُّسُلُ وَ خَتَمَ بِهِ الْوَحْيُ: پس او را در قفای پیغمبران قرار داد و به آمدن او نزول وحی را به پایان رساند.»

۴- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بِكُتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا: به درستی که خدای متعال به پیامبر شما پیامبران را پایان داد، پس تا ابد پیغمبری بعد از او نخواهد بود و به کتاب شما (قرآن) کتب آسمانی را پایان بخشید، پس تا ابد کتاب دیگری پس از آن نخواهد بود.» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹).

۵- از امام رضا علیه‌السلام نوشته‌ای نقل شده است که در آن، در توصیف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ لَا تَبْدِيلَ لِمِلَّتِهِ وَ لَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ: آقای فرستادگان و پایان‌دهنده پیامبران و برتر

اعتقاد به باورِ خاتمیت، نه فقط موردقبول شیعه است، بلکه همه فرقه‌های اسلامی، جز فرقه اسماعیلیه، (سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۷، ص ۲۷۹) بر آن اتفاق نظر دارند و در کتب معتبره اهل سنت، احادیث فراوانی است که بر این حقیقت دلالت می‌نمایند

بهائیان معتقدند فیض خداوند همانند ذات او، ازلی و جاودان است؛ به این معنا که خدا از ازل در کار فیض‌رسانی به خلق خویش بوده و لحظه‌ای نیست که از این امر دست برداشته باشد. از طرفی فرستادن پیامبران نیز یکی از این فیوضات الهی است که بشر همواره از آن بهره‌مند بوده است؛ در نتیجه واضح است که اعتقاد به خاتمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یعنی اعتقاد به قطع فیض الهی که امکان‌پذیر نیست؛ چراکه خداوند همواره فیض می‌رساند و امکان قطع آن نیست.

پاسخ

همان‌طور که در مقدمه نیز بیان شد؛ شیعیان به خاتمیت پیامبر اکرم اعتقاد دارند اما این را هیچ‌گاه به معنای قطع هدایت الهی نمی‌دانند و این سخن اتهامی بزرگ به باورهای شیعیان است.

اعتقاد به استمرار هدایت الهی یکی از اصول دین اسلام است و شیعیان به هیچ‌وجه معتقد به قطع آن نیستند. آن‌ها به دلایل فراوان عقلی و نقلی معتقدند خداوند متعال هیچ‌گاه بندگانش را به حال خود رها نساخته و برای آن‌ها هدایت‌کننده‌ای قرار داده است (داعی نژاد، رویکرد عقلی به مسأله امامت ص ۷۲). بیات، امامت از دیدگاه شیعه دوازده امامی، (ص ۸).

گوناگون، می‌کوشند تا خط بطلانی بر اعتقاد به خاتمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کشیده و از آنجا فتح بابی برای پیامبری میرزا علی محمد شیرازی و به دنبال آن بهاء الله داشته باشند.

هدف از مقاله حاضر، بررسی مجموعه استدلال‌های بهائیان در رد خاتمیت پیامبر اکرم است. از جمله آثاری که گزیده‌ای از مهم‌ترین دلایل را در این زمینه ارائه داده، جزوه رفع شبهات بهائیان است. نویسندگان بهائی ذیل سؤال ۱۵ این جزوه، با ارائه ۸ سرفصل، براهین خود در این باب را ارائه کرده‌اند. هدف از نوشتار حاضر، نقد و بررسی موشکافانه این ۸ عنوان و پاسخ به شبهات مطرح شده در آن است. همچنین از آنجاکه ذیل هر عنوان در جزوه رفع شبهات، موضوعات متعددی مطرح شده، نویسنده سعی نموده به دسته‌بندی این موضوعات بپردازد تا پاسخ‌گویی به آن‌ها به نحو دقیق و کامل‌تری صورت پذیرد.

دلایل بهائیان در رد خاتمیت پیامبر

اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

قسمت اول: تجدید ادیان یک ضرورت است و علم الهی نامحدود است

۱- مسأله قطع فیض

«فیض یزدان همچون ذات او جاودان است...» (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

در ادامه، به عنوان نمونه به یک آیه و دو روایت مهم در این باب اشاره می‌کنیم.

۱- خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ تَوْفِيقُ بِيَمِ دِهْنَدَهَائِ وَبِرَّائِ هِرْگُرُوهِ هِدَائِتِ كِنْنَدَهَائِ اسْت» (رعد: ۷).

در آیه فوق، صفت منذر بودن برای پیامبر و صفت هادی بودن برای شخصی غیر از پیامبر به کار رفته است. استفاده از واژه «قوم» قید هم‌زمانی را برای هادی به همراه می‌آورد؛ به این معنا که در کنار هر قومی، در هر زمانی، یک هادی وجود دارد.

امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ الْمُنذِرُ رَسُولُ

اللَّهِ وَ عَلِيُّ الْهَادِي وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِّنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ: رسول خدا منذر و علی هادی است و در هر زمان، از خانواده ما امامی وجود دارد که مردم را به آورده‌های پیامبر اکرم راهنمایی می‌نماید.» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵. کلباسی، گونه‌شناسی وجود حجت با تأکید بر دو واژه منذر و هاد، صص ۴۳-۶۰).

۲- اعتقاد به وجود هادی در هر زمان به قدری مهم و اساسی است که انکار آن، برابر با انکار

توحید و نبوت شمرده شده است. حدیث معروف و متواتری در این زمینه از پیامبر اسلام نقل شده است که می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است» (زهادت، اعتبار حدیث

«من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» از دیدگاه فریقین، صص ۱۲۰-۱۳۴). براساس این حدیث متواتر، عدم اعتقاد و شناخت نسبت به هادی و امامی که در هر عصر برای هدایت بشر فرستاده شده است، منجر به مرگ جاهلی می‌گردد و در واقع کسی که امام یا همان استمرار هدایت الهی را منکر شود، هیچ بهره‌ای از

اعتقاد به استمرار هدایت الهی یکی از اصول دین اسلام است و شیعیان به هیچ وجه معتقد به قطع آن نیستند. آن‌ها به دلایل فراوان عقلی و نقلی معتقدند خداوند متعال هیچ‌گاه بندگانش را به حال خود رها نساخته و برای آن‌ها هدایت‌کننده‌ای قرار داده است

اسلام نبرده است.

۳- امام رضا به نقل از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرِفُ: به راستی حجت خدا (بر زمین) برپا نمی‌شود مگر به وسیله امام زنده‌ای که شناخته شده باشد.» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲. حرعاملی، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۱۶۷). این حدیث به روشنی بیان می‌کند که امام در هر عصر و زمانی باید زنده باشد و این امام زنده است که باید شناخته شود (لطیفی، رویکرد عقلی بر

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اعتقاد به خاتمیت او، هدایت الاهی همچنان ادامه داشته و فیض او به خلقش می‌رسیده است، درحالی‌که نبی یا رسولی نیز وجود نداشته است؟

دوم اینکه اگرچه ادعای ازلی و جاودانه بودن فیض‌رسانی خداوند، ادعایی است که اشکالات فراوانی بر آن وارد است و البته در این مجال، فرصت بررسی آن ایرادات نیست؛ اما با فرض صحیح بودن چنین ادعایی، به این نتیجه می‌رسیم که چون خداوند همواره در حال فیض‌رسانی است؛ پس همواره باید در کار ارسال رسل بوده و هیچ‌گاه نیز از این مهم دست برنداشته باشد؛^۱ به این معنا که اگر یک پیامبر از دنیا رفت، بلافاصله بعد از او پیامبر

جدیدی ظهور کند و فاصله‌ای میان پیامبران نیفتد. با این فرض، بهائیان نمی‌توانند فاصله‌ای را که میان ظهور پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ظهور باب ایجاد شده، توجیه کنند^۲ و درحال حاضر هم که ولی امری در آیین بهائی

۱. در اینجا فرض بهائیان این است که امر فیض‌رسانی همانند ذات الاهی جاودانه و ازلی است، از این رو می‌توان گفت لحظه‌ای نیست که فیض الاهی نرسد، چراکه لحظه‌ای نیست که ذات الاهی نباشد.
۲. لازم به ذکر است که بهائیان، باب را دارای مقام نبوت می‌دانند. (عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۴).

ضرورت وجود امام، قاعده لطف، صص ۶۳-۸۴. گلپایگانی، برهان حفظ شریعت و وجود امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام، صص ۷-۲۰.

بنابراین واضح است که شیعیان در کنار اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام، اعتقاد به استمرار هدایت و فیض الاهی از طریق جانشینان ایشان را دارند و به هیچ‌وجه معتقد به قطع هدایت الاهی نیستند و این مغالطه مهمی است که بهائیان در این بخش دارند. اینان ادعا می‌کنند که هدایت الاهی و فیض‌رسانی خدا فقط به دست پیامبر صورت می‌گیرد و اگر او را آخرین بنامیم؛ یعنی معتقد به قطع هدایت و فیض‌رسانی الاهی شده‌ایم که این مطلب نادرستی است.

نتیجه نهایی آنکه شیعیان معتقدند خداوند از سر لطف خود، و نه جاودانگی فیض‌رسانی، زمین را هیچ‌گاه از حجتش خالی نخواهد گذاشت (کلینی، اصول کافی، ج ۱ ص ۳۳۴) و هم‌اکنون نیز حجتی زنده روی زمین وجود دارد که فرزند امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام و موعود اسلام است.

حتی اگر به زعم بهائیان، ما اعتقاد به خاتمیت را برابر با قطع هدایت الاهی بدانیم، باز با دو تناقض مهم در این باور مواجه خواهیم شد؛ اول اینکه پیشوایان بهائی خود، امامان شیعه تا امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام را در زمره هادیان و فرستادگان پروردگار می‌دانند و در آثار مختلف از ایشان با عنوان «ائم هدی» یاد کرده‌اند (گلپایگانی، فرائد، ص ۱۷۹). طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ص ۳۲۲). سؤال اینجاست که چگونه بعد

(جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

بهایان با استناد به آیه ۷۷ سوره اسراء «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا: این سنت ما درمورد پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت»، بیان می‌کنند که ارسال رسل سنتی الهی بوده و تغییر و تبدیلی در آن نیست. بنابراین، اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام، یعنی باور به برچیده شدن این سنت الهی که باتوجه به این آیه از قرآن، عقیده‌ای باطل است.

پاسخ

در پاسخ به این قسمت، ابتدا به بررسی آیات مورد استناد، یعنی آیات ۷۶ و ۷۷ سوره اسراء می‌پردازیم:

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا: نزدیک بود که آن‌ها تو را از این زمین، با نیرنگ و توطئه، ریشه‌کن کنند و بیرون سازند، اما هرگاه چنین می‌کردند، بعد از تو جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند. این سنت ما درمورد پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت.»

زنده و حاضر نیست؛ نمی‌توانیم خدا را، به زعم بهائیان، درحال فیض‌رسانی به خلق خویش بدانیم.^۱

نتیجه نهایی آنکه شیعیان معتقدند خداوند از سر لطف خود، و نه جاودانگی فیض‌رسانی، زمین را هیچ‌گاه از حجتش خالی نخواهد گذاشت (کلینی، اصول کافی، ج ۱ ص ۳۳۴)^۲ و هم‌اکنون نیز حجتی زنده روی زمین وجود دارد که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و موعود اسلام است. هر وقت خدا بخواهد او را آشکار می‌کند و به‌وسیله او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است (هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۱، ص ۱۷۳). پس بنا بر اعتقاد شیعیان، قطع فیضی صورت نگرفته است و بشر با حضور ولی خدا در زمین درحال بهره‌مندی از فیض الهی است و بالعکس این بهائیان هستند که با نبود ولی امرالله در روزگار فعلی، به زعم خویش، به قطع فیض معتقد شده‌اند.

۲- مسأله سنت ارسال رسل

«نمودن راه بر طالبان، به مقتضای درک و توانشان، سنتی تغییرناپذیر و بی‌پایان است...»

۱. قطع هدایت و فیض الهی با عدم حضور ولی امر در میان اعضای بیت‌العدل مطلبی است که شوقی نیز در دور بهائی ص ۸۰ به آن اذعان نموده است.

۲. ابوحمزه گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون وجود امام باقی می‌ماند؟ فرمود: اگر زمین بدون امام شود، فرو خواهد رفت.

۳- مسأله مقتضیات زمان و رشد عقل

«پیامبران مریبان روحانی بشریتند، پس واضح است که درس‌های ایشان به تناسب رشد عقل و آگاهی و شیوه زندگی مخاطبان، متحول می‌گردد. پیامبر اسلام در این مورد فرموده‌اند: «أمرنا أن نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۴۲) یعنی ما پیامبران مأمور شده‌ایم با مردم به فراخور عقلشان سخن گوئیم. بنابراین نمی‌توان به آموزش‌های دوران‌های پیشین بسنده نمود و از رشد ظرفیت‌های عقلی و آگاهی‌ها و قابلیت‌های امروز بشر چشم‌پوشی کرد...» (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

پاسخ

نویسندگان بهائی ادعا می‌کنند که عقل، آگاهی و شیوه زندگی انسان‌ها، از دوره‌ای به دوره دیگر رشد می‌کند و به همین دلیل است که پیامبران تجدید می‌شوند و آموزه‌های آنان نیز از دوره‌ای به دوره دیگر متحول می‌گردد. در این قسمت ابتدا به بررسی ادعای رشد عقل و سپس به بررسی ادعای رشد آگاهی‌ها و شیوه زندگی مردم می‌پردازیم.

نویسندگان بهائی، برای اثبات ادعای خود، دلیلی اقامه ننموده‌اند؛ لذا از این جهت، گفتار آنان مورد انتقاد است؛ از طرفی باید گفت مطابق با آموزه‌های بهائی، دوره‌ای که در آن

همان‌طور که به‌وضوح دیده می‌شود، سنتی که خداوند متعال در این آیات به آن اشاره کرده، سنت به هلاکت رساندن افرادی است که وارد جنگ و ستیز با پیامبران الاهی می‌شوند و علیه آنان توطئه‌چینی می‌نمایند که البته ربطی به سنت ارسال رسل ندارد.

نکته اینجاست که نویسندگان بهائی برای اثبات ادعای خود، به جای اشاره به هر دو آیه، فقط به آیه ۷۷ سوره اسراء اشاره کرده‌اند، اما حتی اگر فقط به آیه ۷۷ هم نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که جمله «مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» جمله وصفیه برای یکی از سنت‌های الاهی است؛ سنتی که علاوه بر پیامبر اسلام، برای پیامبران پیشین نیز بوده است. با توجه به آیه قبل، می‌بینیم که مقصود از این سنت، هلاکت نیرنگ‌کنندگان با پیامبران الاهی است که البته هیچ ارتباطی به ارسال رسل ندارد و با ترجمه نادرستی که از این آیه شده چنین نتیجه‌گیری اشتباهی صورت گرفته است.

همچنین با جست‌وجوی اندکی در قرآن کریم، خواهیم دید که هیچ کجا در قرآن، ارسال رسل در زمره یکی از سنت‌های الاهی شمرده نشده است، بنابراین، ادعا و فرض نویسندگان بهائی، از اساس باطل است.^۱

۱. بنگرید به آیاتی که در آن از واژه سنت استفاده شده است: احزاب ۳۸ و ۶۰-۶۲، فاطر ۴۲-۴۳، مومن ۸۵، فتح ۲۲-۲۳.

بیان داشته هر هزار سال پیامبری جدید خواهد آمد؛ (خاوری، تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس، ص ۱۰۳)؟ آیا با این استدلال، بهائیان، ناچار به پذیرش خاتمیت بهاء الله نخواهند شد؟ در قسمت دیگری از استدلال رشد عقل، نویسندگان بهائی، به بیانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده اند که ایشان

فرموده اند: «أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ: ما پیامبران امر شده ایم که به اندازه عقل مردم با آنان سخن بگوییم». در پاسخ باید گفت از فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برداشت نادرستی شده است؛ چراکه بیان ایشان به وضوح این معنی را می‌رساند که در هر زمانی

همه افراد به لحاظ عقل در سطوح یکسانی قرار ندارند و لذا پیامبران امر شده اند تا با هر فرد مطابق با ظرفیت و میزان عقل او سخن بگویند و این بیان، ارتباطی با رشد عقل افراد از دوره ای به دوره دیگر ندارد، بلکه بالعکس این معنا را می‌رساند که در یک دوره هم، عقول انسان‌ها در سطح یکسانی نیست و ممکن است فردی

۱. البته این هزار سال نیز به نوعی به بیان عبدالبهاء، طولانی گشته و عنوان شده شاید دو هزار سال یا سه هزار سال یا حتی بیست هزار سال باشد (خاوری، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۸۱)، اما بهرحال چیزی که مسلم است این است که عبدالبهاء، وجود مظهري بعد از پدرش را در این بیان نفی نکرده و در اینجا اعتقادی به خاتمیت او ندارد.

قرار داریم؛ مرحله بلوغ و رسیدن رشد عقلی به بالاترین درجه است. شوقی در این خصوص به نقل از عبدالبهاء، می‌نویسد: «جمع کائنات مرتبه یا مرحله بلوغی مخصوص دارند؛ بلوغ شجر در وقتی است که ثمر ظاهر شود... حیوان نیز مرحله رشد و کمالی دارد و در عالم بشر بلوغ در وقتی است که عقل و درایت انسان

به اعظم درجه رشد و قوت رسد... بر همین منوال حیات اجتماعی عالم انسان نیز مراحل و مراتبی دارد. در وقتی در مرحله طفولیت بود و در وقت دیگر در عنفوان شباب، اما حال به مرحله بلوغ رسیده آثارش از جمیع جهات نمودار است...» (شوقی، نظم جهانی بهائی، ص ۹۸). حال اگر

مطابق با این بیان، دوره حاضر را دوره بلوغ عقل بدانیم؛ طوری که به گفته شوقی عقل به نهایت رشد، قوت و کمال خود رسیده باشد؛ سؤال اینجاست که چه لزومی بر ادامه یافتن سلسله پیامبران، بعد از بهاء الله وجود دارد؟ اگر رشد عقل دلیلی برای ارسال رسل از جانب خداست، اکنون که به زعم پیشوایان بهائی، در دوره بلوغ عقلی هستیم؛ چه نیازی به ارسال رسل از سوی خدا، بعد از بهاء الله است؟ آیا آوردن این دلیل، اثباتی بر اعتقاد به خاتمیت بهاء الله و ردی بر ادعای عبدالبهاء نیست که

حال اگر مطابق با این بیان، دوره حاضر را دوره بلوغ عقل بدانیم؛ طوری که به گفته شوقی عقل به نهایت رشد، قوت و کمال خود رسیده باشد؛ سؤال اینجاست که چه لزومی بر ادامه یافتن سلسله پیامبران، بعد از بهاء الله وجود دارد؟

ج ۵، ص ۱۶۲). علاوه بر این، حتی بهاء الله نیز به کم عقلی انسان‌ها اشاره کرده و می‌گوید: «فانظروا فی الناس و قلة عقولهم یطلبون مایضرمهم و یترکون ماینفعهم» (نگاه کنید در مردم و کم عقلی آن‌ها، «یطلبون مایضرمهم»، آنچه به حال آن‌ها ضرر دارد، طالب آن هستند و آنچه را به درد آن‌ها می‌خورد و به حال آن‌ها نافع است، از دست می‌دهند.) (خاوری، تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس، ص ۲۷۱ در توضیح بند ۱۲۲ کتاب اقدس).

بنابراین ملاحظه می‌کنیم که استدلال رشد عقل مردم از دوره‌ای به دوره دیگر، استدلال چندان مناسبی به نظر نمی‌رسد، چراکه از یک سو باید به خاتمیت بهاء الله معتقد شد و از سوی دیگر بیان بهاء الله که به آن اشاره شد، بی‌معنی می‌گردد، زیرا از عقل رشد یافته و به بلوغ رسیده، بعید است که طالب ضرر و تارک نفع خود باشد.

قسمت دیگری از استدلال بهائیان این بود که چون شیوه زندگی، علم و آگاهی‌های افراد در زمینه‌های مختلف به مرور زمان رشد و تغییر کرده و می‌کند؛ لذا واجب است که خدا پیامبرانی را ارسال کند تا شریعت و دستورهای آن‌ها متناسب با این رشد و تغییرات باشد.

در پاسخ باید گفت به فرض صحیح بودن چنین ادعایی، چند اشکال عمده در نتایج، پیش خواهد آمد.

در درجه پایینی از عقل و فرد دیگر در اعلی درجه از آن باشد؛ لذا پیامبران الهی امر شده‌اند با هرکس مطابق با میزان عقل او حرف بزنند.

بیانی از عبدالبهاء نیز متفاوت بودن طیف عقول مردم در هر زمان و کمی یا زیادی عقل آن‌ها را تأیید می‌کند؛ آنجا که می‌گوید «جمیع بشر یک خلقتند اما در عقول چقدر متفاوتند که یکی اعقل عقلا و مؤسس قوانین راحت و سعادتست و دیگری اجهل جهلا و مخرب بنیان آسایش و عزت» (خاوری، مائده آسمانی،

(۱۶۲)
در سفرنامه جلد اول چنین سآرواست: (ص ۳۴۰)
شخصی صوفی مشرب واتی دید مردم سرگرم استماع گفتار و شیفته تمالم جارگه اند او نیز جای تشرف نمود لستذا او را نزدیک خواستند حرفی کرد همه از خداستند فرمودند صحیح است ولی یکه آدمی آنقدر عزیزاست که مسجود ام میشود مانند حضرت مسیح و موسی داعی بوجود انیت الهیه و سبب تربیت طس میگردد و آدم دیگر آنقدر ذلیل است که ساجد خاک میشود و مور و مار میروستند آنها این مورد یکسانند نه بلکه ما را الهیه خلق دیگرند جمیع بشر یک خلقتند اما در عقول چقدر متفاوتند که یکی اعقل عقلا و مؤسس قوانین راحت و سعادتست و دیگری اجهل جهلا و مخرب بنیان آسایش و عزت پس انبیا را مقام دیگر است در سحرای طور بسیاری عبود نمودند اما ندای الهی را موسی شنید زیرا ما را الهیه توه معنویه دیگر دارند ام عایبه در مقام انبیا بودند همه ذلیل و گننام مانند اما شخص فرید و مثل صحیح بی ناسر و زمین بین چه طس بلند نمود جمیع از خداستند ولی مراتب مختلف است حیوان هم از خدا است انسان هم از خداست اما بین تفاوت ره از کجاست تا کجا * انتهی

مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۶۲

اشکال اول: نه تنها ممکن است شیوه زندگی افراد و آگاهی‌های انسان‌ها از دوره‌ای به دوره دیگر متفاوت باشد؛ بلکه حتی ممکن است شیوه زندگی و آگاهی‌های مردم یک شهر یا یک کشور، با شهر و کشوری دیگر نیز متفاوت باشد. همان‌طور که نمونه‌های متعدد آن را

اشکال دوم: اگر قرار باشد به دنبال رشد علم، آگاهی و شیوه زندگی انسان‌ها، پیامبران جدید با شریعتی مطابق با این تغییرات مبعوث شوند؛ مسلماً این رشد در طول زمان‌های مختلف

خطی و یکسان نیست؛ در مقطعی، بشر با رشد ملایمی از علم و تکنولوژی و در زمانی دیگر با انفجار آن روبه‌رو بوده است؛ لذا با این استدلال، به لحاظ عقلی نمی‌توان قبول کرد فاصله ارسال رسل در زمان‌های مختلف کمتر از هزار سال نباشد؛ به عبارت دیگر، این انتظار را داریم که برای ارسال رسل محدودیت زمانی تعریف نشود، طوری که هر جا با رشد سریع‌تر علم، آگاهی و شیوه زندگی مردم

مواجهیم؛ خدا سرعت ارسال رسل را بیشتر کند و هر جا رشد کندتری دارند، خداوند سرعت ارسال رسل را آهسته‌تر نماید. البته مشکل اینجاست که مطابق با بیانی از بهاء‌الله، بعد از او امکان ارسال رسل کمتر از ۱۰۰۰ سال وجود ندارد. (بهاء‌الله، کتاب اقدس ص ۳۴) و این دو مسأله به لحاظ عقلی باهم در تناقض‌اند.

چه که در همین زمان، تاریخ ما حکایت از

همان‌طور که نمونه‌های متعدد آن را در زمان خویش نیز می‌بینیم، مردم یک شهر یا روستا در اوج عقب‌ماندگی علمی و شیوه زندگی بدوی به سر می‌برند و در کنار آن مردم شهری و روستایی دیگر در نهایت رشد علم و تکنولوژی هستند. آیا به دلیل وجود این تفاوت‌ها لازم است تا خدا برای هر شهر و کشوری مطابق با رشد علم، آگاهی و شیوه زندگی آن‌ها یک پیامبر مبعوث کند؟ مسلماً پاسخ منفی است!

در زمان خویش نیز می‌بینیم، مردم یک شهر یا روستا در اوج عقب‌ماندگی علمی و شیوه زندگی بدوی به سر می‌برند و در کنار آن مردم شهر و روستایی دیگر در نهایت رشد علم و تکنولوژی هستند. آیا به دلیل وجود این تفاوت‌ها لازم است تا خدا برای هر شهر و کشوری مطابق با رشد علم، آگاهی و شیوه زندگی آن‌ها یک پیامبر مبعوث کند؟ مسلماً پاسخ منفی است! حقیقت این است که خدا شریعت و

شیوه خاص خود را که جامع‌ترین و کامل‌ترین روش‌ها برای زندگی بشر است، اعلام می‌کند و این انسان است که باید تصمیم بگیرد که مطابق با آن عمل کند یا رویه خویش را در پی گیرد؛ نه اینکه با پیشرفت زمان، شیوه زندگی و سلیقه انسان‌ها تغییر یابد و خدا مطابق با آن، آموزه‌های خود را نیز به‌روز کند و تغییر دهد. به عبارت کلی‌ترین انسان‌ها هستند که باید

آن دارد که شیوه زندگی و آگاهی‌های مردم از جهات مختلفی، با بیست سال پیش از این تفاوت بسیار داشته و حتی در گونه‌هایی باهم در تضادند. یکی از مصادیق کوچک آن هم ظهور و بروز مسائلی جدید نظیر هم‌جنس‌گرایی یا ازدواج سفید است که متأسفانه در برخی از جوامع دیده می‌شود. اگر بیست سال پیش از این، هم‌جنس‌گرایی مسأله‌ای قبیح در نزد مردم بود و جزو اختلالات روانی به حساب می‌آمد که علل و عواملی داشته و می‌بایست به درمان آن پرداخته می‌شد؛ امروزه در آخرین نسخه از راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی (DSM5) اثری از این اختلال دیده نمی‌شود؛ بلکه شاخه‌ای طبیعی از گرایش‌های جنسی انسان شمرده شده است (مرعشی، نقد حذف خودارضایی و هم‌جنس‌گرایی از فهرست اختلالات جنسی در DSM5، صص ۱۰-۱۴). همچنین ازدواج سفید، هم‌باشی یا «cohabitation» مسأله‌ای است که در گذشته وجود نداشته و اخیراً در بسیاری از جوامع دیده می‌شود. (قنبریان، بررسی ازدواج سفید در نظام حقوقی ایران و غرب (مدرنیته)، صص ۱۶۹-۱۷۰). احمدی، اتاقی با در باز: پژوهشی جامع در باب ازدواج سفید در ایران، صص ۱۵۹. حال پرسش اصلی اینجاست که با تغییر سریع شیوه‌های زندگی مردم و در عصر ظهور و بروز رسانه‌های مختلف که همگی به تغییر این آگاهی‌ها و شیوه‌های زندگی کمک شایانی می‌کنند؛ آیا

ازل الأزال ❖ قل روح الأعمال هو
رضائی وعلق كل شی بقبولی
اقرنوا الألواح لعرفوا ما هو المقصود
فی كتب الله العزیز الوهاب ❖ من
فاز بحبی حق له ان یقعد علی
سریر العقیان فی صدر الامکان
والذی منع عنه لو یقعد علی
التراب انه یتعید منه الی الله
مالك الادیان ❖ من یدعی امرأ

قیل اتمام الف سنة كاملة انه
كذاب مفتر نسل الله بان یؤیده علی
الرجوع ان تاب انه هو الثواب وان
اصر علی ما قال یبعث علیه من لا
یرحمه انه شدید العقاب ❖ من یاؤل
هذه الآیة او یفسرها بغير ما نزل فی
الظاهر انه محروم من روح الله ورحمته
التي سبقت العالمین ❖ خافوا الله
ولا تتبعوا ما عندكم من الاوهام اتبعوا

کتاب اقدس، صص ۳۴

منطقی است که تا هزار سال دیگر، بلکه به گفته عبدالبهاء دو یا سه یا شاید بیست هزار سال دیگر (خاوری، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۸۱) نباید منتظر ظهور پیامبر جدیدی باشیم؟ مسأله دیگر، به کارگیری کلمه «رشد» در مورد

آگاهی‌ها و شیوه زندگی انسان‌ها است. همان‌طور که از دو مثال بالا پیداست، می‌توان مسأله «تغییر» در آگاهی‌ها و شیوه زندگی مردم را دید، اما شاید نتوان کلمه «رشد» را برای آن به کار برد. چراکه این تغییرات لزوماً مفهوم رشد را نمی‌رسانند و حتی ممکن است انسان‌ها را به پایین‌ترین درجه انسانیت نیز تنزل دهند؛ بنابراین واضح است که معنای رشد را باید

بنابراین به وضوح می‌بینیم که در اینجا اگر انحرافات مردم در امر تعلیم و دین، دلیلی برای ارسال رسل بود؛ لازم می‌شد همان زمان که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین انحرافات در حال وقوع است، بلافاصله پیامبری مبعوث شود که مانع از انحرافات افراد در این زمینه شود؛ حال آنکه پیامبر جدیدی نیامد و شریعت دیگری هم نازل نشد.

پیرایه‌ها را چه کسانی پدید آورده‌اند؟ همان مردمی که شیوه زندگی و آگاهی‌های آن‌ها در حال ترقی و بهبود بوده و احیاناً با توجه به رشدی که کرده‌اند می‌باید حافظ میراث و روش پیامبران الهی باشند و نه هادم آن؟ چگونه می‌توان باور داشت انسان‌های مترقی، دست خود را به ایجاد بدعت‌هایی در دین الهی آلوده کنند، یا دست‌کم، با عقلی رشدیافته خود، این بدعت‌ها را باور داشته و در زندگی خود به کار بندند؟

اشکال سوم: فاصله نبوت علی محمد باب و بهاء‌الله است. سؤال اینجاست که در این نوزده سال^۱ شریعت مستقل باب^۲، چقدر علم، آگاهی، عقل و شیوه زندگی

افراد تغییر کرده بود که نیاز به ارسال رسولی جدید با شریعتی مستقل و متفاوت باشد؛ شریعتی که به گفته گلپایگانی در اصول و فروع چنان با شریعت بهاء‌الله تفاوت داشت که «انجیل با تورات و کعبه با سومنات»؟ (گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص ۱۶۶).

۱. به گفته بهائیان فاصله ادعای باب و بهاء‌الله نوزده سال است (طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، ص ۳۱۷).

۲. عبدالبهاء، باب را دارای شریعتی مستقل می‌دانست (مفاوضات ص ۱۲۴).

نویسندگان بهائی مشخص کنند تا بتوان بحث‌های منطقی‌تری در این زمینه داشت. بدیهی است که برای تعریف مفهوم رشد، نیاز به معیاری است که به عنوان پایه تعریف شود و چنانچه ارتقایی بر آن اساس، حاصل شد؛ مفهوم رشد روشن شود. اشکال اینجاست که نویسندگان بهائی، چند سطر بعد از این استدلال، یکی از دلایل ظهور پیامبران جدید را زدودن پیرایه‌هایی می‌دانند که بر پیکره دین الهی وارد آمده است. سؤال می‌کنیم که این

پاسخ

در پاسخ به این ادعا ابتدا لازم است سه کلمه خلوص، شفافیت و کارایی را مورد توجه قرار داده و معنای هریک را به تفکیک بیان کنیم.

بحث خلوص و شفافیت را همین جا و بحث کارایی را در قسمت بعد مورد بحث قرار می دهیم.

همان طور که از بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیداست شکی در این نیست که بعد از پیامبران الهی، انحرافات در تعالیم آنان حاصل می شود و باز شکی هم در این نیست که آمدن پیامبر جدید، باعث زدودن این انحرافات می گردد، اما اینکه «ایجاد انحراف در دین و رفتن خلوص و شفافیت از آن»، دلیلی برای ارسال رسل باشد؛ جای بحث دارد، چراکه اگر نگاهی به تاریخ پیامبران الهی بیندازیم، خواهیم دید که بسیاری از بزرگ ترین و شدیدترین انحرافات در میان اکثریت پیروان، بلافاصله در ساعات و روزهای پس از رحلت یا رفتن پیامبر از میان آن افراد صورت گرفته است.

۱. در مورد رفتن پیامبر از میان قوم می توان به سامری و دعوت او به گوساله پرستی اشاره کرد، زمانی که حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفته و با تأخیر ده روزه اش که دستور الهی و وسیله ای برای آزمایش آنان بود، به میان قومش بازگشت، شاهد گوساله پرستی بنی اسرائیل و بازگشت آنان از راه توحید و یکتا پرستی بود (طه: ۸۵-۸۹).

به نظر می رسد با این حجم از تناقض و با سؤالی که استدلال رشد آگاهی ها و شیوه زندگی مردمان، در ذهن ایجاد می کند؛ این دلیل، برهان مناسبی برای استمرار ارسال رسل نباشد و نویسندگان بهائی لازم است تأمل جدی تری در این باب برای پاسخ گویی به سؤالات مطروحه و حل تناقضات آن داشته باشند.

۴- دچار انحراف شدن یک دین و آمدن دین بعدی برای زدودن انحرافات

بهائیان ادعا می کنند یکی از ضرورت های تجدید ادیان در زمان های مختلف، بحث خلوص، شفافیت و کارایی آن دین است. به این معنا که با گذشت زمان و ورود بدعت و دگرگونی های مختلف در یک دین، عوامل فوق که اتفاقاً از مهم ترین ویژگی های لازم برای یک دین الهی هستند - کم رنگ تر می شوند، از این رو، تجدید ادیان در فواصل زمانی مناسب، امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. آن ها در این زمینه به حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز اشاره می کنند که می فرمایند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ.» (کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۰۸).

برای مثال می‌توان به واقعه غدیر و مسأله جانشینی پیامبر اکرم اشاره کرد که انحراف اکثریت افراد، در لحظاتی پس از قبض روح آن حضرت رخ داد. به طوری که بیشتر آنان به کلی منکر جانشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام شدند و فرموده صدها باره پیامبر اسلام

مطهر حضرت خاتم النبیین، علیه اطیب التحیة و الثناء، در بین اصحاب آن حضرت اختلافی شدید راجع به اُس اساس عقائد و مبادی اصلیه و وصایت و خلافت حاصل و این اختلاف منجر به انشقاق گشت و احزاب و فرق و مذاهب عدیده تولید نمود...» (شوقی، توقیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۲۹۰).

همچنین، اگرهم فرض را بر این بگذاریم که منظور خدا از «هر آنچه»، کتاب قبل بوده؛ خداوند خود، صراحتاً فرموده اگر بخواهد آن را محو و اگر بخواهد تثبیت می‌کند و اگر قرار بر این‌گونه استدلال کردن باشد؛ می‌توان گفت قرآن یکی از همان کتبی است که خدا اراده بر تثبیت و نه محو آن نموده است.

در این زمینه را فراموش کردند و راهی کاملاً برخلاف خواسته خدا و رسولش را در پیش گرفتند (ابراهیمی، عوامل انحراف از واقعه غدیر خم، صص ۱۱-۱۲۷). در نهایت کار به جایی رسید که دستور قتل نواده پیامبر، امام حسین علیه السلام را هم صادر کردند. بنابراین به وضوح می‌بینیم که در اینجا

با توجه به این دو مثال و آنچه در عمل به وقوع پیوسته، مشاهده می‌شود که با ایجاد بزرگ‌ترین انحرافات، بعد از یک پیامبر، نه پیامبر جدیدی آمده و نه شریعتی جدید از سوی پروردگار

اگر انحرافات مردم در امر تعالیم و دین، دلیلی برای ارسال رسل بود؛ لازم می‌شد همان زمان که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین انحرافات در حال وقوع است، بلافاصله پیامبری مبعوث شود که مانع از انحرافات افراد در این زمینه شود؛ حال آنکه پیامبر جدیدی نیامد و شریعت دیگری هم نازل نشد.

۱. به کار بردن کلمه شهادت برای حضرت عیسی علیه السلام در این بیان شوقی، جای بسی تعجب است؛ گویی او به این آیه از قرآن توجه نداشته که می‌فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَاقْتَلَوْهُ وَمَاصْلُوبُهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّلْمِ وَمَاقْتَلَوْهُ يَقِينًا: و هم از این رو که گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نه کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر بر آن‌ها مشتبه شد و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند، جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند و به طور یقین مسیح را نکشتند» (نساء: ۱۵۷).

مؤید این مطلب و مثالی دیگر در خصوص حضرت عیسی علیه السلام را از بیان شوقی می‌توان یافت، آنجا که می‌گوید:

معرفی شده است؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت ایجاد انحراف در یک دین و پیروان آن، نمی‌تواند دلیلی برای ارسال رسل باشد؛ چراکه اگر این‌گونه بود، عقل حکم می‌کرد خدای متعال، از سرچشمه و بلافاصله بعد از شهادت

یا عروج پیامبرش، ریشه این اختلافات را از جا بکند، نه اینکه زمانی طولانی سپری شود تا اختلافات بزرگ و ریشه‌ای، منجر به اختلافات بسیار دیگر شوند.

۵- لزوم نسخ و کنار گذاشتن احکام اسلام

«لزوم نسخ و کنار گذاشتن بسیاری از احکام قرآن و شرع، امری است که روحانیون اهل

انصاف و تحقیق نیز بدان اذعان نموده‌اند...» (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

در این قسمت، نویسندگان بهائی با استناد به آیات ۳۸ و ۳۹ سوره رعد، ادعا نموده‌اند که قرآن، خود نیز بر این مسأله تأکید دارد که برای هر زمان، کتابی است و خداوند آنچه را بخواهد (از کتاب قبل) محو می‌نماید و آنچه را بخواهد تثبیت می‌کند و مادر کتاب نزد اوست.

پاسخ

برای پاسخ به این ادعا ابتدا آیات ۳۸ و ۳۹ سوره رعد را از نظر می‌گذرانیم: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٍ، يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ: وَ قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاورد. برای هر زمانی کتابی است. خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست».

نویسندگان بهائی که داعیه‌دار طرح چنین مباحثی از احکام در دیانت اسلام هستند و آن‌ها را منسوخ و تاریخ‌گذشته می‌دانند، آیا رجوعی به احکام سنتی آیین خویش داشته‌اند تا ببینند این احکام با معیارهای آن‌ها در نو بودن و تطابق با مقتضیات زمان همخوانی دارد؟

همان‌طور که ملاحظه می‌شود این آیات کمکی به پیشرفت بحث نمی‌کند؛ چراکه از یک طرف خداوند می‌فرماید برای هر زمان کتابی است و از طرف دیگر می‌فرماید خدا آنچه را بخواهد محو و آنچه را بخواهد تثبیت می‌کند. همچنین از ظاهراًیه برداشت نمی‌شود آنچه را که خدا می‌خواهد محو یا اثبات کند، حتماً کتاب قبل یا بعد است که نویسندگان بهائی آن را در پرانتز، از خود، اضافه نموده‌اند. همچنین، اگر هم فرض را بر این بگذاریم که منظور خدا از «هر آنچه»، کتاب قبل بوده؛ خداوند خود، صراحتاً فرموده اگر بخواهد آن

اشاره شود که اگر غیر از این و بنا بر این گونه استدلال کردن باشد؛ واضح است که نظر تمام فقها و مجتهدانی که در حال حاضر دارای رساله عملیه و استفتائاتی از احکام اسلامی هستند؛ برخلاف این موضوع است؛ چراکه مسلم است کار این گروه پرداختن به استخراج و استنباط احکام اسلامی در زمان حال است. این افراد کارایی احکام اسلام را برای همه مکانها و زمانها می دانند و معتقدند به دلیل پیش بینی ابزار لازم برای تداوم و به روزرسانی تعالیم و احکام دین، به تناسب پیشامدها و مسائل جدید در اسلام، قابلیت تطبیق احکام اسلام با شرایط و مقتضیات جدید وجود دارد و این مسأله تأییدی بر عدم نیاز به تجدید دین پس از اسلام است. (رهنمائی، نقدی بر مهم ترین مستمسکات بهائیان، ص ۵۱ به نقل از سبحانی، الاهیات، ج ۳، ص ۵۲۰).

با این حال، اگر حتی ادعای بهائیان مبنی بر ضرورت کنار گذاشتن احکام اسلام و عدم کارایی آن را برای زمان حال، بپذیریم؛ این پرسش در ذهن ایجاد می شود که چه جایگزینی می توان برای این احکام معرفی کرد؟ آیا احکام بهائی به شایستگی می توانند جایگزینی برای احکام اسلام باشند؟

را محو و اگر بخواهد تثبیت می کند و اگر قرار بر این گونه استدلال کردن باشد؛ می توان گفت قرآن یکی از همان کتبی است که خدا اراده بر تثبیت و نه محو آن نموده است.

نکته دیگری که مطرح شده عدم کارایی احکام اسلام و لزوم نسخ آن برای زمان حال است؛ عدم کارایی احکام اسلام، نکته ای است که در بخش قبلی نیز مطرح شده بود که به دلیل مرتبط بودن آن با بحث نسخ، در اینجا به بررسی آن می پردازیم. در پاسخ به عدم کارایی و لزوم نسخ احکام اسلام، باید گفت علاوه بر اینکه برای اثبات این ادعا نیاز به تحقیق و بررسی جامع تک تک احکام داریم و به صرف یک ادعای کلی و مبهم نمی توانیم آن را بپذیریم؛ ادعای بهائیان نیز در این خصوص از درجه علمی بودن گفتارهای ایشان می کاهد، چراکه آن ها فقط بیان کرده اند که روحانیون اهل انصاف به عدم کارایی احکام اسلام اذعان دارند و برای اثبات این موضوع فقط به نقل سخنان جناب کدیور و مصاحبه ای از ایشان در مجله آفتاب، اکتفا نموده اند. حال آنکه شایسته یک استدلال دقیق و علمی آن است که در استناد به یک موضوع، اولاً، از مقالات دارای منابع معتبر استفاده شود و نه مصاحبه ای که صرفاً نظراتی شخصی در آن بیان شده باشد و ثانیاً، اگر لفظ

روحانیون به کار برده شده، حداقل به چند نفر از ایشان و نیز دلایل و براهین آن ها در این زمینه

۱. کامل ترین اثری که در این خصوص می تواند پاسخگوی تمامی ابعاد مسأله تطابق اسلام با مقتضیات زمان باشد، اثر مرتضی مطهری با نام اسلام و نیازهای زمان جلد ۱ و ۲ است که برای مطالعه بیشتر در این زمینه پیشنهاد می شود.

چه؟ (شوقی، توقیعات مبارکه (۱۹۴۵-۱۹۵۲)، ص ۹۴. همو، توقیعات مبارکه (۱۹۲۲-۱۹۴۸)، ص ۲۲۲).^۱ حال باید دید اگر این حکم بهائی به جناب کدیور عرضه شود، از منظر انصاف خود، به عنوان یکی از موارد جایگزین احکام اسلامی چه نظری در این باره خواهند داشت؟



۵۶

اقدس، بند ۲۶

۱. طرد روحانی در بهائیت تا حدی است که زمانی که شوقی از دنیا رفت و ایادیان امرالله گرد هم آمدند تا به نتیجه‌ای در مورد جانشین او برسند؛ اعلام کردند تمام اغصان که به نوعی می‌توانستند به عنوان جانشینان شوقی در نظر گرفته شوند، یا از دنیا رفته‌اند و یا توسط شوقی، از جامعه بهائی طرد شده‌اند. لذا امکان تعیین جانشین برای او نبود و ایادیان این امر را غیرممکن اعلام کردند (علانی، مؤسسه ایادیان امرالله، صص ۸۹-۹۷).

برای پاسخ به این سؤال و به جهت تکمیل و روشن‌تر شدن مطلب، مناسب است برخی از احکام بهائی را مورد بررسی قرار داده و تا حدودی ابعاد و تناسب اجرایی آن را برای زمان حال موشکافی کنیم.

برای این منظور جالب است ابتدا به برخی موارد مطرح‌شده در مصاحبه‌ای که به زعم نویسندگان بهائی از روحانیون بانصافی مثل جناب کدیور، نقل شده است؛ بپردازیم و سپس جایگزینی را که آیین بهائی برای زمان حال برای آن ارائه داده، معرفی کنیم و پس از آن به نحو جامع‌تری به بررسی کارایی برخی از این احکام در آیین بهائی برای زمان حال بپردازیم.

جناب کدیور در محور ششم مصاحبه خود، خشونت و موهن بودن مجازات‌های شرعی را مطرح کرده است. یکی از احکامی که در آیین بهائی وجود دارد؛ حکم سوزاندن فردی است که خانه‌ای را به عمد آتش زده است (بهاءالله، اقدس، بند ۶۲). درخصوص این مجازات، علاوه بر اینکه مجازات، زیاده از جرمی است که فرد مرتکب شده و ظاهراً تناسبی میان جرم و مجازات نیست؛ باید پرسید آیا از منظر انصاف جناب کدیور، این حکم از مصادیق اعمال خشونت در جامعه نیست؟ طرد روحانی در آیین بهائی، که فرد بازگشته از بهائیت را حتی شایسته سلام و کلام هم نمی‌داند و حق دیدار والدین و خویشاوندان بهائی‌اش را از او می‌گیرد،

رجوعی به احکام سنتی آیین خویش داشته‌اند تا ببینند این احکام با معیارهای آن‌ها در نو بودن و تطابق با مقتضیات زمان همخوانی دارد؟ به هر حال، مناسب است از دریچه‌ی تحری حقیقت به نحو دقیق‌تری به این احکام در آیین بهائی بنگریم، قبل از آنکه خواهان طرح بحث کارایی احکام اسلامی در زمان حال و بسط مطالب این‌چنینی باشیم.

در اینجا مناسب است علاوه بر احکامی که ذکر آن‌ها رفت؛ نگاهی موشکافانه‌تر به دو حکم از احکام بهائی داشته باشیم، تا به تفصیل ببینیم احکام عرضه شده به عنوان جایگزینی برای احکام اسلامی، تا چه میزان بدون اشکال و پاسخ‌گوی نیاز بشر امروز است؟

این اعتقاد، دقیقاً همان بسته دانستن دست‌های خدا و مجبور دانستن او در امر فیض‌رسانی است. انسان‌ها که بندگان خدایند از صفت اختیار برخوردارند. آن‌ها در عین داشتن علم، ثروت و... اگر بخواهند آن را در اختیار دیگران قرار می‌دهند و اگر نخواهند نمی‌دهند، آیا خدایی که آفریدگار این بندگان است، از چنین اختیاری در دادن یا ندادن فیض برخوردار نیست؟

یکی دیگر از احکام اسلامی که کدیور، در محور دوم از بیانات خویش، به آن اعتراض دارد، مسأله عدم تساوی حقوق زنان با مردان در اسلام است. در این خصوص باید گفت یکی از بارزترین احکام در تفاوت مرد و زن در آیین بهائی، عدم تساوی مهریه همسران مردان شهری با روستایی است.

مهریه گروه اول نوزده مثقال طلا و گروه دوم نوزده مثقال نقره باید باشد (خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۶۹). سؤال اینجاست که آیا این حکم که از احکام منصوص و غیرقابل‌تغییر در آیین بهائی است، از منظر جناب کدیور، تساوی حقوق را در میان جامعه زنان در بحث مهریه برقرار می‌کند؟ آیا در آیینی که هنوز میان خود زنان تساوی برقرار نیست، می‌توان پا را فراتر

گذاشت و به فکر تساوی حقوق زن و مرد بود؟ آیا حکم عدم اجازه عضویت زنان در بیت‌العدل (شاهرخ، اصول دیانت بهائی، ص ۳۱)، از دید انصاف جناب کدیور، تأمین‌کننده تساوی حقوق زن و مرد در عضویت بیت‌العدل است؟ نویسندگان بهائی که داعیه دار طرح چنین مباحثی از احکام در دیانت اسلام هستند و آن‌ها را منسوخ و تاریخ‌گذشته می‌دانند، آیا

دو حکم از احکام بهائی

۱- حکم کیفرزناکار

در کتاب گنجینه حدود و احکام از کتاب اقدس چنین نقل شده است:

«قَدْ حَكَمَ اللَّهُ لِكُلِّ زَانٍ وَ زَانِيَةٍ دِيَةَ مُسَلِّمَةِ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ وَ هِيَ تِسْعَةُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَ إِنْ عَادَا مَرَّةً أُخْرَى عَوَدُوا بِضِعْفِ الْجَزَاءِ: هَمَانَا

خدا بر هر مرد و زن زناکار فرمان داده تا جریمه مسلمی را به مجلس بیت‌العدل بپردازند و آن

نه مثقال طلاست و اگر بار دیگری این جرم را مرتکب شوند، پس دو برابر نوبت پیشین باید بپردازند». (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۰۰ به نقل از کتاب اقدس ص ۴۷). در دنباله همین عبارت، در همان کتاب، ص ۳۰۱ از سخنان

بهاء‌الله در رساله سؤال و جواب چنین آمده است: «دفعه اولی

نه مثقال، ثانی هجده مثقال، ثالث سی و شش مثقال الی آخر دو مقدار جزای سابق» و در همین صفحه از عبدالبهاء نقل شده که: «این تعلق به غیرمحصن دارد نه محصن و اما زانی محصن و محصنه حکمش راجع به بیت‌العدل است». جالب‌تر اینکه همو

لازم است به این نکته نیز اشاره شود که رساندن علم الهی به بشر، لزوماً توسط پیامبران انجام نمی‌شود و به اعتقاد شیعیان، این علم را امامان معصوم علیهم‌السلام نیز در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهند. از این منظر نیز خاتمیت به معنای قطع بهره‌وری بشر از علم الهی نیست و این سخن، مغالطه‌ای است از نویسندگان بهائی.

سبب این جزای نقدی را چنین تعیین می‌کند:

«این جزا به جهت آن است تا رذیل و رسوای عالم گردد و محض تشهیر است و این رسوایی اعظم عقوبت است» (همان، ص ۳۰۱).

يك نظر دقیق حقوقی به این حکم، پرسش‌های زیر را پیش می‌آورد:

۲- چرا برای زناکاران مجرد جریمه پولی قرار داده‌اند؟ آیا تجاوز به ناموس مردم، مثل عبور از چراغ قرمز خیابان‌ها یا توقف در نقاط ممنوعه است؟ جرمی چنین خطرناک، که بر باددهنده عفت عمومی و بنیان برانداز کانون‌های گرم خانوادگی است؛ چگونه کیفری چنین ساده دارد؟

۳- بنا به این حکم، اگر کسی قدرت پرداخت این جریمه را نداشته باشد، کیفر دیگری ندارد و بنابراین مستمندان و مفلسان در ارتکاب این جرم پلید، آزادی عمل خواهند داشت. آیا دانشمندان حقوق دان و جامعه‌شناس و جرم‌شناس به این ناشی‌گری نخواهند خندید؟

۴- سیستم تصاعدی این جریمه، عملی نبودن آن را به خوبی می‌رساند. مگر نه اینکه برای بار بیستم باید بیش از ۹,۰۰۰,۰۰۰ مثقال پرداخت گردد؟ و برای بار چهلم بیشتر از ۹,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ مثقال؟ کدام جوان زشت‌کاری چنین ثروتی دارد؟ این کیفر سبب نمی‌شود که مجرم آن قدر مرتکب گناه شود تا میزان جریمه، از ثروتش تجاوز کند و آنگاه از

۱- چرا برای زناکاران متأهل تاکنون در آیین بهائی حکم و جزایی تعیین نشده است؟

جریمه معاف گردد؟ آیا این به منزله تشدید و گسترش و افزایش گناه نیست؟

۲- حکم بی حکمی یا خجالت در مسأله تجاوز به هم جنس

«إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذُكَّرَ حَكْمَ الْغِلْمَانِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ يَا مَلَأَ الْأَمْكَانِ: همانا ما حیا می‌کنیم از اینکه حکم غلمان را (یعنی آمیزش با پسرکان را) یادآور شویم. ای اهل عالم از خدای بخشنده مهربان بترسید!!» (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۸ به نقل از کتاب اقدس ص ۱۰۴). با توجه به قاعده: «عدم ذکر در الواح الاهی نفس جواز است» (اشراق خاوری، مائده آسمانی ج ۲، ص ۴۲ به نقل از لوح فائزه عبدالبهاء)، می‌توان عدم تعیین کیفر این عمل زشت را حمل بر جواز بی‌کیفری نمود و معتقد شد که بهائیت اصولاً برای این جرم کیفری قائل نیست. همان‌طور که ذکر شد هم‌جنس‌گرایی یکی از مسائل مورد ابتلا در روزگار فعلی است و باید پرسید این موضوع چگونه از دیدگاه بهائیان قابل قبول است که آیین آن‌ها، در مسأله‌ای که از مقتضیات زمان بوده و پیروان بهائی نیازمند اعلام دیدگاه آیین خود در خصوص آن هستند، حکمی نداشته باشد؟

قضاوت به خوانندگان محترم واگذار می‌شود که آیا به‌راستی این احکام، با اشکالات حقوقی فراوانی که می‌توان بر آن وارد کرد، می‌توانند جایگزین مناسبی برای احکام اسلامی باشند؟

۵- چرادر این قانون تفاوتی میان مجرم مختار با مجرم مجبور گذاشته نشده است؟^۱ به عبارت دیگر چنانچه یک پسر بهائی به یک دختر بهائی به زور تجاوز کند؛ هر دو به یک اندازه مجازات می‌بینند و این کیفیت به نحو مضحک‌تری نیز می‌تواند مصداق یابد. فرض کنید یک دختر بهائی گرفتار یکی از باندهای دزدان متجاوز شود و آنان وی را در اختیار مشتریان نابکار قرار دهند و وی پس از صد و یک بار تجاوز نجات یابد و به بیت عدل شکایت برد؛ برای اینکه به شکایتش رسیدگی شود، اول باید معادل ۵,۵۲۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ تن طلا بپردازد؛ آنگاه اگر بیت‌العدل توانست مجرم را دستگیر کند، تازه از هر یک ۹ مثقال یعنی در مجموع ۹۰۹ مثقال خواهد گرفت! جالب‌تر اینکه این جریمه متعلق به بیت‌العدل خواهد بود و چیزی از آن به شخص خسارت‌دیده نمی‌رسد.

۶- استفاده از این جریمه برای اعلان کردن این جرم چه حسنی دارد؟ آیا اشتهار گناه سبب لجاجت و جرأت گنهکار و گستاخی دیگران نمی‌شود؟

۱. برای بررسی و روشن‌تر شدن بحث احکام، ناگزیر از بیان چنین مطالبی هستیم و از محضر خوانندگان عزیز بابت آن پوزش می‌طلبیم.

رها نساخته است و حجت خدا، برای هدایت بندگان، همواره در میان آنان حضور دارد.

ثانیاً، گفته‌اند باور به اصلِ خاتمیت، برابر با اعتقاد به قطع هدایت الاهی و محدود انگاشتن علم و حکمت خداوند است؛ به این معنا که قطع فرستادن پیامبران، یعنی خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر کرده و دیگر چیزی برای آموختن به انسان‌ها ندارد.

در پاسخ به این اشکال باید گفت اگر به فرض محال، خاتمیت به معنای قطع هدایت باشد؛ این امر به معنای محدود دانستن علم و حکمت خداوند نیست؛ چراکه اگر هر قطع فیضی به معنای تمام شدن آن در نزد خداوند متعال و محدود دانستن او باشد؛ می‌توان نتیجه گرفت که خدا برای اینکه محدود دانسته نشود، مجبور است همواره فیض خود را به خلق برساند. این اعتقاد، دقیقاً همان بسته دانستن دست‌های خدا و مجبور دانستن او در امر فیض‌رسانی است. انسان‌ها که بندگان خدایند از صفت اختیار برخوردارند. آن‌ها در عین داشتن علم، ثروت و... اگر بخواهند آن را در اختیار دیگران قرار می‌دهند و اگر نخواهند نمی‌دهند، آیا خدایی که آفریدگار این بندگان است، از چنین اختیاری در دادن یا ندادن فیض برخوردار نیست؟ آیا مجبور است که همواره فیض برساند و اختیاری در قطع آن ندارد؟ این دقیقاً همان حرف یهود است که

۶- اعتقاد به خاتمیت، محدود دانستن دریای علم و حکمت الاهی است

«خداوند در قرآن در مورد خزانه علمش می‌فرماید: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ...»

در این قسمت، نویسندگان بهائی، با بیان این مقدمه که علم خدا بی‌کران است؛ ادعا می‌کنند اعتقاد به قطع هدایت الاهی و ختم ظهور فرستادگان او، به منزله محدود دانستن دریای بی‌کران علم و حکمت یزدانی است و این بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسان‌ها ندارد. همچنین اگر بنا بود روزی رسالت ختم شود، خداوند با نخستین پیامبر این کار می‌کرد و احتیاجی به پیامبران بعدی نبود.

پاسخ

اولاً، پیش‌تر نیز گفتیم که شیعیانی که اعتقاد به خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ دارند، به هیچ‌روی معتقد به قطع هدایت الاهی نیستند، بلکه باور دارند استمرار هدایت الاهی از مهم‌ترین اصول دینی است و عدم اعتقاد به آن، موجبات مرگ جاهلی را فراهم خواهد آورد.^۱ شیعیان معتقدند خداوند متعال از سر لطف خویش، در هیچ عصر و زمانی بندگان خود را بدون هادی و امام

۱. حدیث معروف و متواتر «من مات ولم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة».

خود به آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ: و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانه‌هایش نزد ماست و آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم» (حجر: ۲۱) استناد می‌کنند؛ عدم ارسال رسل را مساوی با محدود دانستن دریای بیکران علم الهی می‌دانند، به این معنی که خدا دیگر چیزی برای عرضه ندارد! باید پرسید آیا به‌وضوح در آیه مذکور نمی‌خوانیم که «وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ: و ما فقط به اندازه‌ای مشخص آن را نازل می‌کنیم»؟ علم خداوند بیکران است اما فقط اندازه معینی از آن را برای مردم نازل می‌کند، نه اینکه بخواهد تا ابد به ارسال رسل ادامه دهد و جرعه جرعه علم بیکران را به خلق خود بنوشاند. نتیجه آنکه نزول این علم آن هم با اندازه‌ای مشخص و معلوم با صراحتی که در این آیه به‌کار رفته، جایی به اتمام می‌رسد و ابدی نیست.

لازم است به این نکته نیز اشاره شود که رساندن علم الهی به بشر، لزوماً توسط پیامبران انجام نمی‌شود و به اعتقاد شیعیان، این علم را امامان معصوم علیهم‌السلام نیز در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهند.^۱ از این منظر نیز خاتمیت به معنای قطع بهره‌وری بشر از علم الهی نیست و این سخن، مغالطه‌ای است از نویسندگان بهائی.

می‌گفتند «يُدَالِلُهُ مَعْلُومَةٌ: دست خدا بسته است» و خداوند در پاسخ به آن‌ها فرمود: «عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْشُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ: دست‌هایشان بسته باد و به سزای این ناروا که گفتند، لعنت شوند، [چنین نیست] بلکه دو دست [رحمت] او گشوده است و هرگونه بخواهد روزی می‌دهد» (مائده: ۶۴). همان‌طور که در این آیه هم تأکید شده است، خدا «هرگونه که بخواهد روزی می‌دهد» به این معنا که اختیار تام دارد و این‌گونه نیست که مجبور باشد همواره روزی بدهد یا فیض برساند؛ بلکه این اختیار را دارد که آن را جاری یا قطع کند. در آیه دیگری فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: این فضل خدا است که به هرکس بخواهد، می‌دهد» (مائده: ۵۴). بنابراین خدا مختار است به هرکس خواست فضلش را بدهد و به هرکس نخواست، ندهد؛ دست او باز است. در مورد علم خدا نیز همین‌گونه است. خداوند اختیار دارد اگر بخواهد علمش را در اختیار بندگان قرار دهد و اگر نخواهد ندهد؛ این‌طور نیست که مجبور باشد همواره به‌وسیله ارسال رسل علم خود را در اختیار انسان‌ها قرار دهد.

مسئله دیگر، ظرفیت کلی نوع بشر در دریافت علم الهی است. باید پرسید آیا نوع بشر ظرفیت علم بیکران الهی را دارد که خدا بخواهد با ارسال رسل آن را جرعه‌جرعه به خلقش بنوشاند؟ عجیب است نویسندگان بهائی که

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید به اثبات ولایت، نمازی شاهرودی، صص ۴۵-۵۴. اصول کافی، کلینی، ترجمه مصطفوی، ج ۱، صص ۲۷۲-۳۱۱.

قسمت دوم: سبب جدایی بین ادیان الهی

۱- تأکید بر نقش انحرافی پیشوایان ادیان

«از جمله درس‌های دیگر تاریخ این است که آیین‌های پروردگار همواره مورد سوءاستفاده مردمان، خاصه پیشوایان دین قرار گرفته‌اند. جنگ‌های متعدد مذهبی شاهد این مدعا است. اما چطور پیشوایان ادیان، آیین‌های پاک یزدان را که برای اشاعه دوستی و یگانگی بین مردمان می‌آیند، وسیله دشمنی و جدایی می‌کنند؟ تاریخ شاهد است که منشأ و منبع دشمنی‌ها و جدایی‌ها همواره سوءتفسیر و تعبیر گفتار پیامبران الهی بوده است، به خصوص سوءتفسیرهایی که مردمان را از پذیرش آیین‌های جدید پروردگار باز داشته است. تاریخ نشان می‌دهد چندی پس از پیدایش هر یک از آیین‌های یزدان، بسیاری از پیشوایان، برای تحکیم مقام و منصب خود کوشیده‌اند که آیه‌ای، نکته‌ای و یا حتی کلمه‌ای در کتاب آسمانی خود بیابند که امتیاز خاصی به دین آن‌ها بخشد و به نحوی برتری افکار و عقائد آن‌ها را بر آیین‌های دیگر تضمین کند. این احساس برتری همواره منشأ تعصب و تعصب پیوسته سبب دشمنی و جنگ شده است. پیشوایان هر آیین پس از یافتن آیه یا کلمه مورد نظر، آن آیه یا کلمه را اهمیت خاص بخشیده و پایه عقائد خود ساخته‌اند و در طی قرون و اعصار، با تارهای خیال و آمال خود،

نکته پایانی آنکه در قسمت آخرین استدلال بیان شده که اگر بنا بود روزی خدا ارسال رسل را قطع کند، پس از فرستادن اولین پیامبر، این کار را می‌کرد و نیازی به ارسال پیامبران بعدی نبود. این استدلال نیز بسیار عجیب است. گویی با این سخن، نویسندگان بهائی، به کنه اعتقاد خود و استدلالی که در قطع فیض مطرح کرده بودند؛ پی نبرده‌اند. ایشان گفته‌اند خدا اگر فیضی را بدهد؛ قطع آن معنایی ندارد و همواره باید آن فیض را بفرستد؛ بنابراین اگر خدا اولین پیامبر را بفرستد ولی از فرستادن پیامبران بعدی خودداری کند، یعنی فیض را فرستاده و بعد آن را قطع کرده است؛ اما چون به زعم بهائیان، باید الی‌الابد این فیض ادامه داشته باشد؛ پس نمی‌توان طبق بیان جزوه رفع شبهات، گفت پیامبر اول کافی بود و نیاز به پیامبران بعدی نیست. صحیح آن است که گفته شود خدا اصولاً نباید پیامبری می‌فرستاد و جریان ارسال رسل را از اساس ایجاد نمی‌کرد. البته گفته شد که الی‌الابد بودن فیض‌رسانی و دائمی بودن ارسال رسل، نظر نادرستی است و صحیح آن است که خدا را قادر مختار بدانیم که اگر بخواهد فیض را می‌دهد و اگر نخواهد نمی‌دهد؛ اگر بخواهد آن را قطع می‌کند و اگر بخواهد ادامه می‌دهد و در این زمینه مختار مطلق است. كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (آل عمران: ۴۰)، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (بقره: ۲۵۳).

آن‌ها فقط به دست علما و پیشوایان باشد که آن‌ها را هر جا که بخواهند، بکشاند. ثانیاً، پیشوایان یک دیانت همان‌طور که توانایی به انحراف کشیدن آموزه‌های پیامبران را دارند؛ توانایی هدایت افراد و نجات آن‌ها از منجلاب گمراهی را نیز دارند و لذا نباید تنها از بعد منفی به آن‌ها نگاه کرد. چه بسیارند عالمانی که تا پای جان برای نجات انسان‌ها از گمراهی و ضلالت می‌کوشند و البته دغل‌بازانی هم هستند که کمر همت بر گمراهی پیروان دیانت‌های الهی بسته‌اند؛ اما در نوشته فوق، طوری به این پیشوایان نگاه شده است که انگار نقش آنان سراسر، ایجاد گمراهی و ضلالت است و باید پیوسته مراقب نیرنگ و خدعه‌های آنان بود. طبیعی است که

چه بسیارند عالمانی که تا پای جان برای نجات انسان‌ها از گمراهی و ضلالت می‌کوشند و البته دغل‌بازانی هم هستند که کمر همت بر گمراهی پیروان دیانت‌های الهی بسته‌اند؛ اما در نوشته فوق، طوری به این پیشوایان نگاه شده است که انگار نقش آنان سراسر، ایجاد گمراهی و ضلالت است و باید پیوسته مراقب نیرنگ و خدعه‌های آنان بود.

به کمک آن آیه یا کلمه، قصر وسیع و پرشکوهی ساخته، به پیروان آموخته‌اند که هرگز از آن پناهگاه امن و امان قدم برون نگذارند، به این توجیه که گمراه‌کنندگان مکار در سر راهی در انتظار آنان ایستاده‌اند. پیروان نیز به خاطر اطمینانی که به پیشوایان داشته‌اند، حکم آنان را حکم خدا شمرده و آرامش و سکون در

قصر اجدادی را بر «خطر» سیر و سفر و «دربه‌درب» در کشور نامحرمان ترجیح داده‌اند.» (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

در ادامه این قسمت، مثال‌هایی هم از رهبران دینی بعد از حضرت موسی و عیسی و پیامبر اسلام ﷺ مبنی بر نقش آن‌ها در گمراه نمودن پیروان ذکر شده است.

پاسخ

با این نوع از تبلیغ و مقدمه‌چینی، اگر هم عالمی در این میان، پیدا شد که به سخنان انحراف‌آمیز فریب‌کاران در امر دیانت پاسخ گفت؛ از قبل، جایگاه او در نزد فرد، متزلزل بوده و سخنان او، چه درست و چه غلط، پذیرفته نشود؛ چراکه با این نوع تبلیغات بهائیان، پذیرفته شده که کار او اساساً ایجاد گمراهی است و باید مراقب خدعه‌هایش بود.

به نظر می‌رسد تأکیدی که روی پیشوایان و رهبران ادیان، به عنوان افرادی که توانایی خارق‌العاده در ایجاد انحراف و به گمراهی کشاندن پیروان ادیان دارند؛ تأکیدی بیهوده و اغراق‌آمیز است. اولاً، پیروان، خود دارای عقل و اراده هستند و توانایی اندیشیدن در سخنان علما و پیشوایان و قبول یا رد آن را دارند و افرادی فاقد اراده نیستند که هدایت

۲- نقش انحرافی پیشوایان اسلام و آیه خاتم النبیین

در ادامه همین قسمت اشاره شده است که پیشوایان اسلام، با تأکید بر آیه ۴۰ سوره احزاب و کلمه «خاتم» در این آیه و ارائه تفاسیریک جانبه خود، این گونه القا کرده اند که قرآن، کتابی جاودان است و بعد از آن، کتابی نخواهد آمد و پیامبر اسلام نیز آخرین پیامبری است که از جانب خدا به سوی مردم فرستاده شده است.

پاسخ

آیه ۴۰ سوره احزاب را در قسمت های بعدی به تفصیل مورد بررسی قرار می دهیم؛ اما سؤال مهمی که در این قسمت از ادعای بهائیان باید به صورت جداگانه پرسید، این است که پیشوایان دینی، بر چه مبنایی این ادعاها را داشته و دارند؟ آیا ادعای پیشوایان فقط بر پایه نظرات شخصی است یا بر مبنای آیات و روایات صحیح، استدلال می کنند؟ مسلم است که اگر ادعای آنان بر اساس دلیل و براهین روشن و قوی و نه نظرات شخصی باشد؛ برای هر عقل سلیمی قابل پذیرش است. در این میان، شیوه عجیب استدلال در جزوه رفع شبهات، بسیار جالب توجه است. ابتدا هوشمندانه سعی کرده اند جایگاه پیشوایان دینی در هر دینت را متزلزل کنند. سپس ادعای تفسیر به رأی و اعمال نظرات شخصی در مورد خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را به پیشوایان دینی نسبت داده اند

همچنین نوشته اند: «بسیاری از پیشوایان، برای تحکیم مقام و منصب خود کوشیده اند که آیه ای، نکته ای و یا حتی کلمه ای در کتاب آسمانی خود بیابند که امتیاز خاصی به دین آن ها بخشد و به نحوی برتری افکار و عقائد آن ها را بر آیین های دیگر تضمین کند. این احساس برتری همواره منشأ تعصب و تعصب پیوسته سبب دشمنی و جنگ شده است.» در پاسخ باید توجه کرد حتی اگر به ادعای بهائیان، این مطلب درست باشد؛ به نظر نمی رسد پیشوایان بهائی، از بهاء الله گرفته تا جانشینان و پیروان او، خلاف آن، عمل کرده باشند. زیرا پیروان بهاء الله به تأسی از رهبر خود باید معتقد باشند دوستداران بهاء الله مروارید و غیر از ایشان سنگریزه هستند (خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۵۳). همچنین «نفوسی که از بهائیت معرضند، از رداء اسمیه و صفتیه محرومند و همگی از بهائم هستند» (بهاء الله، بدیع، ص ۲۱۳). سؤال اینجاست که با این اعتقاد، چگونه می خواهند به زعم خود، «امتیاز خاصی به دین خود ندهند و به نحوی برتری افکار و عقائد خود را بر آیین های دیگر تضمین نکنند و به این وسیله مانع از تعصب و دشمنی شوند». این پرسشی اساسی است که باور بهائی، قبل از هرگونه اظهارنظری درباره پیشوایان سایر ادیان، باید در مورد عقیده خود پاسخ گو باشد.

پاسخ

در پاسخ به این ادعا باید به چند نکته توجه داشت:

اولاً، این ادعا که «همه دین خود را آخرین دین می‌دانند»، ادعایی است که نیاز به اثبات دارد. وقتی در مقام استدلال از واژه «همه» استفاده می‌شود، به این معنی است که مدعی، نمونه‌های درخور از جامعه پیروان ادیان الهی در دست دارد و نظرات آنان را در این باب جویا شده و بعد از بررسی علمی، درست بودن این فرض را اعلام می‌کند. بنابراین تا وقتی به روش علمی، این مطلب اثبات نشده است، تنها در حد یک فرض است و نباید پا را از این حد فراتر گذاشت و آن را مطلبی اثبات شده پنداشت.

ثانیاً، اگر منظور از «همه»، پیشوایان و علمای ادیان الهی هستند، باز لازم است لااقل نام چند نفر از ایشان که چنین ادعایی کرده‌اند و عده‌ای نیز سخن آنان را پذیرفته‌اند، برده شود تا دست کم بتوان به نقد آراء آنان پرداخت؛ اما تا زمانی که هیچ‌یک از این دو کار انجام نشده است، به صرف ادعا، نمی‌توان آن را پذیرفت و همه پیروان ادیان الهی، از گذشته تا به حال را دارای اعتقاد به خاتمیت پیامبر و دین خود دانست.

نکته دیگر اینکه، این ادعا که همه دین خود را آخرین دین می‌دانند؛ دلیلی بر این نمی‌شود

که خواننده به این باور برسد که نظرات ایشان تفسیر به رأی آیات الهی است، بنابراین، در مورد خاتمیت پیامبر اسلام و آیه ۴۰ سوره احزاب نیز نمی‌توان رأی ایشان را پذیرفت. در عین حال باید توجه داشت که بدون بررسی نظرات و جست‌وجوی واقعیت، نمی‌توان قضاوتی در مورد جایگاه علمای تشیع داشت، بلکه باید نظرات ایشان را با توجه به مدارکی که به آن استناد می‌کنند، مورد توجه و دقت قرار داده و با حکم عقل، به تأیید یا رد آن پرداخت.

قسمت سوم: همه دین خود را آخرین دین می‌دانند

ادعای فراگیر آخرین دین بودن

نویسندگان بهائی در جزوه رفع شبهات ادعا کرده‌اند که پیروان ادیان مختلف از جمله یهودیان، مسیحیان، پیروان حضرت داوود و مسلمانان به خاتمیت پیامبر خویش اعتقاد داشتند و دین خود را آخرین دین می‌دانستند. در این خصوص هم به آیاتی از انجیل متی، مزامیر حضرت داوود عليه السلام و قرآن کریم اشاره می‌کنند. با آوردن عنوان «همه دین خود را آخرین دین می‌دانند» نیز سعی کرده‌اند این‌گونه القا کنند که ادعای خاتمیت پیامبر اسلام و آخرین دین بودن اسلام، ادعایی بدون پیشینه نیست، بلکه همه پیروان ادیان الهی به خاتمیت پیامبر خود معتقد بوده‌اند که البته باور نادرستی است.

ادعای تبعیت مسلمانان از پیروان ادیان

۱- آیه ۳۴ سوره غافر

لازم است قبل از پرداختن به اصلی‌ترین آیه از قرآن که خاتمیت پیامبر اکرم را به وضوح بیان می‌کند، به آیه‌ای از این کتاب شریف که مورداستناد بهائیان قرار گرفته است، اشاره کنیم. در جزوه رفع شبهات به آیه ۳۴ سوره غافر اشاره و بیان شده از آنجا که خدا در مورد افرادی

که به خاتمیت حضرت یوسف علیه السلام معتقد بودند، لفظ افراط‌گرایی شکاک را به کار برده و اعتقاد به خاتمیت حضرت یوسف علیه السلام باطل بوده است و پس از ایشان، حضرت موسی علیه السلام آمده‌اند؛ مسلمانان نیز نباید به خاتمیت معتقد باشند، چراکه در این صورت

آن‌ها هم افراط‌گرایی شکاک‌اند و در زمره تکذیب‌کنندگان و استهزاءکنندگان پیامبر خواهند بود.

پاسخ

در پاسخ لازم است به دو نکته اشاره شود، اول اینکه آیا از بطلان اعتقاد افراد به خاتمیت حضرت یوسف علیه السلام می‌توان نتیجه گرفت که کلاً اعتقاد به خاتمیت هر پیامبری باطل است؟ این درست مثل همان استدلالی است که در بالا به آن اشاره شد که چون همه دین

که اعتقاد داشتن به «آخرین دین» اعتقادی باطل باشد. این نکته ظریفی است که به راحتی ذهن خواننده را منحرف می‌کند، به این معنا که به نظر می‌رسد نویسنده ابتدا این‌گونه القا می‌کند که همه دین خود را آخرین دین می‌دانند و سپس می‌گوید واضح است اگر آخرین دینی هم در کار باشد، فقط یکی است و همه نمی‌توانند آخرین دین

باشند، پس آخرین دینی در کار نیست. ملاحظه می‌کنیم که این استدلال و مطالبی که به تفصیل برای توضیح آن اختصاص داده شده است، ابدأ در پیشبرد بحث کمکی نمی‌کند؛ چراکه اولاً، چه همه، دین خود را آخرین دین بدانند و چه ندانند، ثابت نمی‌شود که آخرین دینی وجود دارد یا نه! ثانیاً، بفرض اینکه همه دین خود را آخرین دین بدانند، باز هم باید از این «همه» دلیل و برهان خواست.

وجود دارد یا نه! ثانیاً، بفرض اینکه همه دین خود را آخرین دین بدانند، باز هم باید از این «همه» دلیل و برهان خواست. واضح است دلیل و برهان هر گروه که کامل، جامع و قانع‌کننده باشد، به لحاظ عقلی قابل پذیرش است و نمی‌توان ادعا کرد که چون این ادعای همه است؛ پس ادعایی باطل است. به نظر می‌رسد این توضیحات در جزوه رفع شبهات کاری غیرعلمی و بیشتر عامه‌پسند است.

۳- «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولَهَا كَذَّبُوهُ: سپس پیامبرانمان را پی در پی فرستادیم، هرگاه که برای امتی پیامبر فرستادیم، او را تکذیب کردند» (مؤمنون: ۴۴).

پاسخ

در آیه اول، نویسندگان بهائی قسمت ابتدایی آن را نیاورده‌اند، حال آنکه دقت در این قسمت، نکات مهمی را برای محقق روشن می‌کند. آیه ۸۷ سوره بقره به صورت کامل چنین است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَتَّقُلُونَ: و یقیناً ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم، پس چرا هرگاه پیامبری آیین و احکامی برای شما آورد که مطابق هوای نفستان نبود، سرکشی کردید؟ پس [نبوت] گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را می‌کشتید».

فعل به کار رفته در آیه، که آمدن پیامبران الهی را توصیف می‌کند، ماضی است؛ یعنی دلالت بر انجام آن عمل در گذشته دارد: ... قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ... فعل «قَفَّيْنَا» فعل ماضی است که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است. درباره این فعل در قاموس قرآن می‌خوانیم: «قفو:

خود را آخرین دین می‌دانند، پس اعتقاد به آخرین دین باطل است. توضیح داده شد که اساساً این استدلال به لحاظ عقلی صحیح نیست و نمی‌توان چنین ادعایی را درست دانست. نکته دوم اینکه استدلال شده چون بعد از حضرت یوسف، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است، پس ارسال پیامبران همیشگی است و اعتقاد به خاتمیت هر پیامبری باطل است، حتی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. این درست مانند آن است که بگوییم چون قبلاً، دو روز در پی یکدیگر آمده‌اند پس این دنیا ابدی است و روز آخری برای آن وجود نخواهد داشت! بطلان این نوع استدلال آشکار است.

آیات مربوط به تکذیب و استهزاء پیامبران

نویسندگان بهائی در ادامه به آیاتی از قرآن کریم اشاره کرده‌اند که ادعا می‌کنند این آیات بیانگر هشدار به مسلمانان است که در دام اعتقاد به خاتمیت نیفتند. آیات ذکر شده به شرح زیر است:

۱- «... أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَتَّقُلُونَ: هرگاه پیامبری برخلاف هوای نفس شما آمد، استکبار ورزیدید، بعضی را تکذیب کردید و برخی را کشتید» (بقره: ۸۷).

۲- «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ: حسرت بر این بندگان! هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه او را مورد آزار و سرزنش قرار دادند» (یس: ۳۰).

(بروزن فلس) در پی آمدن. گویند: «قفا اثره قفوا: تبعه». تفهیه تابع کردن و کسی را در پشت سر دیگری قرار دادن است. اصل قفواز قفا (پشت گردن) است. وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ بقره: ۸۷. به موسی کتاب دادیم و از پی او پیامبرانی فرستادیم» (قرشی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۳).

به بیان روشن‌تر خداوند متعال تصریح می‌فرماید پیامبرانی بعد از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام پشت سرهم تا زمان پیامبر اکرم فرستادیم. از آنجاکه فعل این جمله ماضی است، یعنی تا زمان پیامبر اکرم چنین بوده و پشت سرهم پیامبرانی آمده‌اند، اما هیچ شاهدی برای تداوم ارسال پیامبران در

دوران پس از پیامبر اکرم، در این آیه وجود ندارد. متأسفانه، نویسندگان بهائی این آیه را به صورت تقطیع‌شده و گزینشی انتخاب کرده‌اند و از قسمت اول آیه که در تضاد با اعتقاد آنان است، چشم‌پوشی کرده‌اند. اگر خداوند متعال قصد ارسال پیامبران جدید و دین دیگری پس از پیامبر اکرم و اسلام را داشت، کافی بود به جای فعل ماضی، از فعل مضارع استفاده می‌نمود تا مخاطبان به راحتی به استمرار ارسال رسل پی ببرند. اما سؤال اینجاست که چرا خدای

متعال هیچ‌گاه به تداوم آمدن پیامبران جدید و آیین‌های پس از اسلام اشاره نفرموده و شاهدهی را که نشان‌دهنده استمرار سلسله پیامبران الهی و نزول کتاب‌های آسمانی پس از پیامبر اکرم و قرآن باشد، ارائه ننموده است؟ چرا هیچ جای قرآن صحبتی از پیامبران بعد از پیامبر اسلام نشده است؟ خداوند حکیم در قرآن حداقل ۱۰ مرتبه از «پیامبران پیش از تو» با عبارات «رسلاً من قبلك»، «قبلك من رسول» و... یاد کرده است، اما چرا حتی یک مرتبه به «پیامبران پس از تو» اشاره نمی‌فرماید؟ این درحالی است که خداوند متعال با تأکید فراوان فرموده است: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّسُلُ مِنَ الْغَيِّ: حتماً راه هدایت از گمراهی روشن و آشکار شده است» (بقره:

۲۵۶). باید گفت این‌گونه نیست که شناخت حجت‌های الهی امری غامض و سخت و دشوار باشد، بلکه امر الهی همانند آفتاب میان روز روشن است. لذا اگر بنا بر ارسال پیامبرانی بعد از پیامبر اکرم بود، باید حداقل یک بار در قرآن کریم یادی از این پیامبران یا نشانی از ویژگی‌های آن‌ها می‌آمد. همان‌طور که خداوند متعال از قول حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

متأسفانه، نویسندگان بهائی این آیه را به صورت تقطیع‌شده و گزینشی انتخاب کرده‌اند و از قسمت اول آیه که در تضاد با اعتقاد آنان است، چشم‌پوشی کرده‌اند. اگر خداوند متعال قصد ارسال پیامبران جدید و دین دیگری پس از پیامبر اکرم و اسلام را داشت، کافی بود به جای فعل ماضی، از فعل مضارع استفاده می‌نمود تا مخاطبان به راحتی به استمرار ارسال رسل پی ببرند.

بندگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: افسوس که هر پیامبری که به سوی ایشان می‌آمد، او را مسخره می‌کردند (یس: ۱۰). نویسندگان بهائی با استفاده از این آیه گفته‌اند: «اما علی‌رغم هشدارهای قرآن، مسلمانان نیز از این قبیل استنباطات مستثنی نبوده‌اند و مسیر مشابهی را طی نمودند و از موعود با تکذیب و تمسخر و قتل و آزار استقبال کرده‌اند». باید پرسید این آیه چه ارتباطی با نفی خاتمیت دارد؟ آیا از اینکه رسولی به سوی مردم آمد و مردم او را استهزاء کردند می‌توان نتیجه گرفت که بعد از پیامبر اکرم نیز رسولانی خواهند آمد؟ تکذیب دعوت پیامبران چه ارتباطی با استمرار رسل دارد؟ در کجای این آیه از رسول موعود صحبت شده است؟ به فرض که باب و بهاء‌الله بعد از دعوت خود مورد تکذیب قرار گرفته‌اند؛ آیا از اینکه ایشان تکذیب شدند می‌توان نتیجه گرفت که رسولان الهی هستند؟ چنین استدلالی از اساس باطل است و حقیقتاً نمی‌توان از تکذیب مردم، به حقانیت آن دعوت پی برد. برای اثبات ادعای پیامبران و الهی بودن آن‌ها طرق دیگری وجود دارد که یکی از واضح‌ترین آن‌ها معرفی پیامبر قبلی است که البته هیچ نشانی از آن در کلام پیامبر اسلام ﷺ دیده نمی‌شود. کوتاه سخن آنکه این آیه هیچ ارتباطی با بحث نفی خاتمیت و

۱. علاقه‌مندان می‌توانند برای مطالعه بیشتر در زمینه طرق اثبات دعوت پیامبر الهی به کتاب مسأله مشروعیت، مهدی‌ها دیان، نشرگوی مراجعه کنند.

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ: و [یاد آر] زمانی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! [فرزندان یعقوب] به راستی من پیامبر خداوند به سوی شما میم، تصدیق‌کننده توراتی که پیش روی شماست و بشارت دهنده به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است. سپس وقتی که [آن احمد] با معجزات نزد آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» (صف: ۶). یعنی نه تنها حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به صراحت به پیروان خود امر فرموده که به پیامبر بعدی ایمان بیاورید، بلکه حتی نام ایشان را نیز تصریح فرموده‌اند. همچنین در قرآن می‌خوانیم که اهل کتاب، طبق مشخصاتی که از پیامبر اکرم در کتاب‌های آن‌ها آمده بود، آن حضرت را مانند فرزندان خود و به همان دقت می‌شناختند (بقره: ۱۴۶). حال چگونه است که اثری در قرآن یا کلام پیامبر اکرم، از پیامبر بعد از ایشان و ویژگی‌های او نیست؟ آیا جز این است که نویسندگان بهائی، به سبب عدم انطباق باور اصیل خاتمیت با عقایدشان، سعی بر انکار آن داشته و شواهد صریح قرآنی را نادیده می‌گیرند و مصداق آیه ۸۷ سوره بقره شده‌اند؟

در آیه دوم. که در ادامه همین قسمت در جزوه رفع شبهات آمده است. قرآن کریم به

پیروی نعل به نعل مسلمانان از یهودیان

در این قسمت نویسندگان بهائی، با طرح یک اعتقاد یهودیان، بیان آیه‌ای از قرآن و روایتی از پیامبر اکرم، چنین نوشته‌اند: «یهودیان بر این اعتقاد بودند که دست خدا بسته است و دیگر پیامبری نخواهد فرستاد و چنان بر عدم

حقانیت آن حضرت ایمان داشتند که می‌گفتند: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (انفال، آیه ۲۲) (خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور). پیامبر اکرم نیز در مورد مسلمانان پیش بینی کرده‌اند «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ

» (انشقاق، آیه ۱۹) یعنی مرحله به مرحله همان اعمال را مرتکب خواهید شد که در تفسیر این آیه از پیامبر نقل گردیده که فرموده‌اند: «لَتَرْكَبُنَّ سَنَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذُو النَعْلِ بِالنَعْلِ وَ الْقَذَةَ بِالْقَذَةِ...» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۴۹) یعنی البته شما هم شیوه پیشینیان را نعل به نعل و جزء به جزء در پیش خواهید گرفت. در نتیجه مسلمانان نیز مسیر مشابهی مانند یهودیان و اقوام پیشین را طی نموده و

ارسال رسولانی بعد از پیامبر اکرم ندارد و فقط بیانگر تکذیب دعوت پیامبران است. یکی از مصادیق این دعوت هم که مورد انکار بهائیان قرار گرفته، خاتمیت پیامبر اکرم است که چون با محتوای سخنان بهاء الله سازگار نیست، آن را انکار کرده‌اند و در واقع این بهائیان هستند که وقتی حقایق قرآنی را مطابق با سخنان بهاء الله نمی‌یابند، سعی در تکذیب و تخطئه آن دارند.

چنین استدلالی از اساس باطل است و حقیقتاً نمی‌توان از تکذیب مردم، به حقانیت آن دعوت پی برد. برای اثبات ادعای پیامبران و الهی بودن آن‌ها طرق دیگری وجود دارد که یکی از واضح‌ترین آن‌ها معرفی پیامبر قبلی است که البته هیچ نشانی از آن در کلام پیامبر اسلام ﷺ دیده نمی‌شود.

آیه دیگری که در این قسمت بیان شده، آیه ۴۴ سوره مؤمنون است که البته هیچ کاربردی در انکار خاتمیت ندارد و بدون هیچ توضیحی ارائه شده و مشخص نیست که آیه مذکور چه دلالتی بر انکار خاتمیت دارد. آیه می‌فرماید: «سپس

پیامبران خود را پیایی فرستادیم، هر امتی که پیامبرش [برای هدایت] آمد، او را تکذیب کردند، آنگاه آنان را از پی یکدیگر آوردیم [و به هلاکت رساندیم] و از آنان [برای عبرت مردم] داستان‌ها ساختیم. پس نفرین بر قومی که ایمان نمی‌آوردند». آیه نیز فقط به تکذیب دعوت پیامبران از سوی عده‌ای از مخاطبان ایشان اشاره دارد و به هیچ‌روی بیانگر استمرار ارسال رسل نیست. لذا استدلال به این آیه نیز راهی برای نفی خاتمیت به ما نشان نخواهد داد.

از موعود با تکذیب و تمسخر و قتل استقبال کرده‌اند».

پاسخ

در آغاز باید دید یهودیان دست خدا را در چه کاری بسته می‌دانستند؛ آیا چنانکه بهائیان ادعا کرده‌اند، آن‌ها در مورد ارسال پیامبر بعدی دارای چنین عقیده‌ای بودند؟ پاسخ منفی است. امیرالمؤمنین علیه السلام این اعتقاد یهودیان را در مورد قضا و قدر الهی بیان کرده و فرموده‌اند: «قالوا قد فرغ الله من الأمر لا يحدث الله غير ما قد قدره في التقدير الأول، فردّ الله عليهم فقال: بل يدها مبسوطتان يُنفقُ كيف يشاءُ أي يقدم و يؤخر و يزيد و ينقص و له البداء و المشية: أن‌ها می‌گفتند خدا از کار فراغت یافته و چیز تازه‌ای غیر از آنچه در تقدیر اولیه معین کرده، تقدیر نمی‌کند. خدا سخن آنان را رد کرد و فرمود: بلکه دستان او گشاده است، انفاق می‌کند هر طور بخواهد یا مقدم و مؤخر می‌گرداند و زیاد و کم می‌کند و بداء و مشیت دارد.» (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱). بنابراین به وضوح می‌بینیم که ادعای نویسندگان بهائی باطل بوده و یهودیان در مورد ارسال پیامبر بعدی معتقد به بسته بودن دست خدا نبودند. نکته دیگر آنکه کسانی که از خدا درخواست بارش سنگ کردند، مشرکان و کافران بودند و نه یهودیان. این حقیقت با مراجعه به آیات قبل، یعنی آیات ۳۰ و ۳۱ سوره انفال مشخص می‌شود.

در مورد این ادعا که مسلمانان مرحله به مرحله راه یهودیان یا امت‌های پیشین را در پیش خواهند گرفت و از موعود با تکذیب، تمسخر و قتل استقبال خواهند کرد، باید گفت: اصل روایت پیامبر اکرم، در تفسیر آیه ۱۹ سوره انشقاق، در تفسیر قمی است و علامه مجلسی در بحار الانوار نیز از همین کتاب نقل کرده است. در تفسیر قمی آمده است: «قال رسول الله لتركبن سنة من كان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة و لا تخطئون طريقتهم شبر و شبر و ذراع بذراع و باع بباع، حتى أن لو كان من قبلکم دخل جحر ضب لدخلتموه قالوا: اليهود و النصارى تعنى يا رسول الله؟ قال: فمن أعنى؟ لينقض عرى الإسلام عروة عروة فيكون أول ما تنقضون من دينكم الإمامة [الأمانة] و آخره الصلاة: رسول خدا صلوات الله عليه و آله فرمودند: حتماً به همان راهی می‌روید که پیشینیان رفته‌اند. پا جای پای آنان خواهید گذاشت و وجب به وجب به همان راه خواهید رفت و از راه آنان حتی به اندازه تیری یا به اندازه یک وجب منحرف نخواهید شد، به طوری که اگر یکی از پیشینیان وارد سوراخ سوسماری شده باشد، شما نیز داخل خواهید شد. گفتند یا رسول الله منظورتان یهود و نصاری هستند؟ فرمود: پس منظورم کیست؟ دستاویزهای اسلام را یکی پس از دیگری می‌شکنید. اولین چیزی که از دین خود درهم می‌شکنید امامت (امانت) و آخر آن نماز است.» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۳).

یکی از ویژگی‌های خاص اسلام، که آن را از سایر ادیان الهی متمایز می‌نماید، مسأله خاتمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که نظیر آن برای سایر پیامبران الهی وجود نداشته است. این حقیقت مهم به قدری واضح است که حتی مورد تأیید مبلغان مشهور بهائی نیز قرار گرفته است، چنانکه اشراق خاوری در تعریف ختمیت می‌نویسد: «ختمیت: آخر بودن، صفت مختص به حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (قاموس توفیق منیع، ج ۲، ص ۳۷۷). پس خاتمیت، از تفاوت‌های اسلام با سایر ادیان الهی است و نه از مشترکات، تا بخواهد در گستره این حدیث قرار بگیرد. نکته مهم در استدلال بهائیان در این قسمت، این است که ایشان قسمت انتهایی این حدیث را تقطیع کرده و اشاره‌ای به دو مورد امامت و نماز - که از مشترکات اسلام با سایر ادیان الهی است - نکرده‌اند و این‌گونه، حقیقت را از چشم خواننده پنهان داشته‌اند.

نکته مهم دیگر در این استدلال نویسندگان بهائی، مراجعه به روایات و بیان معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام در توضیح و تفسیر و تبیین آیات قرآن کریم است. در واقع بیان قرآن کریم به عهده پیامبر اکرم و پس از ایشان به عهده جانشینان الهی ایشان است که به تصریح قرآن، تأویل آیات آن فقط نزد آنان است و باید از این بزرگواران سؤال شود. اگر براساس همین شیوه صحیح عمل

باید گفت شیعه نیز بر این باور است که چنین اتفاقی دقیقاً طبق پیشگویی پیامبر اکرم اتفاق افتاده است. همان‌گونه که ایشان اشاره می‌فرمایند، اولین بحثی که در امت‌های پیشین اتفاق افتاد، بحث انکار وصی و جانشین بود. به عنوان مثال، پس از آنکه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به کوه طور رفتند، خداوند متعال ۱۰ روز بر غیبت ایشان افزود و در مجموع، آن حضرت ۴۰ روز از میان امت خویش غایب گردیدند. بنی اسرائیل در همین فاصله اندک، از اطاعت هارون عَلَيْهِ السَّلَام دست برداشته و گوساله‌ای را به خدایی برگزیدند.

در اینجا توجه به یک نکته مهم لازم است و آن اینکه همان‌طور که از فرموده پیامبر اکرم نیز مشخص است، گفتار ایشان ناظر به فعالیت‌های اقوام پیشین و مسلمانان درباره مسائلی است که در اسلام و سایر ادیان الهی، هر دو وجود داشته است؛ چنانکه با عبارت «عری الاسلام» (دستاویزها و متعلقات اسلام) از آن یاد شده، مانند امامت و نماز که به عنوان اولین و آخرین چیزی که متعلق به اسلام است، مورد نقض و انکار قرار می‌گیرند. بنابراین، این روایت مربوط به تفاوت‌های میان شریعت‌های الهی نیست، گرچه می‌دانیم که شریعت‌های الهی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند و خداوند نیز در قرآن کریم به آن اشاره کرده است (آل عمران: ۵۰).

شود و به روایات مربوط به این آیه مراجعه شود، نکته مهم دیگری آشکار خواهد شد که بیان آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

یکی از مباحثی که معصومین علیهم‌السلام ذیل این آیه بیان می‌دارند، سنتی است که در میان امت‌های گذشته وجود داشته و در امت

اسلام نیز اتفاق افتاده است که عبارت است از موضوع غیبت قائم اهل بیت علیهم‌السلام، یعنی همان موضوعی که باور بهائی آن را انکار کرده و موهوم می‌داند (محمدحسینی، حضرت باب، ص ۹۷۲). جالب اینجاست که دقیقاً در تفسیر همین آیه نیز به این مطلب اشاره شده است. ابن بابویه در کتاب کمال‌الدین و بحرانی در کتاب البرهان درخصوص

این آیه، روایت زیر را از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند:

«... عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه‌السلام، قال: «إن للقائم منا غيبة يطول أمدها». فقلت له: و لم ذاك يا بن رسول الله؟ قال: «إن الله عزوجل أبي إلا أن تجرى فيه سنن الأنبياء عليهم‌السلام في غيبتهم وإنه لا بد له يا سدير من استيفاء مدد غيبتهم، قال الله عزوجل: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ، أَى عَلَى سَنَنِ مَنْ كَانَ

من قبلکم: حنان بن سدير از پدرش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرد که فرمود: برای قائم ما غیبتی است که مدت آن به طول می‌انجامد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! آن برای چیست؟ فرمود: زیرا خدای تعالی می‌خواهد در او سنت‌های پیامبران علیهم‌السلام را در غیبت‌هایشان

جاری کند و ای سدير

گريزي از آن نيست که مدت غیبت‌های آن‌ها به سر آید. خدای تعالی فرمود:

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ یعنی سنت‌های پیشین در شما جاری است « (بحرانی،

البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۱۹، ابن بابویه، کمال‌الدین و تمام‌النعمة،

ج ۲، ص ۴۸۱). به بیان روشن‌تر یکی از سنت‌های الهی که در امت‌های پیشین

وجود داشته و در امت اسلامی نیز محقق گردیده، سنت غیبت حجت خداست. یعنی همان باور اصیل و سنتی که در تمام امت‌های گذشته نیز بوده و باور بهائی آن را موهوم می‌داند.

در پایان این قسمت، نویسندگان بهائی درباره نسخ قرآن ادعا کرده‌اند: «یکی از سخت‌ترین موانع ذهنی که پیروان دیانت اسلام در برابر خود ساخته‌اند، اعتقاد به قطع ارتباط خداوند

یکی از مباحثی که معصومین علیهم‌السلام ذیل این آیه بیان می‌دارند، سنتی است که در میان امت‌های گذشته وجود داشته و در امت اسلام نیز اتفاق افتاده است که عبارت است از موضوع غیبت قائم اهل بیت علیهم‌السلام، یعنی همان موضوعی که باور بهائی آن را انکار کرده و موهوم می‌داند جالب اینجاست که دقیقاً در تفسیر همین آیه نیز به این مطلب اشاره شده است.

ادعای دوم این است که مسلمانان به عدم نسخ قرآن معتقدند، حال آنکه خداوند متعال فرموده ما آیات آن را نسخ می‌کنیم.

در پاسخ باید گفت نویسندگان بهائی آیه ۱۰۶ سوره بقره را در این موضع آورده‌اند، اما فقط به قسمت نسخ آن توجه کرده و به ادامه آن دقت نکرده‌اند. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا: هر آیه‌ای را نسخ یا فراموش کنیم، مثل آن یا بهتر از آن را می‌آوریم». همان‌طور که به‌وضوح از متن آیه پیداست، خدای بزرگ فرموده اگر آیه‌ای نسخ شود مثل آن یا بهتر از آن آورده می‌شود. اما جالب است که نویسندگان بهائی به آورده شدن مثل آن آیات یا بهتر از آن در قرآن توجهی نکرده و فقط ادعا کرده‌اند که مسلمانان نسبت به نسخ آیات قرآن بی‌توجه هستند. اما استدلال عجیب‌تر آنجاست که از نسخ چند آیه از قرآن نسخ کل قرآن نتیجه گرفته شده و بیان شده است که مسلمانان بر این باورند که قرآن الی‌الابد باقی است و هیچ‌گاه نسخ نخواهد شد. باید گفت این استدلال هیچ دلیل عقلانی و علمی نداشته و نمی‌توان از نسخ چند آیه از قرآن که البته مثل آن یا بهتر از آن جایگزینش شده، نسخ کل قرآن را نتیجه‌گیری کرد.

با انسان از طریق پیامبران است که به استناد مطالبی از قرآن و احادیث به آن معتقد گشته‌اند و با وجودی که طی ۲۳ سال نزول قرآن بارها آیات آن توسط پیامبر نسخ گردیده، گمان نموده‌اند که این کتاب الی‌الابد نسخ نخواهد شد، با اینکه نسخ شدن آیات در خود قرآن نیز بیان شده است: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره، آیه ۱۰۶) یعنی هر آیه‌ای را نسخ یا فراموش کنیم، مثل آن یا بهتر از آن را می‌آوریم».

به این ادعا که مسلمانان به قطع ارتباط با خداوند متعال بعد از پیامبر اکرم معتقدند، در قسمت «مسأله قطع فیض» پاسخ داده شد که شیعیان ضمن اعتقاد به خاتمیت، معتقدند خداوند هیچ‌گاه زمین را از حجت خود خالی نخواهد گذاشت و فیض و هدایتش از این طریق به بندگان خواهد رسید. علاوه بر آن شیعیان معتقد به وجود حجت حی و زنده‌ای هستند که در پس پرده غیبت به سر می‌برند، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و امام دوازدهم شیعیان بوده و به بیان امام صادق علیه السلام، هدایتشان در عصر غیبت، همانند نور خورشید پشت ابر، به انسان‌ها می‌رسد. (ابن بابویه، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، ص ۲۵۳). بنابراین ادعای مطرح شده، تهمتی به اعتقاد شیعیان است. بالعکس این بهائیان هستند که با نبود ولی امرالله، در حال حاضر، مظنون به اعتقاد قطع فیض هستند.

قسمت چهارم: آیه خاتم النبیین

مطلب دیگری که مورد توجه نویسندگان بهائی قرار گرفته است، آیه ۴۰ سوره احزاب است که با جرأت می توان گفت یکی از صریح ترین آیات قرآنی در زمینه خاتمیت حضرت محمد ﷺ

است که می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است. البته خداوند به همه چیز بسی داناست».

در این آیه، خاتمیت پیامبر اسلام به روشنی بیان شده است؛ اما در جزوه رفع شبهات سعی شده است با وارد آوردن اشکالاتی بر آن، معنای خاتم را که به معنی پایان دهنده است؛ زیر سؤال ببرند. این اشکالات عبارتند از:

۱- چرا نکته ای با این اهمیت، که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند، در قرآن فقط یک بار و آن هم در عبارتی چنین چندپهلوی گنجانده شده است؟

۲- اگر خاتم را به معنای پایان دهنده فرض کنیم، میان قسمت اول و دوم آیه ارتباط معنایی برقرار نیست؛ یعنی علی رغم مرتبط شدن «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» با «رَسُولَ اللَّهِ

وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» به وسیله عبارت «ولکن»، این دو قسمت ارتباط معنایی با هم ندارند و لذا خاتم نمی تواند معنای پایان دهنده داشته باشد و باید آن را گونه ای دیگر معنا کرد که ربط میان دو قسمت برقرار شود.

۳- در بین اعراب، لقب خاتم، برای تکریم و شاخص نمودن به کار می رود، مثل

اصطلاح «خاتم الشعراء». در احادیث زیادی نیز عبارت «خاتم الوصیین» برای حضرت علی علیه السلام به کار برده شده است که اگر این عبارت به معنای آخرین وصی باشد؛ اعتقاد به وصایت فرزندان امیرالمؤمنین علیهم السلام باطل است.

۴- اگر خاتم با فتحه خوانده شود؛ یکی از معانی آن مهر و نگین انگشتی است، چراکه

در قدیم مهر افراد، نگین انگشتشان بود و افراد از نگین انگشت برای تصدیق و تایید نامه ها استفاده می کردند پس معنای خاتم به معنای مصدق و تأییدکننده است؛ بدین معنا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبران قبلی را تأیید کرده و مانند آن ها تصدیقی بر این مطلب دارند که ازدواج با زن پسرخوانده نادرست است.

۵- برداشت پایان دهنده، از کلمه خاتم، در تعارض کامل با آیاتی از قرآن کریم است که

علاوه بر آن شیعیان معتقد به وجود حجت حی و زنده ای هستند که در پس پرده غیبت به سر می برند، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و امام دوازدهم شیعیان بوده و به بیان امام صادق علیه السلام، هدایتشان در عصر غیبت، همانند نور خورشید پشت ابر، به انسان ها می رسد.

به صراحت ظهور پیامبران یا امت‌های صاحب کتاب دیگری را در آینده خبر می‌دهد.

پاسخ به اشکالات بر آیه خاتم النبیین

۱- پاسخ به اشکال اول

نکته اول که باید اشاره کنیم این است که مطالب، احکام و ماجراهای زیادی در قرآن هستند که فقط در یک آیه آمده‌اند.^۱ آیا با

استدلال بالا، می‌توان آن‌ها را انکار کرد، کنار گذاشت یا مدعی شد اعتبار آن‌ها از دیگر آیات کمتر است؟ باید گفت خداوند متعال لزوماً آن‌گونه که ما می‌خواهیم سخن نمی‌گوید و واضح است که حجیت کلام خدا به تعداد و تکرار نیست و این سخن که مطلب مهم؛ باید حتماً چندبار در قرآن مطرح شده باشد، استدلال قابل قبولی به نظر نمی‌رسد؛ چه که اهمیت سخنان خداوند متعال بر مبنای تکرار نیست.

بر مبنای تکرار نیست. کلامی که فقط یک بار هم در قرآن آمده باشد، همان اندازه حجیت دارد که به طور مثال، پنجاه مرتبه آمده باشد. بنابراین لفظ «خاتم النبیین»، در یک آیه هم کافی است و برای مسلمانان حجت است. آنچه در واقعیت اتفاق افتاده این است که

۱. به طور مثال ماجرای حضرت عزیر نبی و میراندن او (بقره: ۲۵۹)، داستان مباحله (آل عمران: ۶۱) و آیه تطهیر (احزاب: ۳۳).

خداوند متعال مطلبی را در آیات متعدد قرآنی بیان فرموده ولی باز مورد انکار عده‌ای قرار گرفته است؛ نظیر آیات مربوط به قیامت که حدود ۲۰۰۰ آیه از قرآن کریم به این مطلب اختصاص یافته است، اما پیشوایان بهائیت معنای آن‌ها را تحریف کرده و توصیفی کاملاً متفاوت از توصیف قرآنی از قیامت را بیان می‌کنند.^۲

نکته دوم که حائز اهمیت است؛ این است که به طور کلی سه محور در بحث خاتمیت وجود دارد. خاتمیت بر محور پیامبر اسلام ﷺ، خاتمیت بر محور قرآن و خاتمیت بر محور دین اسلام و جاودانگی احکام آن؛ به این معنا که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر الهی، قرآن آخرین کتاب الهی و احکام آن،

باید گفت خداوند متعال لزوماً آن‌گونه که ما می‌خواهیم سخن نمی‌گوید و واضح است که حجیت کلام خدا به تعداد و تکرار نیست و این سخن که مطلب مهم؛ باید حتماً چندبار در قرآن مطرح شده باشد، استدلال قابل قبولی به نظر نمی‌رسد؛ چه که اهمیت سخنان خداوند متعال بر مبنای تکرار نیست.

آخرین دین و احکامی است که از سوی خدا برای بشر فرستاده شده است.

در هر یک از این سه محور می‌توان به مستندات از پیامبر اسلام ﷺ، امامان معصوم علیهم السلام، دانشمندان شیعه، اهل سنت و حتی در برخی موارد به مستندات از نصوص دست اول آیین بهائی و علمایی که مورد تأیید ایشان قرار

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید به چالش‌های معنای نوین قیامت در آیین بهائی از همین نویسنده.

کتاب بی‌طله: باطل از پیش روی آن بدان راه ندارد یعنی تورات و انجیل و زبور آن را باطل نمی‌کنند و نیز باطل از پس آن بدان راه ندارد یعنی هیچ کتاب دیگری پس از قرآن نخواهد بود که قرآن را باطل کند»^۲ (قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۶). در محور سوم یعنی خاتمیت دین اسلام و احکام جاودانه آن نیز، می‌توان این آیه را شاهد آورد: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ: او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاده است تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان ناخوش دارند» (توبه: ۳۳؛ صف: ۹). در این آیه، قیدی برای ادیان قرار داده نشده است و می‌توان گفت دین اسلام، تنها دینی است که بر تمامی ادیان، چه الهی و چه غیر الهی پیروز خواهد شد. این آیه نیز همان معنا را می‌رساند: «وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ: هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز او را پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است» (آل عمران: ۸۵). توجه به کلمه آخرت، در این آیه بیانگر این است که اسلام آخرین دینی است که در آخرت در مورد آن سوال می‌شود. با عنایت به این سه

۲. لازم به ذکر است که نسخ، یکی از مصادیق ابطال، به معنای ابطال احکام قبلی و آوردن احکام جدید است (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، ص ۹۷). از منظر آیین‌های بابی و بهائی، دین اسلام و احکام آن در بدست نسخ شد و آیین بابی جایگزین آن گردید (فیضی، حضرت بهاء‌الله، ص ۴۳).

گرفته‌اند، اشاره کرد که همگی بیاناتی در تأیید و اثبات ادعای آخرین بودن این سه محور دارند (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، صص ۱۴-۱۶). از آنجاکه برای پرداختن به تمام این مستندات، نوشتاری جداگانه لازم است، در اینجا به بیان مثال‌هایی از آیات قرآنی می‌پردازیم که در هر سه محور مورد استناد قرار می‌گیرند.^۱ آیه‌ای که در محور اول یعنی خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ مورد استناد قرار می‌گیرد؛ آیه ۴۰ سوره احزاب یعنی همین آیه مورد بحث و به کار بردن لفظ «خاتم النبیین» در آن است. در محور دوم یعنی آخرین بودن قرآن می‌توان به آیه «وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: این قرآن بر من وحی شده است تا به وسیله آن شما را و هرکس را [که پیام این قرآن به او] برسد، هشدار بدهم» (انعام: ۱۹)، اشاره کرد. در این آیه قید زمان و مکان برداشته شده است، پس قرآن برای همه زمان‌ها و همه مکان‌هاست. همچنین درباره آیه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلًا مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ: هیچ باطلی نه از پیش رویش و نه از پشت سرش به آن راه نمی‌یابد، [آن] فرورفته‌ای از سوی حکیمی ستوده است» (فصلت: ۴۲)، امام باقر (ع) می‌فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ قَبْلِ التَّوْرَةِ وَ لَا مِنْ قَبْلِ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ وَ أَمَّا مِنْ خَلْفِهِ لَا يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِهِ»^۱ برای مطالعه بیشتر در سایر مستندات بنگرید به: جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، ۱۳۹۳ شمسی، تهران، نشر گوی

محور و ارائه مستندات از آیات قرآن در مورد آن‌ها، می‌توان گفت علی‌رغم تصور نویسندگان بهائی، مسأله آخرین بودن و جاودانگی پیامبر و دین اسلام نکته‌ای نیست که یک‌بار در قرآن ذکر شده باشد، بلکه به عبارات مختلف در آیات متعدد ذکر آن رفته است؛ گرچه اگر فقط

یک بار هم این مسأله آمده بود، برای مسلمانان کافی بود و حجیت داشت.

۲- پاسخ به اشکال دوم

نویسندگان بهایی گفته‌اند که با در نظر گرفتن معنای پایان‌دهنده برای خاتم، چون نمی‌توان میان دو قسمت آیه یعنی «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» و «وَ لَكِنْ رُسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» ارتباط معنایی برقرار کرد؛ لذا باید معنای خاتم را طوری در نظر

گرفت که ارتباط میان دو قسمت برقرار شود. آن‌ها همچنین در اشکال چهارم با در نظر گرفتن معنای تصدیق‌کننده برای خاتم، به زعم خود این ارتباط را برقرار نموده و بیان کرده‌اند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ تصدیق‌کننده پیامبران قبل از خود بوده و مانند آن‌ها تصدیق کرده‌اند که می‌توان با همسر پسر خوانده ازدواج کرد.

۱- او رسول خداست؛ یعنی پدر معنوی امت است و همانند یک پدر، دل‌سوز مردم است و از همین رو، اطاعت از او همانند اطاعت از یک پدر، واجب است؛ اما پدر واقعی آنان نیست که همسر پیشین پسر خوانده‌اش زید، در حکم عروس او بوده باشد و ازدواج با آن بانو، حرام باشد.

۲- رسول خداست؛ یعنی سخنان افراد منافق یا نادان موجب نمی‌شود تا حکم خدا

را بیان نکند. فرستاده خدا وظیفه‌اش آن است که حکم خدا را بگوید؛ هر چند منافقان را خوش نیاید.

۳- او نه تنها رسول خدا که خاتم پیامبران است و پس از او دیگر هیچ خبری از آسمان به عنوان وحی تشریحی نخواهد آمد و در نتیجه، این حکم همانند دیگر احکام اسلام و قرآن، جاودانه است.

با عنایت به این سه محور و ارائه مستندات از آیات قرآن در مورد آن‌ها، می‌توان گفت علی‌رغم تصور نویسندگان بهائی، مسأله آخرین بودن و جاودانگی پیامبر و دین اسلام نکته‌ای نیست که یک بار در قرآن ذکر شده باشد، بلکه به عبارات مختلف در آیات متعدد ذکر آن رفته است؛ گرچه اگر فقط یک بار هم این مسأله آمده بود، برای مسلمانان کافی بود و حجیت داشت.

«خاتم الشعرا». به همین جهت است که برای تکریم امیرالمؤمنین عليه السلام لقب «خاتم الوصیین» به ایشان داده شده است، چراکه اگر غیر از این بود و خاتم به معنای پایان دهنده بود، ترکیب «خاتم الوصیین» به معنای پایان دهنده اوصیا می شد و این، با ادامه سلسله وصایت توسط فرزندان ایشان ناسازگار است.

برای پاسخ به این اشکال باید گفت اولاً، لازم است برای دریافت معنای درست و کامل لغت خاتم، به فرهنگ های لغت مراجعه شود و نمی توان بدون استناد، سخنی را بیان کرد؛ ثانیاً، فارغ از این ادعا، نگاهی نیز به برخی نظرات، در زمینه اصطلاح «خاتم الشعرا» می اندازیم تا معلوم شود آیا در میان اهل فن، این اصطلاح برای تکریم به کار رفته یا منظور از خاتم الشعرا واقعاً همان پایان دهنده شاعران بوده است؟

سجادی می نویسد: «خاتمیت علاوه بر احترام و توقیر، پیوسته با نوعی کمال همراه بوده و هست و اصطلاحاتی همچون خاتم الانبیا و خاتم الاوصیا و خاتم الحکما و خاتم المجتهدین و جز این ها برخاسته از چنین اعتقادی است. مثلاً خاتم المجتهدین بدان کس اطلاق می شود که در فن اجتهاد به پایه ای رسیده است که دیگر همانند او نخواهد آمد (به نقل از لغت نامه دهخدا). اطلاق عنوان خاتم الشعرا به جامی نیز چنین تصویری را در ذهن خواننده و شنونده برمی انگیزد.»

۴- عموم آدمیان و به ویژه اعراب، داشتن فرزند پسر را افتخاری بس بزرگ می پندارند و به داشتن پسر می بالند. نکته مهم آیه این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پسر ندارد؛ اما خداوند نعمتی بسیار بزرگ تر به او عنایت فرموده است؛ او رسول خدا و خاتم انبیاست (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، ص ۲۹).

بنابراین ارتباط میان دو قسمت از آیه را به دو وجه می توان برقرار نمود؛ اول اینکه به این دلیل که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیا و پایان دهنده پیامبران است؛ حکمی که درباره ازدواج با همسر پسرخوانده ارائه داده جزئی از شریعت جاودانه او و غیرقابل نسخ است و دوم اینکه او پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، یعنی پسری ندارد؛ اما خدا به او موهبتی بسیار بزرگ تر عطا کرده که رسول خدا و پایان دهنده پیامبران است. بنابراین با در نظر گرفتن این توضیحات، به راحتی می توان ربط میان آخرین بودن پیامبر اکرم و مسأله و حکم بیان شده در آیه را مشخص کرد.

۳- پاسخ به اشکال سوم

گفته اند که در بین اعراب لغت خاتم برای تکریم شخص به کار می رود، مانند

۱. البته، پیامبر اسلام پسرنی به نام های قاسم، طیب، طاهر و ابراهیم داشته اند ولی همه آن ها در نوزادی و کودکی از دنیا رفته اند، لذا نمی توان لفظ رجالکم را که به مردانی بالغ اطلاق می شود، برای آن ها به کار برد. (قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷ به نقل از تفسیر الکشاف و المیزان).

(سجادی، جامی فراز یا فرود، ص ۵).

بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت تصویری که نویسندگان بهائی، از اصطلاحاتی نظیر خاتم الشعرا و ... دارند، نادرست به نظر می‌رسد و تأکید بر ارائه مرجعی برای سخن خود، انتظار بیجایی نیست.

نویسنده پس از بیان چنین معنایی از اصطلاح خاتم الشعرا، به بررسی این ادعا که آیا واقعاً می‌توان جامی را خاتم الشعرا یعنی پایان دهنده شاعران نامید، می‌پردازد. پس باید گفت آنچه در اینجا مورد نظر است، معنای پایان دهنده

درباره اصطلاح «خاتم الوصیین» برای

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوییم روشن است که فرزندان ایشان وصی بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیستند و هر یک از امامان وصی امام قبل از خود و با واسطه، وصی پیامبر گرامی اسلام هستند و فقط امیرالمؤمنین وصی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و کاربرد این لقب برای ایشان کاملاً بجاست، چراکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان دهنده سلسله انبیا و حضرت علی علیه السلام پایان دهنده

درباره اصطلاح «خاتم الوصیین» برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوییم روشن است که فرزندان ایشان وصی بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیستند و هر یک از امامان وصی امام قبل از خود و با واسطه، وصی پیامبر گرامی اسلام هستند و فقط امیرالمؤمنین وصی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و کاربرد این لقب برای ایشان کاملاً بجاست، چراکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان دهنده سلسله انبیا و حضرت علی علیه السلام پایان دهنده اوصیای پیامبران است.

برای خاتم است و استناد نویسنده به این معنی برای بیان این موضوع است که باتوجه به شعرای توانای بعد از جامی، نمی‌توان او را خاتم الشعراء یا پایان دهنده شاعران نامید.

سرمد محمدی درمورد جامی که به وی لقب خاتم الشعرا داده‌اند، چنین نوشته است: «بعضی مستشرقان، مرگ جامی را نقطه پایان عصر طلایی ادبیات کلاسیک فارسی دانسته‌اند (آریری،

سلسله اوصیای پیامبران است.

اکنون، حدیثی را که در آن لقب «خاتم الوصیین» برای امیرالمؤمنین علیه السلام به کار برده شده است، می‌بینیم تا فصل الخطابی برای پاسخ به اشکال مطروحه باشد.

«مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ

۱۳۷۱ ش، ص ۴۰۶) و در نظر گرفتن لقب «خاتم الشعرا» برای وی نیز از همین دیدگاه حکایت دارد» (سرمد محمدی، گزارشی از یک کتاب، ص ۱۶۵). ملاحظه می‌کنیم که نویسنده معنای پایان دهنده را برای خاتم در نظر گرفته و به پایان عصر ادبیات کلاسیک با مرگ جامی اشاره کرده است.

فَأَمَّا الْخَتْمُ، وَهُوَ الطَّنْبُ عَلَى الشَّيْءِ، فَذَلِكَ مِنَ
الْبَابِ أَيْضًا لِأَنَّ الطَّنْبُ عَلَى الشَّيْءِ لَا يَكُونُ إِلَّا
بَعْدَ بُلُوغِ آخِرِهِ، فِي الْأَخْرَازِ. وَالْخَاتَمُ مُشْتَقٌّ مِنْهُ،
لِأَنَّ بِهِ يُخْتَمُ وَيُقَالُ الْخَاتِمُ، وَالْخَاتَامُ، وَالْخَيْتَامُ.
وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ، لِأَنَّهُ
آخِرُهُمْ وَخِتَامُ كُلِّ مَشْرُوبٍ: آخِرُهُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
[خِتَامُهُ مِسْكٌ] [المطففين: ٢٦]، أَيْ إِنَّ آخِرَ مَا
يَجِدُونَهُ مِنْهُ عِنْدَ شُرْبِهِمْ إِيَّاهُ رَائِحَةُ الْمِسْكِ.»
(احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ٢،
ص ٢٤٥).

ترجمه: سه حرف «خ، ت، م»، اصل واحد
است؛ [یعنی یک معنای اصلی بیش ندارد]
و آن هم رسیدن به پایان چیزی است. گفته
می شود: کار را به پایان بردم و نیز گفته می شود:
قاری، [خواندن] سوره را به پایان برد. همین
معنای اصلی یک معنای ملازم نیز جدا شده
است: [ختم، که همان مُهر نهادن بر چیزی
باشد، نیز از همین باب است؛ زیرا مُهر نهادن
بر چیزی، فقط آن هنگام تحقق می یابد که
آن چیز در یک مجموعه محدود و محصور،
به پایان خویش برسد. خاتم [به فتح تاء و به
معنای انگشتی] نیز از همین معنا جدا شده
است؛ زیرا عمل مُهر نهادن به وسیله انگشتی
انجام می شود. به انگشتی خاتم [به کسر تاء]
و خاتام و خیتام هم گفته می شود و پیامبر،
که درود خداوند بر او [و خاندانش] باد، خاتم
پیامبران است؛ زیرا او، آخر آنان است. در پایان،

مَا سَأَلْتُ أَنَا رَبِّي شَيْئًا إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ غَيْرَ
أَنَّهُ قَالَ لَا نُبُوَّةَ بَعْدَكَ أَنْتَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ
خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ: موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش
از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کردند
که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی از
پروردگام چیزی را درخواست نکردم مگر آنکه
مانند آن را برای تو خواستار شدم، جزاینکه خدا
فرمود: پس از نبوتی نیست، تو پایان انبیاپی و
علی فرجام اوصیاست.

همان طور که در این حدیث می بینیم، پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله با به کار بردن عبارت واضح «غَيْرَ
أَنَّهُ قَالَ لَا نُبُوَّةَ بَعْدَكَ» در مورد خودشان، اعلام
داشته اند که نبوتی بعد از نبوت من نیست؛
من پایان دهنده انبیا هستم و علی پایان دهنده
اوصیاست.

٤- پاسخ به اشکال چهارم

اشکال چهارم جزوه رفع شبهات این است که
اگر خاتم با فتح خوانده شود؛ یکی از معانی
آن مُهر و نگین انگشتی است، به این معنا که
خاتم به معنای تصدیق کننده و تأیید کننده
پیامبران پیشین است. برای بررسی این ادعا،
به دو کتاب لغت ذیل کلمه خاتم مراجعه
می کنیم تا درستی یا نادرستی آن مشخص
شود.

نمونه اول از معجم مقاییس اللغة: «خَتَمَ الْخَاءُ وَ
التَّاءُ وَالْمِيمُ أَضْلُّ وَاحِدٌ، وَهُوَ بُلُوغُ آخِرِ الشَّيْءِ.
يُقَالُ خَتَمْتُ الْعَمَلَ، وَ خَتَمَ الْقَارِي السُّورَةَ.

خدای متعال می‌فرماید: و ختام هر نوشیدنی، یعنی آخر آن. یعنی آخرین طعمی که بهشتیان از نوشیدن شراب سر به مهر بهشتی، هنگام نوشیدن آن می‌یابند، بوی مُشک است.

نمونه دوم از المنجد: «الخاتم و الخاتم ج: خواتم و خُتم: الخاتم، ما يُخْتَمُ بِهِ، عَاقِبَةُ كُلِّ شَيْءٍ، نِقْرَةُ الْقَفَا، أَقْلٌ وَضَحِ الْقَوَائِمِ.» (یسوعی، المنجد، ص ۱۶۹).

ترجمه: خاتم و خاتم [به کسر و فتح تاء] که جمع آن خواتم و خُتم است، یعنی مهر و انگشتری؛ آنچه به او پایان داده می‌شود؛ فرجام هر چیزی، گودی پشت در پایان ستون فقرات؛ کوچک‌ترین سپیدی در انتهای پای چهارپایان.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در هر دو فرهنگ لغت، که مؤلف اولی مسلمان و دیگری مسیحی است؛ ختم که خاتم یکی از مشتقات آن است؛ پایان دادن معنا شده است؛ اما در هر دو مورد، معنای مهر و انگشتری هم در آن دیده می‌شود. توضیح آنکه در همه زبان‌ها، بسیاری از لغات یک معنای اصلی دارند و یک یا چندین معنای ملازم که در اصل و ریشه، به همان معنای اصلی بازمی‌گردند؛ در اینجا «پایان دادن» معنای اصلی و انگشتری معنای ملازم است، اما از چه جهت؟ جهت

آن را ابن فارس در سطور یادشده، توضیح داده است: «ختم که همان مهر نهادن بر چیزی باشد نیز از همین باب است؛ زیرا مهر نهادن بر چیزی، فقط آن هنگام تحقق می‌یابد که آن چیز در یک مجموعه محدود و محصور، به پایان خویش برسد. خاتم [به فتح تاء و به معنای انگشتری] نیز از همین معنا جدا شده است؛ زیرا عمل مهر نهادن به وسیله انگشتری انجام می‌شود».

همچنین در لغت‌نامه دهخدا، در این باره می‌خوانیم: «و بدین جهت خاتم نامیده شده که مکاتیب پادشاهان بدان اختتام می‌یافته است» (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه خاتم).

بنابراین به خاتم که در اصل معنای پایان‌دهنده دارد؛

معنای انگشتر هم داده‌اند، چراکه در قدیم در انتها و پایان نامه‌ها مهری زده می‌شد که نقش این مهر بر انگشتر افراد بود. از اینجا ربط میان معنای انتها و پایان با مهر و انگشتر را به وضوح می‌یابیم.

نویسندگان بهائی در نوشته خود، معنای خاتم را از «پایان‌دهنده» نامه‌ها به «تصدیق‌کننده» و «تأییدکننده» نامه‌ها تغییر داده و در واقع تحریف کرده‌اند که البته این کار مبنای علمی ندارد و پذیرفتنی نیست.

بنابراین به خاتم که در اصل معنای پایان‌دهنده دارد؛ معنای انگشتر هم داده‌اند، چراکه در قدیم در انتها و پایان نامه‌ها مهری زده می‌شد که نقش این مهر بر انگشتر افراد بود. از اینجا ربط میان معنای انتها و پایان با مهر و انگشتر را به وضوح می‌یابیم.

«الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَ مُرَبِّي الْأُمَمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ الرَّسَالَةُ وَالنُّبُوَّةُ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ دَائِمًا أَبَدًا سَرْمَدًا: سلام و درود بر آقای عالم و مربی امت‌ها؛ کسی که نبوت و رسالت به او انتها یافته است و نیز بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد» (بهاء الله، اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۹۳).

در این بیان بهاء الله، آشکارا پیامبرگرمی اسلام را شخصی دانسته که هم نبوت و هم رسالت به او پایان یافته است. استفاده از واژه «انتتهت» به معنای «پایان یافتن» جای هرگونه توجیه اعم از تغییر معنای کلمه خاتم و سایر استدلال‌ها بر تمام نشدن نبوت و رسالت به حضرت محمد ﷺ را برای بهائیان بسته و حجت را بر تمامی نویسندگان بهائی تمام کرده است.

نمونه دوم:

اشراق خاوری در توضیحی درباره آیه ۴۰ سوره احزاب می نویسد:

«در قرآن، سوره الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده؛ جمال مبارک جل جلاله [یعنی بهاء الله] در ضمن جمله مزبوره می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهور الله است و دوره نبوت منطوی [پیچیده] گردید؛ زیرا که

در پایان این قسمت، شایسته است نظر پیشوایان بهائی را درباره خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ جويا شويم و تأکید کنیم که این نویسندگان، سزاوارترین اشخاص برای جست‌وجو و تحری حقیقت، با مطالعه بیشتر آثار آیین خود، هستند.

نمونه اول:

بهاء الله در لوحی در وصف پیامبر اکرم ﷺ چنین می نویسد:



اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۹۳

در پاسخ به این اشکال نیز باید گفت اولاً، این یک ادعای کلی است و آیات مورد استناد در این زمینه باید یک به یک مورد بررسی قرار گیرند. ثانیاً، اگر تمام آیات مورد استناد، مانند همان ادعای آیه سنت ارسال رسل باشد که نویسندگان در معنا کردن آیه دچار اشتباه شده است و در هیچ آیه‌ای از قرآن ارسال رسل سنت الاهی شمرده نشده است؛ تمام آیات مورد بحث در این زمینه نیز جای تجدیدنظر جدی از سوی نویسندگان بهائی دارد. در قسمت‌های بعدی این نوشتار، به تفصیل برخی از این موارد را توضیح خواهیم داد.

نتیجه‌گیری

اعتقاد به این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر الهی، قرآن آخرین کتاب آسمانی و اسلام نیز آخرین دین الهی است، یکی از مهم‌ترین باورهای اسلامی است که آیات و روایات متعددی را به خود اختصاص داده است. بهائیان می‌کوشند با ارائه دلایلی در هشت قسمت به رد این باور بپردازند. در بخش اول این مقاله، به چهار قسمت اول پرداخته شد. در قسمت اول، ضرورت تجدید ادیان و علم نامحدود الهی، در مورد مسائل قطع فیض، سنت ارسال رسل، منحرف شدن دین قبلی، و مقتضیات زمان بحث شد. در قسمت دوم، سبب جدایی بین ادیان الهی، دلایل بهائیان مبنی بر نقش انحرافی پیشوایان ادیان

رسول الله خاتم النبیین بودند.» (خاوری، ریحق مختوم، ج ۱، ص ۷۸).

در این بیان می‌بینیم - صرف نظر از ادعایی که در خصوص مقام بهاء الله شده و او را ظهور الله معرفی کرده - صراحتاً گفته است در سوره احزاب خداوند نبوت را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله پایان داده است. لذا اشراق خاوری، مبلغ شهیر بهائی که کتب وی مورد تأیید مؤسسه مطبوعات امری بهائی است، نیز همین برداشت را از آیه «خاتم النبیین» در قرآن داشته است.

به طور خلاصه در جمع بندی پاسخ‌هایی که به اشکال چهارم داده شد، می‌توان گفت چه از نظر لغت و مراجعه به فرهنگ‌های لغت عربی و فارسی و چه از منظر پیشوایان بهائی، به هیچ‌روی نمی‌توان معنای کلمه خاتم را تغییر داد و آن را از پایان دهنده‌گی به تصدیق‌کنندگی یا هر معنای نامرتبب دیگری که در فرهنگ‌های لغت موجود نیست، تبدیل کرد.

۵- پاسخ به اشکال پنجم

در اشکال پنجم گفته‌اند که برداشت پایان دهنده از کلمه خاتم، در تعارض کامل با آیاتی از قرآن کریم است که به صراحت ظهور پیامبران یا امت‌های صاحب کتاب دیگر را در آینده خبر می‌دهد.

قسمت چهارم آیه خاتم النبیین و اشکالاتی که به آن وارد می کنند و پاسخ به آن اشکالات مورد بحث قرار گرفت. در بخش دوم این مقاله، به چهار قسمت بعدی، پرداخته خواهد شد.

و پیشوایان اسلام مورد مطالعه قرار گرفت. در قسمت سوم، به این دلیل که همه اقوام گذشته از جمله یهودیان دین خود را آخرین دین می دانند و مسلمانان هم پیروی از آنان می کنند پرداخته شد و پاسخ های به آن ذکر شد. در

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابراهیمی، مهدی، عوامل انحراف از واقعه غدیرخ، ۱۳۹۰ شمسی، مشهد، مجله علمی - ترویجی مشکوه، شماره ۱۱۱.
- ۳- ابن بابویه، محمدبن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۷۸ شمسی، تهران، نشر جهان.
- ۴- ابن بابویه، محمدبن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ۱۳۹۵ قمری، تهران، اسلامیه.
- ۵- احمدبن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۹۷۹ میلادی، بی جا، دارالفکر.
- ۶- احمدی، کامیل، اتاقی با در باز: پژوهشی جامع در باب ازدواج سفید در ایران، شماره ۲۱، ۱۳۹۷ شمسی، فسنامه مطالعات حقوق، مؤسسه آموزش عالی نگاره.
- ۷- اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس، ۱۹۹۷ میلادی، آلمان، مؤسسه مطبوعات امری.
- ۸- اشراق خاوری، عبدالحمید، رحیق مختوم، لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۲ بدیع.
- ۹- اشراق خاوری، عبدالحمید، قاموس توفیق منیع.
- ۱۰- اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، تورنتو، university of Toronto press incorporated
- ۱۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، ۱۲۹ بدیع، ایران، مؤسسه مطبوعات امری.
- ۱۲- انجیل متی.
- ۱۳- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴ شمسی، قم، نشر بعثة.
- ۱۴- بهاء الله، اشراقات و جند لوح دیگر، بی تا، بی جا، بی نا.
- ۱۵- بهاء الله، بدیع، بی تا، بی جا، بی نا.
- ۱۶- بهاء الله، کتاب اقدس، ۱۹۹۲ میلادی، اسرائیل، مرکز جهانی بهائی.
- ۱۷- بیات، محمدحسین، امامت از دیدگاه شیعه دوازده امامی با تکیه بر براهین عقلی و

- آیات و روایات، ۱۳۹۲ شماره ۱۲، تهران، سراج منیر (دانشگاه علامه طباطبایی).
- ۱۸- حر عاملی، محمدبن حسن، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ۱۴۲۵ قمری، بیروت، اعلمی.
- ۱۹- حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹ قمری، قم، مؤسسه آل البيت.
- ۲۰- داعی نژاد، سیدمحمد، رویکرد عقلی به مسأله امامت و مهدویت در روایات (۲) ضرورت وجود حجت (تبیین و بررسی روایت اول)، شماره ۹، ۱۳۸۸ شمسی، مشرق موعود.
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا.
- ۲۲- ربانی گلپایگانی، علی، برهان حفظ شریعت و وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، شماره ۳۵، ۱۳۹۰ شمسی، انتظار موعود.
- ۲۳- رهنمائی، حسین، نقدی بر مهم ترین مستمسکات بهائیان در ایراد شبهات کلامی، درباره ختم نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، ۱۳۹۳ شمسی، قم، دو فصلنامه معرفت کلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۲۴- زهادت، عبدالمجید، اعتبار حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه» از دیدگاه فریقین، شماره ۳۴، ۱۳۸۹ شمسی، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی.
- ۲۵- سبحانی، علیرضا، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ۱۳۷۱ شمسی، قم، انتشارات توحید.
- ۲۶- سجادی، علیمحمد، جامی فراز یا فرود، شماره ۲۵، ۱۳۷۸ شمسی، فصلنامه علمی - پژوهشی شناخت، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۲۷- سرمد محمدی، حسین، گزارشی از یک کتاب: جامی، شواهد النبوة و هم سخنی بین مذاهب اسلامی، شماره ۱۴، ۱۳۸۷ شمسی، تهران، فصلنامه اندیشه تقرب، مجمع جهانی تقرب مذاهب اسلامی.
- ۲۸- شاهرخ، داریوش و گریس، اصول دیانت بهائی، ۱۹۹۸ میلادی، بی جا، ایمجز اینترنشنال.
- ۲۹- شریف الرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، ۱۴۱۴ قمری، قم، هجرت.
- ۳۰- شوقی، توقیعات مبارکه (۱۹۲۲-۱۹۴۸)، ۱۳۰ بدیع، ایران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- ۳۱- شوقی، توقیعات مبارکه، (۱۹۳۹-۱۹۲۷)، ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- ۳۲- شوقی، توقیعات مبارکه، (۱۹۴۵-۱۹۵۲)، ۱۲۵ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- ۳۳- شوقی، دور بهائی، ۱۹۸۸ میلادی، آلمان غربی، لجنه ملی نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی.
- ۳۴- شوقی، نظم جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی، کانادا، مؤسسه معارف بهائی.
- ۳۵- طاهرزاده، ادیب، نفحات ظهور حضرت بهاء الله، بی تا، بی جا، مؤسسه معارف بهائی.

- ۳۶- عبدالبهاء، مفاوضات، ۱۹۲۰ میلادی، بی جا، مرآت.
- ۳۷- علائی، عبدالعلی، مؤسسه ایادی امرالله، ۱۳۰ بدیع، بی جا، مؤسسه ملی موطبوعات امری.
- ۳۸- فیضی، محمدعلی، حضرت بهاءالله، ۱۴۷ بدیع، آلمان غربی، لجنة ملی نشر آثار امری.
- ۳۹- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ۱۳۷۱ شمسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۰- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۱۳۶۷ شمسی، قم، دارالکتاب.
- ۴۱- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، کافی، ۱۴۰۷ قمری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۲- گروه پژوهش و نگارش بهائی پژوهی، فرجام فرخنده، ۱۳۹۲ شمسی، تهران، گوی.
- ۴۳- گلپایگانی، ابوالفضل و علی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، بی تا، بی جا، بی نا.
- ۴۴- گلپایگانی، ابوالفضل، کتاب الفرائد، بی تا، مؤسسه مطبوعات امری، آلمان.
- ۴۵- کلباسی، مجتبی، گونه شناسی وجود حجت با تأکید بر دو واژه منذر و هاد، فصلنامه علمی-ترویجی انتظار موعود، شماره ۴۱، تابستان ۱۳۹۲.
- ۴۶- لطیفی، رحیم، رویکرد عقلی بر ضرورت وجود امام، قاعده لطف، شماره ۶، ۱۳۸۱ شمسی، انتظار موعود.
- ۴۷- لوییس معلوف، المنجد.
- ۴۸- مجلسی، محمد بن باقر، بحار الانوار، ۱۴۰۳ قمری، بیروت، دارالاحیاء تراث العربی.
- ۴۹- محمد حسینی، نصرت الله، حضرت باب، ۱۹۹۵ میلادی، کانادا، مؤسسه معارف بهائی.
- ۵۰- مرعشی، سیدعلی، نقد حذف خودارضایی و هم جنس گرایی از فهرست اختلالات جنسی در MSD5، شماره ۷، ۱۳۹۵ شمسی، تهران، دوفصلنامه علمی-تخصصی مطالعات تحول در علوم انسانی.
- ۵۱- مطهری، مرتضی، اسلام و نیازهای زمان، ۱۳۸۱ شمسی، بی جا، صدرا.
- ۵۲- مؤسسه دارالمعارف الفقه الاسلامی، دانشنامه جهان اسلام، بی تا، بی جا، مؤسسه دارالمعارف الفقه الاسلامی.
- ۵۳- مهدی قنبریان، بررسی ازدواج سفید در نظام حقوقی ایران و غرب (مدرنیته)، فصلنامه مطالعات حقوق، ۱۳۹۶، شماره ۱۷، مؤسسه آموزش عالی نگاره، بی جا.
- ۵۴- نمازی شاهرودی، حسن، اثبات ولایت، ۱۳۵۱ شمسی، اصفهان، حسینیه عماد زاده.
- ۵۵- نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۱۴۰۸ قمری، قم، مؤسسه آل البيت.
- ۵۶- هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس هلالی، ۱۴۰۵ قمری، قم، الهادی.

طاہرہ و باور بابی و بہائی

حسن ارشاد

کارشناس حقوق و پژوهشگر علوم دینی

چکیده

تشکیلات بهائی در دهه‌های اخیر تبلیغات بسیاری را بر فاطمه بیگم برغانی، ملقب به طاهره قره‌العین، متمرکز نموده تا از او به عنوان يك الكوی زن اصلاح طلب، روشنفکر و آزادی خواه بهائی بهره برداری تبلیغی نماید. لذا هر از چندگاه، همایش و سمیناری در این موضوع در خارج از کشور برگزار نموده و به تعریف و تمجید از دیدگاه‌های او می پردازد. در یکی از این همایش‌ها، خانم مهرانگیز کار، از سخنرانان مدعو، در پایان سخنان خود گفت: آیا اگر طاهره امروز زنده شود، تشکیلات بهائی حاضر است او را کاندیدای عضویت در بیت العدل نماید؟! (توجه کنید که زنان از حضور در بیت العدل - نهاد رهبری جامعه جهانی بهائی - محرومند). این جمله کوتاه موجب حملات گسترده‌ای به سخنران شد و سرانجام بیت العدل ناچار شد بیانیه بدهد و موضوع را خاموش کند. در این مقاله تلاش شده است با ارائه مدارك و مستندات مختلف، دیدگاه منابع بهائی نسبت به باورهای طاهره، روشن شود و دو رویکرد درباره او تبیین گردد.



کلیدواژه: طاهره، قره‌العین، باب، بابیت، بهائیت، کشف الغطاء، خشونت، داعش

و باورهای مقبول تاریخی سوءاستفاده شده و آن را به خود نسبت دهند و مایه تبلیغ باور خود نمایند و به آن افتخار کنند. یکی از این نمونه‌ها، شخصیت طاهره قره‌العین و باورهای اوست. در این مجال برآنیم که به بررسی دقیق این موضوع پرداخته، عملکرد بهائیان را به طور مبسوط روشن سازیم. در آغاز، مختصری از زندگی‌نامه طاهره را بیان کرده، عقاید و عملکرد او را شفاف‌سازی می‌کنیم و سپس با مشخص کردن نقطه‌های اساسی در محور زمانی شکل‌گیری و پیشرفت بهائیت، به نحوه استفاده تشکیلات بهائی از طاهره و باور وی در راستای اهداف تبلیغی‌شان می‌پردازیم و پشت پرده‌های مخفی آن را آشکار می‌کنیم.

طاهره کیست؟

فاطمه بیگم برغانی قزوینی، ملقب به قره‌العین، هنده، زکیه، زرین‌تاج و ام‌سلمه بین سال‌های ۱۲۳۰ الی ۱۲۳۳ در قزوین در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. عموی او میرزا محمد تقی برغانی قزوینی از عالمان شیعی و ملقب به شهید ثالث است. طاهره در ابتدا براساس آموزه‌های شیعی بزرگ شد و به تحصیل علوم فقه و اصول پرداخت. سپس توسط عموی دیگرش به افکار شیخ احمد احسائی بنیان‌گذار مکتب شیخیه گرایش پیدا کرد. او پس از ازدواج، به همراه همسر و فرزندان به کربلا و نجف رفت و مدت سیزده



در رویکرد اول، باب و آیین بابی (همان باور طاهره) موردستایش است تا آنجا که بهاء الله بر کسی که بگوید وی آیین بابی را نسخ نموده، لعنت می‌فرستد؛ اما در رویکرد دوم، بر بابیان و باورها و اعمالشان اعتراض می‌شود و محکوم می‌گردند. البته رویکرد کنونی بیت‌العدل هم چیزی جز این‌هاست. در این مقاله با توجه به مستندات ارائه شده، عدم صداقت رهبران پیشین و کنونی بهائیت آشکار می‌شود.

مقدمه

از جمله شیوه‌های تشکیلات بهائی، استفاده ابزاری از اشخاص، وقایع و هر چیز دیگری برای رسیدن به اهداف سازمان‌دهی شده تبلیغی است. در این روش سعی می‌شود از اشخاص

سال در آن عتبات سکنی گزید. در آنجا نیز گرایش‌های شیخیه را دنبال کرد و پس از شیخ احمد به جانشین او سیدکاظم رشتی گروید و مدتی با او در مکاتبه بود. پس از مرگ سیدکاظم، به کربلا رفت و در پی جانشین سیدکاظم و رکن رابع بعدی بود. در سال

نگاهی به تاریخ بابت و بهائیت

بهاءالله و باب به ترتیب در سال‌های ۱۲۳۳ و ۱۲۳۵ هجری قمری، مصادف با ۱۸۱۷ و ۱۸۱۹ میلادی در تهران و شیراز به دنیا آمدند. باب در سال ۱۲۶۰ ادعا کرد

فاطمه بیگم برغانی قزوینی، ملقب به قره‌العین، هنده، زکیه، زرینتاج و ام‌سلمه بین سال‌های ۱۲۳۰ الی ۱۲۳۳ در قزوین در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. عموی او میرزا محمدتقی برغانی قزوینی از عالمان شیعی و ملقب به شهید ثالث است.

۱۲۶۰ قمری علی‌محمد باب اعلان بابت کرد و کتاب قیوم‌الاسماء را به ملاحسین بشرویه به عنوان سندی برای ادعای خود داد. طاهره، با دریافت کتاب قیوم‌الاسماء از دست ملاعلی بسطامی در کربلا، به باب گروید و پس از آن در هرجا حضور یافت،

که واسطه بین مردم و امام دوازدهم شیعیان است. او در سال ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد. بهاءالله در سال ۱۲۶۹ قمری در محل سیاه‌چال تهران، قائل به مقام مظهریت برای خود شد ولی آن را علنی نکرد. هشت سال پس از آن، بهاءالله برای اثبات مقام باب، در بین سال‌های ۱۲۷۷ و ۱۲۸۰، کتاب مشهور خود، ایقان را می‌نگارد. بهاءالله در ایقان، خود را خادم فانی میرزا علی محمد شیرازی (باب) می‌خواند. وی در سال ۱۲۷۹.۱۲۸۰ در بغداد به طور علنی اظهار مظهریت می‌کند و

به تدریس و تبلیغ بابت پرداخت. طاهره به دلیل عملی کردن گرایش‌های خشنی که در مرام بابی یافته بود، از عراق اخراج شد و به قزوین بازگشت. در قزوین، طبق شواهدی که در کتب بهائی موجود است، با اقدام به ترور عموی خود، او را به شهادت رسانید (ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص ۱۰۷). میرزا محمدتقی برغانی قزوینی، پس از شهادت به شهید ثالث ملقب شد. پس از آن، طاهره به بدشت رفت و گردهمایی بدشت را به همراه حسین علی نوری و قدوس مدیریت کرد. در آنجا به دستور وی و بهاءالله، نسخ اسلام را اعلان کردند. پس از آن، او به مدت یک سال

۱. بهائیان مدعی نگارش ایقان در دو شبانه‌روز هستند، اما شواهدی بر نگارش دوساله این کتاب وجود دارد، سال‌های مذکور براساس آن شواهد است.

در سال ۱۲۹۰ هجری قمری کتاب اقدس را می‌نگارد و بدین وسیله احکام باب را رسماً نسخ می‌نماید. تا قبل از کتاب اقدس، به شهادت کتاب اقتدارات، بهاء‌الله احکام و تعالیم آیین بابی را نسخ نکرده بود و در دفاع از راه باب قسم می‌خورد:

«این از حکم‌های اعظم الهی است که در

پس از بهاء‌الله، عبدالبهاء زمام امور بهائیان را تا سال ۱۹۲۱ میلادی به دست گرفت. پس از مرگ عباس‌افندی، نوه او شوقی‌افندی در میان سال‌های ۱۹۲۱ الی ۱۹۵۷ میلادی زمام امور بهائیان را در دست داشت. پس از مرگ شوقی، از آنجاکه او جانشینی برای خود تعیین نکرد، جامعه بهائی به مدت ۶ سال بلا تکلیف بود، چراکه برخلاف نص صریح عبدالبهاء، ولی امری بر آن جامعه نظارت نداشت و توسط ایادیان امر اداره می‌شد؛ تا اینکه در سال ۱۹۶۳ میلادی، جمعی از ایادیان امر، بیت‌العدل بهائیان در حیفا را تأسیس کردند. از آن زمان به بعد، اکثر بهائیان در تحت فرمان بیت‌العدل اداره می‌شوند و اوامر و نواهی این سازمان

در اینکه طاهره بابی بوده و در تبلیغ باورها و اعتقاد خود فعال بوده شکی نیست؛ اما نکته مهم این است که او در سال ۱۲۶۸ کشته شده است، سالی که هنوز بهاء‌الله بابی بوده و ادعایی برای مظهریت یا پیامبری نداشته است. بنابراین، باید بدانیم باورهایی که طاهره بر آنها پا می‌فشرده و جان بر سر آنها نهاده، چه بوده‌اند.

بیان نازل شده، به شأنی که سطری مسطور نه، مگر آنکه در آن مذکور، چه تلویحاً و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقف ننمایید و جز آیات نخواهید، مع ذلک انکار نموده‌اند و امثال این امور عظیمه که جمیع می‌دانید عامل شده‌اند و نفسی اعتراض ننموده‌اند و لکن به این مقرر که به اختیار او کل کتب ناطق است، نسبت داده‌اند

در حال اجراست.

باور و اعتقاد طاهره

در اینکه طاهره بابی بوده و در تبلیغ باورها و اعتقاد خود فعال بوده شکی نیست؛ اما نکته مهم این است که او در سال ۱۲۶۸ کشته شده است، سالی که هنوز بهاء‌الله بابی بوده و ادعایی برای مظهریت یا پیامبری نداشته است. بنابراین، باید بدانیم باورهایی که

که احکام بیان را نسخ نموده. الا لعنة الله على القوم الظالمين. مع آنکه به نص بیان این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان به ذکر و ثنائش ناطق و به ظهورش مبشّر و مایظهر من عنده هو ما ظهر من ظهور قبله و من فرق هو مشرک کذاب و منکر مرتاب» (اقتدارات ص ۱۰۲ و ۱۰۳).



طاهره بر آن‌ها پا می‌فشرد و جان بر سر آن‌ها نهاده، چه بوده‌اند. آیا باورهای او همان چیزی است که اکنون بیت‌العدل هیاهوی آن را دارد یا آنکه به‌کل از قماش دیگری است که با آن نمی‌توان لباسی برازنده بر اندام ناساز تبلیغات بیت‌العدل دوخت؟

تاریخ پس از طاهره

بهائیت را در قبال رویکردشان نسبت به باورهای طاهره (یعنی همان تعالیم باب)، می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۳ هجری قمری و بخش بعدی، سال‌های بعد از تشکیل بیت‌العدل در حیفا.

در بخش اول، نگاه بهائیان به باب و آموزه‌های او مختلف و بعضاً متناقض است. در برخی از موقعیت‌ها بزرگان بهائی به‌خصوص شخص بهاء‌الله، از باب با احترام یاد می‌کنند و باورهای او را تأیید می‌نمایند. نگاهی به تاریخ بابیت و بهائیت نشان می‌دهد که در سال‌های اولیه بابیت، بهاء‌الله یکی از ستون‌های این آیین بوده است و در موقعیت‌های مختلف، بایان برای گرفتن دستور عمل به وی رجوع می‌کرده‌اند. بهاء‌الله به‌خصوص در واقعه ننگین بدشت، مدیریت آن اجتماع را به همراه طاهره برعهده داشت و بایان را به سمتی کشاند که خود قصد داشت. در جنگ قلعه طبرسی هم، وی

مدیر تدارکات و طراح جنگ علیه نیروهای حکومتی بود. بنابراین، دفاع او از باب، در واقع دفاع از عملکرد خویش است. از این رو، آنجا که مخاطب غیربابی، در حقانیت باب تردید و تشکیک می‌کند، بهاء‌الله کتاب ایقان را در جواب دایی معترض باب می‌نگارد و ادعاهای گزافی در آن می‌کند.

همچنین، گاهی بایان به‌طور خاص بهاء‌الله را خطاب قرار می‌دادند و او را که به مدت سی سال بخشی از وظیفه مدیریت اجرای احکام بابی را برعهده داشت، متهم می‌کردند که احکام باب را نسخ کرده است. او برای دفاع از خود در مقابل بایان، همان‌طور که در (اقتدارات ص ۱۰۳) پاسخ بهاء‌الله را آوردیم، این ادعا را رد می‌کند و بر مخالفان

چنین است که نصوص بهائی آکنده از اتهامات و تخطئه‌های بسیار تند علیه باب و مرام می‌شود که برخی از آن‌ها خواننده منصف را به فکر فرو می‌برد که چگونه کسی که به مدت تقریباً سی سال خود را پیرو چنین مرامی معرفی می‌کند، توانسته چنین اتهاماتی را به باور باب بزند.

در ادامه، ۲۳ اتهام را که بهاء‌الله و عبدالبهاء و ابوالفضل گلپایگانی به باور باب (همان باور طاهره) وارد آورده‌اند، مرور می‌کنیم.

اتهامات بزرگان بهائی به باور باب و طاهره

بهاء‌الله نظر خود را دربارهٔ باور طاهره (عقاید بابی) این‌گونه مطرح می‌کند:

«بگواي دوستان ترس از برای چه و بیم از که؟ * گلپارهای عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و می‌شوند * نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است * نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض * به یاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع، لازال اخیار به گفتار حدائق وجود را تصرف نمودند» (مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۲۸۷).

بهاء‌الله در این جمله معتقد است که افرادی بر کرهٔ خاکی هستند که همچون درندگان به نزاع و جدال می‌پردازند و این گروه درنده‌خوار حزب بابی (بایبان و طاهره

لعنت می‌فرستد. در جای دیگر، در صفحهٔ ۳۰۳ کتاب بدیع نیز، بهاء‌الله برای نشان دادن ارادتش به باب و جدا نبودن از وی و اینکه تمام کوشش وی اثبات ادعاهای باب بوده است، خطاب به بابی‌ها می‌گوید: «بدانید ای قوم که این غلام رحمن در جمیع احیان اراده‌اش آن بوده که آنچه از ظهور قبلش، نقطهٔ بیان، روح من فی‌الاکوان فداه، نازل شده ثابت نماید. حرکت ننموده‌ام مگر به رضای او چنانچه او حرکت نفرموده مگر به رضای این غلام؛ مع آنکه کل آنچه از این مشیت ظاهر شود، نفس مشیت و اراده او بوده و کفی بنفسه شهیدا».

در این موارد، چون بهاء‌الله خود را در خطر می‌بیند، برای دفاع از خود، ادعای مخاطب را رد کرده و خود را خادم فانی باب و پیرو و تسلیم وی و باور وی نشان می‌دهد.

در مقابل رویکرد بالا، مشاهده می‌کنیم که بهاء‌الله در موقعیت‌هایی که جایگاه خود را محکم می‌بیند، خلاف آن عمل می‌کند. در شرایط جدید، بهاء‌الله و دیگر بزرگان بهائی نیازی به مخفی کردن نیت و نگرش خود نداشته، از مرام باب برای محکم شدن جایگاه خود بهرهٔ لازم را برده‌اند و پیروان باوفایی برای خود یافته‌اند و از طرف دیگر، مخاطبشان هم ارتباطی با بابیت نداشته است؛ در این صورت چه باک که باور باب به چالش کشیده شود؟

بابی داشت، باوری که بهاء‌الله آن را چنین توصیف کرده است. معرضان و منکرانی که او را انکار می‌کنند، چهار عملکرد داشتند. اولین آن‌ها ضرب الرقاب است. یعنی باورمندان به چنین باوری، گردن انسان‌های بی‌گناه را می‌زدند و این از جمله عملکردهای اصلی آن‌ها بوده است. باور طاهره، طبق توصیف بهاء‌الله، اعتقاد به زدن گردن‌ها به قصد ایجاد ترس و وحشت و اظهار وجود بود. اشاره می‌کند و با تأکید بسیار بیان می‌دارد که درندگان حزب بابی، همواره در پی زدن گردن‌ها و سوزاندن هر کتابی غیر از منظوق بیان بوده‌اند (و البته طاهره هم از همین حزب است!).

سومین اتهام بهاء‌الله به باور طاهره، اجتناب از ملل اُخری است؛ به این معنی که بهاء‌الله معتقد است باور بابی از هرگونه تعامل با دنیای خارج خودداری می‌کند. از هرگونه ارتباط با باورهای دیگر اجتناب می‌کند. به طور کلی ارتباط و تعامل با دیگران جایگاهی در باور طاهره نداشته، تنها روش برخورد با کسانی که باور طاهره را قبول ندارند، زدن گردن آن‌هاست. خشونت سرشار از تعصب و خودبزرگی بینی که معتقد است یا به زیر چتر باور ما می‌آیی، یا حق حیات را از شما می‌گیریم.

بهاء‌الله در چهارمین اتهام می‌گوید یکی از اهداف این تفکر، باقی نگذاشتن هرگونه فرقه،

از جمله شاخص‌ترین عالمان و عاملان بابی است) معرفی می‌کند که شمشیرهای بُرنده‌شان همواره در کره‌خاکی مشغول دریدن انسان‌های دیگر بوده است

بهاء‌الله قدم را فراتر گذاشته و برای به یقین رساندن مخاطب خود نسبت به باور طاهره (همان باور باب) علت استفاده هم‌کیشان طاهره از شمشیر برنده را به وضوح بیان کرده، چهار اتهام اساسی دیگر را به باور باب و ثمره آن باور وارد آورده و این‌گونه آن را به تصویر می‌کشد:

«این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که شاید اعراض به اقبال فائز گردند و به غوامض مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند. معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک، اول کلمه فضرب الرقاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اُخری و رابع فنای احزاب. حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سد عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبعی را به صفات روحانی تبدیل نمود» (همان، ص ۵۲).

خطاب ایشان در این بیان به بایبان و باور بابی است که طاهره یکی از آنان بود و به تبلیغ آن می‌پرداخت و هرکجا می‌رسید آن را به گوش همه می‌رساند و قصد جمع کردن یار و طرفدار برای برپایی حکومت بابی داشت. طاهره باور

حزب، قوم، دین و... غیر از باور بیانی (باور طاهره) بوده است. این باور، تحمل هیچ ملت و قوم و حزبی غیر از خودش را ندارد، گردن مخالفان را به شمشیر برنده می‌برد، مخالفانش را وحشیانه می‌درد، تحمل نوشتار و قلم‌های غیرهمسو با خود را ندارد، هرچه بشر در طی تاریخ از خود به جای گذاشته خواهد سوزاند و درنهایت، بشریت را نابود می‌کند تا غیر از خودش، کسی روی کره خاکی نماند.

این باور، تحمل هیچ ملت و قوم و حزبی غیر از خودش را ندارد، گردن مخالفان را به شمشیر برنده می‌برد، مخالفانش را وحشیانه می‌درد، تحمل نوشتار و قلم‌های غیرهمسو با خود را ندارد، هرچه بشر در طی تاریخ از خود به جای گذاشته خواهد سوزاند و درنهایت، بشریت را نابود می‌کند تا غیر از خودش، کسی روی کره خاکی نماند.

به راستی اگر کسی نداند که گوینده این سخنان کیست و بدون هیچ پیش‌زمینه از موضوع، این کلمات را بشنود، بی‌اختیار تصور خواهد کرد که فردی در مورد

داعش زمان حاضر سخن می‌گوید، کسانی که در پی حکومت بر دنیا هستند و منطق، عقل و انسانیت را کنار گذاشته‌اند و به زدن گردن‌ها و درندگی و سوزاندن آثار فرهنگی و میراث تاریخ بشریت می‌پردازند. آری، بهاء‌الله در توصیف باور بابی و طاهره، داعش مستقر در ایران را که در سال ۱۲۲۷ شمسی اعلان موجودیت کرد، به تصویر می‌کشد.

«وقتی که جمال مبارک از سلیمانیه [به بغداد] تشریف آوردند، یک روز توی کوچه تشریف

قبل ممنوع بودند و به جهاد مأمور، استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود، ولکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و به جای آن حرّیت عطا و عنایت گشت.» (اقتدارات، ص ۲۹).

این عبارات، نشان می‌دهد که از آموزه‌های باب (باورهای طاهره) دوری و عدم ارتباط با ملت‌های دیگر است. حتی لباس‌های آن‌ها هم در این باور مطرود و منفور است. لحن فخرفروشانه بهاء‌الله چنان است که مخاطب کاملاً به مخرب بودن چنین احکامی برای جامعه بشری از دیدگاه بهاء‌الله پی می‌برد. البته فراموش نمی‌کنیم که بهاء‌الله خود مدت قابل توجهی به همین مکتب باور داشت ولی در این نوشته حاصل احکام باب را، مسدود کردن راه پیشرفت جامعه بشری دانسته است. اتهام بعدی بهاء‌الله به باور طاهره، تندروری و فتنه‌گری است. به جملات زیر توجه کنید:

«اول فتنه در عراق ظاهر، چه که در اول یوم عاشورا مقام حزن، سرور ظاهر و مقام صمت، صوت تصنیف مرتفع. باری این حرکت سبب إعلاء کلمه نفوس خبیثه شد. اگرچه عاملین قصد و نیتشان ظهور و بروز حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه بوده، یعنی مولود مبارک در یوم اول محرم...» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۶).

می‌بردند با مرحوم آقا میرزامحمدقلی [برادر ناتنی بهاء و دستیار وی]، یک شخص کباب‌فروش آهسته گفت: باز بابی‌ها آفتابی شدند. جمال مبارک به میرزامحمدقلی فرمودند: بزن توی دهنش. میرزامحمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد. رفت نزد ایلچی [=کنسول ایران در بغداد] شکایت کرد، ایلچی خود او را حبس کرد، گفت: یقین جسارت بزرگی کرده‌ای که بابی‌ها تو را زده‌اند».

دقت شود که جرم آن شخص کبابی، که به دستور بهاء‌الله کتکش زده‌اند، تنها این بوده که «آهسته» گفته است باز بابی‌ها آمدند، بهاء‌الله هم به صرف شنیدن این کلام و برای چشم‌زهر گرفتن از او و دیگر مسلمانان بغداد، به مریدش دستور داده که «بزن توی دهنش»!

در جای دیگری، بهاء‌الله پیروان باب را متحجرانی معرفی می‌کند که حتی از پوشیدن لباس‌های تولیدی ملل دیگر خودداری می‌کردند. ایشان با خرده‌گیری از چنین باوری، با افتخار، پیروان خود را از تبعیت از این حکم رهایی می‌بخشد. به جملات بهاء‌الله توجه کنیم:

«می‌دانند آنچه از قلم اعلی در زُبر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و هم‌چنین امر نمودیم به قرائت کتب قوم، جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد، چه که از

در اینجا بهاء الله بایبگری را فتنه خوانده و می نویسد وقتی ایام محرم شروع می شود، در اول روز عاشورا که ایام حزن و اندوه است، به شادی و سرور و پایکوبی پرداخته اند، در روزهایی که مقام سکوت و خاموشی است، به آوازخوانی و تحریک دیگران و ایجاد فتنه مشغول بوده اند. از دید بهاء الله این گونه

شد. حال آزید از سی سنه نار فساد و محاربه و نزاع و جدال در جمیع اطراف و اقطار افسرده و مخمود، مع ذلك هنوز در شك و ریبند» (مائده آسمانی، ج ۷ ص ۱۳۸).

بهاء الله اتهام دهم خود به اعتقادات بابی و باور طاهره را با این جمله آغاز می کند که همه ملوک و سرزمین ها و

سلاطین، این قوم و باورمندان به این باور را اهل فساد می دانند. بهاء الله چنان با قدرت بر باور طاهره می کوبد که وضوح فساد آن را بر همه عیان می داند و جای هیچ گونه برداشت دیگری را باقی نمی گذارد و بهائیان نمی توانند به توجیه و تفسیر بپردازند و آن را رد کنند. در این سخن، بهاء الله به وضوح باورمندان بابی و هم کیشان طاهره را اهل فساد معرفی می کند؛ اما باید به بهاء الله گفت خود شما که مدت ۳۰ سال پیرو همین احکام بودید! شما بودید که ظهور باب را ظهور الله خواندید و خود را عبد

در اینجا بهاء الله بایبگری را فتنه خوانده و می نویسد وقتی ایام محرم شروع می شود، در اول روز عاشورا که ایام حزن و اندوه است، به شادی و سرور و پایکوبی پرداخته اند، در روزهایی که مقام سکوت و خاموشی است، به آوازخوانی و تحریک دیگران و ایجاد فتنه مشغول بوده اند.

عملکرد فقط به قصد تحریک و برانگیختن عواطف دیگران بوده است. این چنین است که باور طاهره به هر روشی برای ایجاد نزاع و جدال و فتنه و درگیری دست می زند، بهاء الله هم نمونه تاریخی جالبی از این عملکرد را بیان می کند. مورد دهم اتهام بهاء الله به باور طاهره، چنین است:

«مطلب یازدهم، تعلیمات مبارکه و اعراض نفوس. در لوح ملاعلی بجستانی نازل، قوله تعالی: "یا علی از ضوضای غافلین و زماجیر [=هیاهوی] مشرکین محزون مباش. عنقریب رایات عدل و انصاف در اطراف به اسم حق مرتفع شود، جمیع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می دانند، چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر که فرائص ایمان مرتعد. در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دما را از اعمال حسنه می شمردند؛ حقوق هیچ

تصرف می‌کنند. بهاء‌الله بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی، دزدی و تصرف در دارایی‌های مردم را از جمله اعمال پیروان باور طاهره و هم‌کیشان ایشان برمی‌شمارد. می‌دانیم که دزدی از جمله بدیهی‌ترین مسائلی است که در هر عصر و دوره‌ای ممنوع بوده و هر عقل سلیمی به این حکم گردن می‌نهد اما گویا باییت و باور طاهره حتی

بدیهی‌ترین خصلت‌های انسانی را نیز از باورمندان خود سلب کرده است.

سیزدهم اتهام، خون‌ریزی و سفک دماء است، به گفته بهاء‌الله، بایبان، غارت و خون‌ریزی را از اعمال حسنه می‌دانسته‌اند. بهاء‌الله آن‌ها را سرزنش کرده و باور طاهره

را تخطئه می‌کند. ممکن است کسانی اعمال هم‌کیشان طاهره را اعمال خودسرانه‌ای بدانند که ربطی به باورشان نداشته است؛ اما بهاء‌الله در همین سخن اشاره می‌کند که این افراد اعمال خود را برای رضای خدای بایبان انجام می‌داده‌اند که نشان از یک عمل عبادی دارد نه یک عملکرد شخصی؛ لذا همواره به فساد و فتنه و جدال و نزاع و گردن زدن و قتل انسان‌های بی‌گناه و دزدی اموال مردم مشغول بوده‌اند. تأکید مجدد می‌کنیم که بهاء‌الله

فانی ایشان قلمداد کردید! شما بودید که در جواب اعتراض‌های بایبان، منکر نسخ احکام باب شدید، از جمله همان‌ها که باعث فساد در عالم شده است.

بهاء‌الله در اعتراضی دیگر، باور طاهره را منشأ اعمالی می‌داند که باعث لرزه افتادن بر ستون‌های ایمان (فرائض ایمان مرتعد) می‌شود. به عبارت دیگر حاصل باور طاهره، به سست شدن ایمان منجر می‌شود. قاعدتاً اگر مرامی الهی بود، عمل به فرامین آن نمی‌بایست فرد عامل را سست ایمان کند ولی چه کنیم که این سخن بهاء‌الله است که مرام باب و احکام آن را باعث سست شدن

ایشان، بایبان و باورمندان به حضرت نقطه اولی را راهزن و دزد معرفی می‌کند، که در اموال دیگران بدون اجازه مالک تصرف می‌کنند. بهاء‌الله بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی، دزدی و تصرف در دارایی‌های مردم را از جمله اعمال پیروان باور طاهره و هم‌کیشان ایشان برمی‌شمارد.

ایمان می‌داند. اگر علت وجودی بهائیت را در تاریخ پیگیری کنیم، آیا به همان مرام سست‌کننده ایمان نمی‌رسیم؟ آیا همین نتیجه را نمی‌توان شامل خود بهاء‌الله دانست و ایشان را هم از همان گروه سست‌ایمان دانست؟

اتهام دوازدهم بهاء‌الله، به باور طاهره در ادامه گفتار فوق است. ایشان، بایبان و باورمندان به حضرت نقطه اولی را راهزن و دزد معرفی می‌کند، که در اموال دیگران بدون اجازه مالک

نیز این احکام را به مدت تقریباً سی سال قبول داشته و ظهور خود را نسخ‌کننده چنین احکامی نمی‌داند (ر.ک. اقتدارات ص ۱۰۳).

علاوه بر این اتهامات که همگی از میان نوشته‌های بهاء الله استخراج شده‌اند؛ بزرگان دیگری از بهائیان نیز باور طاهره و ثمرات گهربار (!) آن را توصیف کرده و به تصویر کشیده‌اند. از جمله این افراد، محقق بزرگ

بهائی، ابوالفضل گلپایگانی ملقب به ابوالفضائل است.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی از فضلالی بنام و معروف‌ترین نویسنده بهائی است. این شخص خدمات زیادی به بهائیت نمود و جامعه بهائی همواره مدیون خدمات اوست.

اتهام چهاردهم به باور طاهره از طرف ایشان است و در کتاب کشف‌الغطاء به ثبت رسیده است.

به نوشته استاد محیط طباطبایی، کشف‌الغطاء به دستور و تحت نظارت عبدالبهاء، توسط میرزا ابوالفضل گلپایگانی و به دستگیری ادیب طالقانی و نعیم سدهی و سمندر قزوینی و مهدی گلپایگانی (از فعالان و مبلغان بهائیت) در ردّ تاریخ نقطه الکاف نوشته میرزا جانی کاشانی بابی و مقدمه فارسی و انگلیسی آن به قلم پرفسور ادوارد

براون انگلیسی، از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ ق تنظیم و تدوین و در عشق‌آباد روسیه به چاپ رسید و آماده انتشار شد. اما «سقوط فلسطین به دست انگلیسی‌ها و پیدایش مصالح تازه‌ای که بر اثر انقلاب روسیه قوت جانب گرفته بود، سبب شد که هزاران نسخه آماده انتشار از آن به آتش نابود گردد»^۱. تلقی و تحلیل شاهدان عینی مطلع (همچون عبدالحسین آیتی و فضل الله صبحی، مبلغان مستبصر بهائی) نیز از علت جمع‌آوری نسخه‌های کشف الغطاء، همین است.

اهمیت این کتاب بسیار زیاد است. چراکه اولاً به دستور عبدالبهاء نگاشته شد و ثانیاً پس از اتمام، به تأیید عبدالبهاء، مرکز میثاق بهائیت، رسید.^۲ گلپایگانی در این کتاب باور بابی طاهره را به سخره می‌گیرد و وجود دستورها و تعالیمی همچون تخریب

گلپایگانی در این کتاب باور بابی طاهره را به سخره می‌گیرد و وجود دستورها و تعالیمی همچون تخریب عبادتگاه‌ها، سوزاندن کتب، قتل غیربایان و دیگر تعالیم باور طاهره را، که در قبل به آنها اشاره شد، باعث خنده عقلای عالم می‌داند.

۱. محیط طباطبایی، از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت اول)، ماهنامه گوهر، سال چهارم، شماره ۲، اردی بهشت ماه ۲۵۳۵، شماره مسلسل ۳۸، صفحات ۱۲۰-۱۱۳؛ همچنین منتشر شده در: محیط طباطبایی، محمد، گوهر محیط، تحقیق محمد مهدی صائمی، انتشارات گوی، ۱۳۹۱، تهران، ص ۱۱۵.

۲. البته آن‌طور که استاد محیط طباطبایی تاریخ‌دان شهیر، بیان می‌دارد، شرایط برای انتشار آن فراهم نشد و آن کتاب به آتش کشیده شد. جالب است که نابودی کتاب کشف‌الغطاء توسط آتش، محققان را به یاد آموزه باور طاهره برای سوزاندن غیرمنطوق بیان می‌اندازد.

مکه و بیت المقدس و هرچه کنیسه و هرچه مسجد و هرچه تربت است، بابی‌ها بریزند و خراب کنند؟ ... آیا اساس مدنیت امروزه عالم که ندای صلح و سلام عمومی از اقطار و اکناف بلند است، به این تعلیمات پیش می‌رود؟ ما بهائیان می‌گوییم که مقتضای وقت همین است که این احکام تغییر داده شود و به جای حرق کتب و هدم کل بقاع و قتل نفوس و سب و لعن اشخاص، صلح و سلم و وفا مقرر شود. آیا این‌گونه بهتر نیست؟ امروز مقتضای وقت و مصلحت اهل عالم عموماً و ایرانیان خصوصاً نیست که عبوس و نفور باشند و هرکس با ایشان مخالفت کرد کافر و ملعون بخوانند و هرچه کلیسا و مسجد و تربت و مشهد است، خراب کنند و هرچه کتاب غیربیان است، بسوزانند. خدا را و هر منصفی که در عالم هست به شهادت می‌طلبم، که این احکام امروزه مقتضای مصلحت وقت نیست و مصلحت اهل عالم در این‌ها نمی‌باشد.» (کشف الغطاء، صص ۳۶۷-۳۶۸).

گلیپایگانی در این نوشته حاصل باور طاهره را سوختن همه کتاب‌های غیربابی، نابودی همه معابد و تخریب مجسمه‌ها و آثار هنری می‌داند. این عبارت گویای بینش بسته باور طاهره بوده، که حتی تحمل آثار فرهنگی مکتوب و هنری را هم ندارد. چنانچه در رسانه‌ها شاهد بودیم، خبرتخریب موزه‌های عراق به

عبادتگاه‌ها، سوزاندن کتب، قتل غیربایبان و دیگر تعالیم باور طاهره را، که در قبل به آنها اشاره شد، باعث خنده عقلای عالم می‌داند. به متن زیر از کتاب کشف الغطاء، توجه کنید: «عقلای عالم، می‌خندند بر کسانی که در این دوره علم و تمدن می‌خواهند دینی را که اساس آن قتل نفوس، محو کتب، هدم بقاع، تخریب معابد و مساجد است، در عالم جاری کنند.» (کشف الغطاء، صص ۲۵۲-۲۵۳).

این جمله گلیپایگانی بسیار جالب و مورد توجه است. ایشان معتقد است که جاری کردن باور طاهره در عالم برای عقلای عالم مسخره و خنده‌دار است، چراکه دوره کنونی، عصر علم و تمدن است و بابت اساسش بر قتل نفوس، نابودی فرهنگ مکتوب، تخریب عبادتگاه‌ها و معابد و مساجد است. این اتهامی است که بزرگ‌ترین محقق بهائی به باور طاهره وارد می‌کند و به تأیید عبدالبهاء نیز می‌رسد.

اتهام‌های دیگر گلیپایگانی (اتهام‌های پانزدهم تا بیست و سوم) به باور طاهره که بیش از ۱۰۰ سال پیش در کتاب کشف الغطاء مطرح شده است، به قرار زیر است:

«آیا مستر براون می‌خواهد که بهاء الله هم مثل باب حکم به احراق جمیع کتب نماید؟ آیا مستر براون می‌خواهد که بهاء الله هم مثل باب حکم به تخریب و هدم جمیع هیاکل و کنائس و مساجد و مشاهد و بقاع و قباب نماید و

دست داعش، به گوش همهٔ جهانیان رسید. شباهت قابل توجهی میان مدل عملکرد داعش عراق و بایان وجود دارد. هردو، هیچ ارزشی برای تمدن بشری قائل نبوده و تلاششان تخریب دستاوردهای تمدن بشر است.

صلح طلبی است. هر انسان منصفی با کمی تعقل و تفکر در اساس تعالیم بابی قطعاً به این نتیجه می‌رسد که چنین باوری در هیچ عصر و زمانی، سعادت و صلح جهانی را برای عالم انسانی به بار نخواهد آورد.

اتهام شانزدهم در ادامه اتهام قبلی است و ابوالفضائل، ادوارد برون، شرق شناس معروف انگلیسی و احیاکنندهٔ کتاب نقطهٔ الکاف میرزاجانی کاشی را، موردخطاب قرار داده و دستور تخریب کنائس و عبادتگاه‌های یهودیان را زیر سؤال می‌برد.

گلیپایگانی در ادامهٔ اتهامات خود، دو اتهام دیگر به باور بابی طاهره وارد می‌آورد، اول اینکه اینان معتقد بودند که دیگران را می‌باید لعن کرد و دیگر اینکه چنین باورمندانی همگی عبوس و خشونت طلب بوده، نسبت به دیگران نفرت داشته و آنان را کافر و ملعون می‌دانستند.

گلیپایگانی در ادامهٔ اتهامات خود، دو اتهام دیگر به باور بابی طاهره وارد می‌آورد، اول اینکه اینان معتقد بودند که دیگران را می‌باید لعن کرد و دیگر اینکه چنین باورمندانی همگی عبوس و خشونت طلب بوده، نسبت به دیگران نفرت داشته و آنان را کافر و ملعون می‌دانستند.

فهرست اتهامات

اتهامات بهاءالله (اتهام ۱ الی ۱۳) و اتهامات ابوالفضائل که موردتأیید عبدالبهاء است

(اتهام ۱۴ الی ۲۳) به باور بابی طاهره به قرار زیر است:

۱- بهاءالله در مجموعه الواح مبارکه صفحه ۲۷۸ بایان را جدال‌کننده و نزاعگر معرفی می‌کند.

۲- در همانجا، ایشان پیروان باور طاهره را درندگان ارض توصیف می‌کند. در صفحه ۵۲ همان کتاب بهاءالله ۵ مورد اتهام دیگر به باور طاهره وارد می‌کند:

باور طاهره برطبق گفته‌های گلیپایگانی متهم است که در کنار تخریب همهٔ مساجد، همهٔ تربت‌ها و کلیساها نیز باید تخریب شوند که از جملهٔ مساجد و تربت‌ها، کعبه و بیت‌المقدس هستند. آنچه در این چند جمله مشاهده می‌کنیم، همگی حاکی از عدم تحمل باور دگراندیشان، خشونت علیه آن‌ها و تخریب عبادتگاه‌ها و مکان‌های مقدس است.

در اتهام بیستم، گلیپایگانی تعالیم باور طاهره را با مدنیت امروزه مطابق ندانسته و معتقد است که چنین باوری خلاف روحیهٔ

- ۳- از جمله دستورها ضرب الرقاب، یعنی زدن گردن انسان‌ها است.
- ۴- حرق کتب یا سوزاندن کتاب‌ها از جمله اعمال پیروان آن اعتقاد بوده است.
- ۵- گوشه‌گیری و عدم معاشرت با اقوام و ملل دیگر، از جمله دستورات باور طاهره است.
- ۶- فنای احزاب، یا قتل عام اقوام و احزاب دیگر، از نتایج چنین باوری است.
- بهاءالله موارد ۳ تا ۶ را چهار سد عظیم باور بابی طاهره توصیف می‌کند که با ظهور خود، آن‌ها را از میان برداشته است.
- ۷- ایشان حاصل باور طاهره را ایجاد صفات سبعی یا درنده‌خویی می‌داند.
- ۸- از جمله احکام دیگر، عدم استفاده از لباس اجنبیه است. پیروان این مرام از پوشیدن تولیدات ملل دیگر نهنی شده‌اند.
- ۹- بهاءالله پیروان باور طاهره را تندرو و فتنه‌گر معرفی می‌کند. به‌گونه‌ای که به‌جای همدردی با ملل دیگر، به تحریک عواطف و هنجارشکنی می‌پرداخته‌اند.
- ۱۰- بهاءالله حاصل چنین باوری را بروز فساد می‌داند و پیروان آن طائفه را اهل فساد قلمداد می‌کند.
- ۱۱- بهاءالله، نتیجه دیگر چنین باوری را سست شدن ایمان دانسته و عنوان می‌کند که چنین باوری باعث لرزه افتادن در ستون‌های ایمان است.
- ۱۲- بهاءالله، باورمندان به بابت را راهزنانی می‌داند که اموال مردم را بدون اذن آن‌ها تصرف می‌کنند و در این کار جویای رضایت خداوند هستند.
- ۱۳- بهاءالله باور طاهره را به خون‌ریزی و سفک دماء متهم می‌کند، به‌طوری که دنباله‌روهای چنین دستورهایی، غارت و خون‌ریزی را از اعمال حسنه می‌دانسته‌اند. بهاءالله آنان را سرزنش کرده و باور طاهره را تخطئه می‌کند.
- ۱۴- عقلای عالم، در این دوره علم و تمدن بر باور طاهره می‌خندند، زیرا دینی است که اساس آن قتل نفوس، محوکتب، هدم بقاع و تخریب معابد و مساجد است.
- ۱۵- باور طاهره حکم به احراق جمیع کتب و حکم به تخریب و هدم جمیع هیاکل ... است.
- ۱۶- باور طاهره معتقد بود باید تمام کنائس و عبادتگاه‌های یهودیان خراب شود.
- ۱۷- باور طاهره معتقد بود که تمام مساجد می‌باید تخریب شود.
- ۱۸- باور طاهره معتقد بود که مکه و کعبه باید تخریب شود.
- ۱۹- باور طاهره معتقد بود که بیت‌المقدس باید تخریب شود.

هدف غایی خود، در طی یک دوره سی ساله، نهایتاً منسوخ شده است، چراکه تعالیم آن مناسب مدنیت عصر حاضر نبوده و در کل ثمره‌ای جز درنده‌خویی، صفات سببی، جدل و نزاع، قتل و سفک دماء و... نداشته و نخواهد داشت.

در اینجا، به قسمت دوم تاریخ پس از طاهره و باور وی می‌رسیم. در این زمان، تشکیلات بهائی شکل رسمی به خود گرفته است و از یک باور شخصی به کلی خارج شده است. با تشکیل بیت‌العدل، به‌عنوان نهاد رهبری جامعه بهائی، آیین بهائی دیگر جنبه شخصی برای پیروانش ندارد. در این دوره کسی بهائی تلقی می‌شود که به‌طور رسمی در تشکیلات بهائی ثبت نام کرده (تسجیل شده) و تعهدنامه رسمی را امضاء کرده باشد که بهاء‌الله و باب را به‌عنوان مظهر ظهور قبول داشته، عبدالبهاء را مرکز میثاق دانسته، شوقی را ولی امرالله و بیت‌العدل را به‌عنوان تنها نهاد صاحب قدرت شریعت که مسؤلیت جامعه بهائیت حیفايي برعهده این سازمان است، پذیرفته است.

در کنار این پیش‌زمینه، باید دانست که یکی از مهم‌ترین مسؤلیت‌های اعضای جامعه بهائی که از جمله اهداف اصلی این جامعه است، تبلیغ این مرام است. مرور نصوص بهائی، نشان می‌دهد که بهائیت نقشه‌ای بلندمدت دارد که هدف نهایی آن تشکیل

۲۰- هیچ‌یک از باورهای طاهره با مدنیت امروزه تطبیق ندارد.

۲۱- باورمندان به باور طاهره، اعتقاد به سب و لعن دیگران داشتند.

۲۲- هم‌کیشان طاهره عبوس بوده، همیشه با خشونت با دیگران رفتار می‌کردند.

۲۳- طاهره معتقد بود که همه کلیساها باید تخریب شود.

استفاده بهائیان از باور طاهره

تا به اینجا، مدل رفتار متناقض بزرگان بهائی را تا زمان مرگ شوقی‌افندی بررسی کردیم. خلاصه بحث این بود که بزرگان بهائی دو رویکرد را در برابر مخاطب از خود به نمایش می‌گذارند. زمانی که بهاء‌الله هنوز استقرار نیافته بود و نیاز داشت که مشروعیت خود را از طریق باب به اثبات برساند، به دفاع محکم از باب می‌پرداخت و تعالیم باب را آسمانی و غیرقابل‌نسخ می‌خواند و خود را وفادار به باب و باور او نشان می‌داد. بعد از مرگ باب و غلبه بر صبح‌ازل و استقرار بهائیت، بهاء‌الله رنگ عوض کرد و همه ناپسامانی‌ها را به باب نسبت داد و برای اینکه ثابت کند که بهائیت طرفدار خشونت نیست و آیینی صلح‌طلب است، احکام بیان را، غیرانسانی، خشونت‌آمیز و غیرعقلانی خواند. پس در دیدگاه اولیه بهائیت، باییت پیش‌زمینه و بشارت‌دهنده بهائیت بوده و پس از حصول

شبیبه و نظیر فتح و فیروزی که در قرن رابع از میلاد حضرت روح در عهد قسطنطین کبیر نصیب امت مسیحیه گشت و این رسمیت به مرور ایام مبدل و منجر به تأسیس سلطنت الهیه و ظهور سلطهٔ زمنیهٔ شارع این امر عظیم گردد، و این سلطنت الهیه مآلاً به تأسیس و استقرار سلطنت جهانی و جلوهٔ سیطرهٔ محیطهٔ ظاهری و روحانی مؤسس آئین بهائی و تشکیل محکمهٔ کبری و اعلان صلح عمومی که مرحلهٔ سابع و اخیر است) منتهی گردد.» (شوقی افندی، ظهور عدل الهی، ص ۳۲).

برای رسیدن به این اهداف، تبلیغ بهائیت از اساسی‌ترین رویکردهاست. رجوع به پیام‌های بیت‌العدل به وضوح نشان می‌دهد که راهکار عملی این سازمان از ابتدای تشکیل و برای رسیدن به هدف غایی تشکیل حکومت جهانی، تلاش برای تهییج بهائیان به تبلیغ امرالله بوده است. پیام‌های متعدد بیت‌العدل نشان از اهمیت مسئلهٔ تبلیغ برای اجرایی کردن و رسیدن به اهداف هفت‌گانه است که شوقی پیش‌بینی کرده و نهایت آن به جامعهٔ ذهبی می‌انجامد.

آنچه مقدمات بالا را به یکدیگر متصل می‌کند، تبلیغ آیین بهائی است. تبلیغ به مثابه خون در شاهرگ‌های تشکیلات بهائی است، ولی تبلیغ ابزار می‌خواهد. یکی از ابزارهایی که ظاهراً بسیار موردپسند بهائیان است

جامعهٔ ذهبی (طلایی) است که حکومت مادی و معنوی دنیا در دست تشکیلات بهائی قرار بگیرد. شوقی در مواضع مختلف اعلام نموده که هدف از تشکیل نظام اداری و فعالیت‌های مؤسسات بهائی زمینه‌سازی برای نیل به جامعهٔ ذهبی و کسب مدیریت سیاسی جامعه است. جالب است که شوقی برخلاف گفته‌های بهاءالله، فقط سخن از فتح قلوب و سلطنت باطنی نمی‌راند، بلکه به سلطنت ظاهری اشاره نموده تا مخاطبان ایشان تأویل و تفسیر نفرمایند که مثلاً جناب شوقی فرموده‌اند که منظور از جامعه ذهبی، تربیت روحانی و فتح قلوب است؛ خیر، ایشان به وضوح اشاره به سلطنت مسیحیان در قرن چهارم نموده است و آمال و آرزوی بهائیان را رسیدن به سلطنت و حکومت و مدیریت سیاسی جامعه قلمداد می‌کند؛ این است سخن شوقی: «دورهٔ مجهولیت که اولین مرحله در نشو و نماي جامعهٔ اهل بهاست و مرحلهٔ ثانیهٔ مظلومیت و مقهوریت، هردو منقضی گردد؛ دورهٔ ثالث که مرحله انفصال شریعهٔ الله از ادیان عتیقه است چهره بگشاید و این انفصال بنفسه مقدمهٔ ارتفاع علم استقلال دین‌الله و اقرار و اعتراف به حقوق مسلوبه اهل بهاء و مساوات پیروان جمال ابهی با تابعان ادیان معتبره در انظار رؤسای جهان و این استقلال ممهّد سبیل از برای رسمیت آیین الهی (و ظهور نصرتی عظیم

استفاده از شخصیت طاهره قره‌العین است. نمود. به‌عنوان نمونه به پیام بیت‌العدل در تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۸ میلادی توجه فرمایید:

«طاهره، آن شیرزن بی‌مثیل تاریخ ایران، در سال ۱۲۲۷ شمسی، زمانی که فعالیت‌های مربوط به بهبود اوضاع اجتماعی زنان در بعضی از نقاط عالم تازه در حال نضج گرفتن بود، شجاعانه به دفاع از آزادی زنان قیام نمود.»

این بیان بیت‌العدل، مانند خیلی از ادعاهای دیگر این جامعه، در مورد سران و پیشوایانش، خالی از هرگونه صداقت و به‌واقع بدون هر سند و مدرکی است. در هیچ‌یک از نوشته‌های به‌جامانده از طاهره و نصوص به‌جامانده از باب در منطوق بیان، اشاره‌ای به حرکت برای آزادی زنان و قیام برای برابری حقوق زنان و مردان نشده است، اما مشاهده

می‌کنیم که بهائیان در فرصت‌های مختلف گردهمایی‌هایی در بزرگداشت طاهره برگزار می‌کنند که از آن جمله، گردهمایی ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۵ میلادی در ویرجینیای آمریکا است. در این سمینار فعالان حقوق بشر، مانند خانم مهرانگیز کار نیز سخنرانی داشتند.

باوجود اینکه نویسندگان بزرگ بهائی مانند نصرت‌الله محمدحسینی این ادعا را منحصر به برداشتن روبنده از صورت، در جلسات تدریس کرده است (محمدحسینی، حضرت طاهره، ص ۱۹۰)، اما باز مشاهده می‌کنیم که رویکرد اصلی جامعه بهائی پشاشوقی، قهرمان جلوه دادن طاهره و باور وی است، به‌طوری که او را حتی در میان اولین زنان تاریخ معرفی می‌کنند که برای برپایی برابری حقوق زنان و مردان قیام نمود.

جامعه بهائی با بزرگ‌نمایی آن‌ها و جذب توجهات مخاطبان به آن نقاط، حقیقت‌های زندگی طاهره را در حجاب دروغ، خدعه و دورویی پنهان کرده، طاهره را به مرام خود می‌چسبانند و از آن برای تبلیغ مرام خود استفاده می‌کنند.

نقطه موردنظر بهائیان که البته نویسندگان و داستان‌پردازان جامعه بهائی پشاشوقی، به دروغ به آن می‌پردازند، آنجاست که مدعی می‌شوند، طاهره حجاب خود را کنار گذاشت و برای آزادی حقوق زنان و برابری حقوق زن و مرد به پاخاست. باوجود اینکه نویسندگان بزرگ بهائی مانند نصرت‌الله محمدحسینی

این ادعا را منحصر به برداشتن روبنده از صورت، در جلسات تدریس کرده است (محمدحسینی، حضرت طاهره، ص ۱۹۰)، اما باز مشاهده می‌کنیم که رویکرد اصلی جامعه بهائی پشاشوقی، قهرمان جلوه دادن طاهره و باور وی است، به‌طوری که او را حتی در میان اولین زنان تاریخ معرفی می‌کنند که برای برپایی برابری حقوق زنان و مردان قیام

مخالفتی را بهائی‌ستیزی جلوه می‌دهد و مخاطب را تخریب می‌کند.

تناقض در دیدگاه بهائیت درباره طاهره

بزرگان و پیشوایان گذشته بهائیت و رأس تشکیلات بهائی در زمان حاضر، نسبت به طاهره نگاه متفاوت دارند. با آنچه از گفته‌های آنان دانستیم، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم همه آنان، نان را به نرخ روز خورده و می‌خورند. بهاءالله در تأیید اندیشه بابی در آغاز و همودر نفی ورد همان باور در زمانی پس از ادعای مظهریت، نان را به نرخ روز خورده است. ابوالفضل گلپایگانی و عبدالبهاء (با تأیید کتاب کشف الغطاء) نیز چنین کرده‌اند و برای برکشیدن عقاید و احکام خود، بایان (از جمله طاهره) را درنده‌خو، جدل‌کننده، نزاع‌کننده، تخریب‌کنند میراث فرهنگ بشری، قاتل انسان‌ها و... معرفی کرده‌اند.

اکنون و در زمان پساشوقی، که مسأله زنان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است، بلافاصله جامعه بهائی دستاویزی از پستوی تاریخ (همان باور طاهره) پیدا کرده، آن را از جامعه حقیقت بیرون آورده و جامعه‌ای سراسر متفاوت و دروغین بر آن پوشانده و به مخاطب خود تحمیل می‌کند. در کنار همه این دروغ‌ها، دورویی‌ها و بی‌صدافتی‌ها، جامعه بهائی ذره‌بین خود را بر روی سطحی‌ترین عملکردهای طاهره (برداشتن روبنده از

این یکی از روش‌های جذب مخاطب و تبلیغ بهائیان است که با چیدن زمینه‌های مختلف و پروپاگاندا درمورد یک موضوع، از افراد ذی‌نفوذ در زمینه‌های حقوق بشری دعوت به همکاری می‌کنند و نهایتاً از آن‌ها برای تبلیغ بهائیت استفاده می‌کنند. البته همیشه هم در کارشان موفق نیستند؛ همان‌طور که در این گردهمایی، مهرانگیز کار در سخنرانی خود ابتدا به پایداری طاهره در اعتقادش به تعالیم باب اشاره کرد و آنگاه موضوع عدم امکان حضور زنان در بالاترین جایگاه رهبری بهائیت یعنی بیت‌العدل را پیش کشید و بهائیان را دعوت کرد که بدون پرداختن به توجیه‌های دینی، کاستی‌های تبعیض‌آمیز و جنسیتی آئین بهائی را معرفی کنند. مهرانگیز کار که یکی از فعالان حقوق بشر و به‌ویژه حقوق بانوان است، عنوان نمود که احترام به جنسیت با مدح و ثنای طاهره کامل نمی‌شود و بیت‌العدل جهانی بهائیان باید به حضور بانوان در میان اعضای خود تمکین کند. در اینجا بود که بزرگان بهائی تاب نیاورده و در شبکه‌های اجتماعی ایشان را به بی‌اطلاعی از بهائیت متهم و به انواع مختلف تخریب کردند.^۱ همه این مباحث نشان می‌دهد که بهائیت به جز تبلیغ و رسیدن به جامعه ذهبی هدف دیگری ندارد و در این راستا هرگونه

۱. برای آگاهی بیشتر، به لینک زیر که مربوط به کنفرانس خانم مهرانگیز کار است مراجعه کنید:

<https://www.youtube.com/watch?v=kweoEe5jM9I>

صورت) قرار داده و سعی در فریب دادن مخاطب خود دارد.

سؤال اصلی این است که به راستی چرا تشکیلات بهائی این گونه بی صداقتی می کند؟ چرا بهائیان ارزش های والای انسانی را زیر پا گذاشته، برای انجام وظیفه تبلیغ و جلب نظر هر فردی، با هر بینشی، برخلاف عقیده خود، خدعه گرانه دست به فریب اذهان عمومی می زنند و خود را موافق عقیده طاهره و حرکت او جلوه می دهند؟ باید از افسانه پردازان بهائی پرسید، به چه دلیل برخلاف اعتقاد بهاء الله عمل می کنید؟ به چه دلیل با وجود نصوص قطعی به جامانده از پیشوای خود، به تبلیغ باور طاهره می پردازید؟ آیا نمی دانید که بهاء الله معتقد

آیا بیت العدل که خود را مصون از خطا می شمرد و مدعی است که الهامات الهی در گفته ها و عملکرد آن سازمان دخیل است، در پیام خود که در بالا اشارت رفت، نمی دانسته است که نظر بهاء الله در مورد طاهره چیست؟ جالب تر اینکه آیا رهبران رژیم صهیونیستی، که به باور یهودی معتقدند، از این نگرش بهائیان اطلاع دارند؟ آیا می دانند که بهائیان به ترویج باوری می پردازند که معتقد است عبادتگاه های آنها می باید تخریب شود و اثری از آن در جهان باقی نماند؟ آیا این نهاد معنوی بهائیان، به تزویر و دورویی روی آورده و هدف تشکیل جامعه ذهبی، چشمان ملهم به الهامات الهی او را کور کرده است و سخن

سؤال اصلی این است که به راستی چرا تشکیلات بهائی اینگونه بی صداقتی می کند؟ چرا بهائیان ارزش های والای انسانی را زیر پا گذاشته، برای انجام وظیفه تبلیغ و جلب نظر هر فردی، با هر بینشی، برخلاف عقیده خود، خدعه گرانه دست به فریب اذهان عمومی می زنند و خود را موافق عقیده طاهره و حرکت او جلوه می دهند؟

است، باور طاهره بر نزاع و درنده خوئی و قتل و کتاب سوزی و تخریب میراث فرهنگی استوار است؟ آیا مجموعه الواح بهاء الله را نخوانده اید که می گوید باور طاهره پیروان خود را از هرگونه معاشرتی با دیگران منع می کند؟ طاهره با چنین اعتقادی، چگونه می توانسته (به گفته غیرصادقانه بیت العدل) به دفاع از آزادی زنان بپردازد؟ اصلاً آزادی زنان در کدامین کتاب از مجموعه کتب به جا مانده از مرام طاهره آمده است؟

بهاء الله را در صندوقچه پستوهای سازمان بیت العدل در حیفا گذاشته است و در ملأ عام خلاف عقیده خود بیانیه صادر می کند؟ به راستی که تبلیغ وارونه باور طاهره چیزی جز خروج از انصاف و ورود به تعصب نیست. تعصبی که چشم انسان و انسانیت را کور می کند و راه منطق را گرفته و سدی بر شفقت و صداقت و دیگر ارزش های انسانی است.

نتیجه‌گیری

این دو جنبه را نشان می‌دهد و اتهاماتی که در مدارک بهائی نسبت به باور طاهره ذکر شده، آورده شد. سپس جمع بین این دو رویکرد متناقض و اینکه بهائیان چه بهره برداری از طاهره و آیین او می‌کنند، بررسی شد. در نهایت شواهد این چنین نشان می‌دهد که آن عملکرد با راستی و صداقت فاصله دارد.

در این مقاله بیان شد در کتب بهائیان گاهی دیده می‌شود از طاهره و آیین سید باب تعریف و تمجید شده تا آنجا که به‌الله بر کسی که بگوید وی آیین باب را نسخ کرده لعنت می‌فرستد. از سوی دیگر گاهی دیده می‌شود که چنان بر بابیان و اعمال و اعتقادات آنان اعتراض می‌شود و آن آیین محکوم می‌شود که حتی به‌عنوان آیینی که مایه خنده علمای عالم است معرفی می‌شود. ابتدا مدارکی که

منابع

۱. ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء.
۲. بهاء‌الله، الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله شامل اقتدارات و چند لوح دیگر، ۱۳۱۰ق.
۳. بهاء‌الله، کتاب بدیع.
۴. بهاء‌الله، مائده آسمانی، ج ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۵. بهاء‌الله، مائده آسمانی، جلد ۸، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۶. بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، سعاده، مصر: قاهره، ۱۹۲۰م.
۷. بیت العدل جهانی، پیام تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۸ میلادی.
۸. بیت العدل جهانی، پیام رضوان ۲۰۱۴.
۹. حبیب مؤید، خاطرات حبیب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
۱۰. شوقی افندی، ظهور عدل الهی، ترجمه هوشمند فتح اعظم.
۱۱. محمدحسینی، حضرت طاهره، مؤسسه معارف بهائی، کانادا: اونتاریو، ۲۰۰۰م.
۱۲. محیط طباطبائی، از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (قسمت اول)، ماهنامه گوهر، سال چهارم، شماره ۲، اردی بهشت ماه ۲۵۳۵، شماره مسلسل ۳۸، صفحات ۱۲۰-۱۱۳.
۱۳. محیط طباطبائی، محمد، گوهر محیط، تحقیق محمد مهدی صائمی، انتشارات گوی، ۱۳۹۱، تهران.
14. <https://www.youtube.com/watch?v=kweo-Ee5jM9I>

بررسی روش شناسانه کتاب ایقان

سید مقصد نبوی رضوی
کارشناس ارشد تاریخ اسلام. دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

کتاب ایقان پس از کتاب اقدس مهم‌ترین کتاب بهائیان است. موادش در نگاه آنان وحی آسمانی و سخن خداوندی است. این کتاب با دو نگاه نقد شده است؛ یکی، استدلال‌ها و تأویل‌های بهاء‌الله و دیگر، از منظری روش‌شناسانه. در این مقاله، دست‌بردهای عامدانه بهائیان در درست کردن نادرستی‌های کتاب ایقان در ۹ نسخه خطی یا چاپی این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت‌های موجود در این نسخه‌های نه‌گانه را در پنج گروه می‌توان جای داد: حذف جایگاه میرزا یحیی صبح‌ازل؛ تصحیح آیات نادرست‌نوشته شده قرآن؛ تغییر واژگان؛ تصحیح اشتباه‌های ادبیاتی عربی و تصحیح اشتباه‌های ادبیاتی فارسی. در این مقاله به طور خاص به گروه نخست پرداخته شده است. حذف عبارت «کلمه مستور» که با توجه به قرینه‌های درست تاریخی به ریاست معنوی میرزا یحیی صبح‌ازل بر بابیان و جانشینی‌اش نسبت به سید علی‌محمد باب بازمی‌گشت، نشانه‌ای از نادرستی دعوی من‌یظهره‌اللهی میرزا حسینعلی بهاء‌الله در محدوده آموزه‌های بابی است. گذشته از این، تصحیح نادرستی‌های گوناگون در کتاب ایقان توسط بهائیان نیز با وحیانی دانستن آن کتاب از سوی ایشان همسانی ندارد.



کلیدواژه

ایقان، میرزا یحیی صبح‌ازل، میرزا حسین‌علی بهاء‌الله، نادرست‌نویسی‌های ایقان، اصلاحات ایقان.

شناختی از کتاب ایقان

کتاب ایقان مکتوبی است مبسوط که از سوی میرزا حسینعلی بهاءالله در بغداد برای سید محمد شیرازی (دایی سید علی محمد باب) نوشته شد تا او را به آیین بیان مؤمن کند.^۱ زمان نگارش این کتاب به پیش از آشکار شدن دعوت من‌یظهره‌اللهی بهاءالله و نسخ آیین بیان بازمی‌گردد و از این روست که تنها به تعالیم و آموزه‌های بابی پرداخته است. به نظر می‌رسد کتاب ایقان پس از کتاب اقدس مهم‌ترین کتاب بهائیان است. از آن روی که بهاءالله در پایان کتاب ایقان، آن را «المنزول من الباء و الهاء» خوانده،^۲ موادش در نگاه پیروان او وحی آسمانی و سخن خداوندی است. ایشان، همچنان، آن کتاب را «کلید حل مشکلات

۱. نک.: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۲۱۱ تا ۲۱۴.

۲. با توجه به نسخه‌ای متقدم از کتاب ایقان - که کتابت‌ش به همان سال ۱۲۷۸ ق. (دوسال پیش از آشکاری دعوت من‌یظهره‌اللهی بهاءالله) بازمی‌گردد - دانسته می‌شود که عبارت «المنزول من الباء و الهاء» از همان ابتدا در کتاب ایقان نوشته شده بود و از افزوده‌های سال‌های بعدی بهاءالله یا پیروانش بر آن نیست. با توجه به فرهنگ بایان آن زمان که گذشته از سید علی محمد باب و میرزا یحیی صبح ازل، برخی بزرگان بابی را نیز، به اندازه خودشان، از وحی و الهام خداوندی برخوردار می‌دانستند، می‌توان گفت: میرزا حسینعلی بهاءالله نیز در آن کتاب همسان با فرهنگ ایشان سخن گفته و در ظاهر خود را یکی از آن بایان صاحب وحی دانسته است. برای شرح بیشتر، نک.: سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه‌ی اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی، ج ۱، فصل دوم: «شیخ هادی نجم‌آبادی: معلم فکر اصلاح دین در عصر قاجار»، صص ۳۶۳ تا ۳۶۹.

جمیع ادیان»^۳ و «حاوی برهان بی چون و چرای آیین جدید» و «مهم‌ترین کتاب» برای آمادگی «فهم و دریافت عقاید بابیه»^۴ و «کتابی که هیچ چیز در او ترک نشده»^۵ می‌دانستند.

دو نگاه در نقد کتاب ایقان

با این حال، کتاب ایقان، در نگاه منتقدان مسلمانش، آکنده از نادرستی‌های گوناگون است. در میان عالمان شیعی مذهب که به نقد باورهای بایان و بهائیان پرداخته‌اند، از آقا محمدتقی تاجر همدانی می‌توان یاد کرد. او کتابش را «إحقاق الحق للقائم بالحق حجة بن الحسن . عجل الله فرجه . وإطفاء النيران التي أوقدها وأضرها صاحبا البيان والإيقان» نامید و در حدود سال ۱۳۲۷ ق. همراه با تقریظ دو مرجع تقلید برجسته آن روزگار، ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، به چاپش رساند. شیخ زین‌العابدین نوری نیز کتاب خود را «إرغام الشيطان في رد أهل البيان والإيقان» نامید و در سال ۱۳۴۲ ق. منتشرش کرد. در این میان، برخی عالمان شیعی مذهب مکتوبات خود را به نقد کتاب ایقان، بدون توجه به دیگر آثار بایان و بهائیان، ویژه کردند. به عنوان نمونه، شیخ محمدرضا افضل تهرانی کتاب «فلتات اهل ایمان در خطنات متن ایقان»

۳. محمدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص ۲۵۷.

۴. گفتار یکی از بهائیان اصفهان، مندرج در: ادوارد براون،

یک سال در میان ایرانیان، صص ۲۳۶ و ۲۳۷.

۵. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کتاب الفرائد، ص ۷۱۹.

را نگاشت. شیخ علی ابیوردی در کتاب «دزدبگیر» بر آن است تا تحریف‌های عامدانه بهاء‌الله در کتاب ایقان و تحریف‌های عامدانه میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد را نشان دهد. در این میان، شیخ احمد شاهرودی (درگذشته به سال ۱۳۱۰ ش.) - که آثارش در نگاه این پژوهش از مهم‌ترین مکتوبات

عالمان شیعی مذهب در بررسی تعالیم بابی و بهائی است - در بخش‌های مختلف نوشته‌های خود به کتاب ایقان توجه داشته و به نقد استدلال‌ها و تأویل‌های بهاء‌الله پرداخته است؛ با این حال، فصل هفتم کتاب «ایقاز النائمین» را «خلاصه صدوهفت ورق ایقان» نامیده و به آن کتاب به‌گونه‌ای ویژه پرداخته است. وی بر آن است تا جهت «ایضاح امر»، «خلاصه آن مطالب» را

مواد کتاب ایقان در نگاه پیروان بهاء‌الله وحی آسمانی و سخن خداوندی است. ایشان، همچنین، آن کتاب را «کلید حل مشکلات جمیع ادیان» و «حاوی برهان بی چون و چرای آیین جدید» و «مهم‌ترین کتاب» برای آمادگی «فهم و دریافت عقاید بابیه» و «کتابی که هیچ چیز در او ترک نشده» می‌دانستند.

«این ده روایت است که بهاء تمسک کرده و هریک، در محل خودش، جوابش

گذشت و مقام انصاف و دیانت بهاء از همین استدلال‌اتش معلوم می‌شود! اگر او اعتقاد به روایت مفصل [که بخش کوچکی از آن را آورده و بیشترش را که آشکارا درباره امام دوازدهم است عامدانه انداخته،] داشته باشد، دیگر جای سخن باقی نمی‌ماند! اگر او حدیث «لوح فاطمه» را [که بخش آشکارش درباره امام دوازدهم را عامدانه انداخته،] قبول دارد، دیگر

۱. شیخ احمد شاهرودی، ایقاز النائمین، ص ۱۷۹.

«با بیان مقاصد و مآرب از آن» که «اصل ادعا چیست و نتیجه و غرض کدام، به لسان ساده عوام، بدون پیرایه و ابهام» بیاورد تا «نشاید جاهلی فریفته بیانات شیرین و غافل‌شیفته عبارات نمکین گردیده، وقیحی را به آرایش ملیح و قبیحی را به پیرایش صحیح بیندازد که ای چه بسیار زشتی به زینت زیبا و به رنگ و سمه رعنا جلوه نماید مانند باطلی که تلبیساً لباس حق پوشیده یا قاتلی که تلبیساً در طریق

چگونه مهدی مصنوعی دیگری [که سید باب باشد] اختیار می‌کند؟!^۱

نگاه روش‌شناسانه شیخ احمد شاهرودی در کتاب «ایقاز النائمین» (بخش «اقیانوس غلط! خداوندگار جعل!») اما هم به بهاء‌الله و هم به پیروان اوست:

«... و از آن جمله، آخرآیات ایقان که به رعایت اتحاد قوافی و این که تمام از صیغه مفعول باشد، همه را بر وزن مفعول ریخته، مانند مطیوراً و مسیوراً و مشروباً و مسلوکاً به جای طایر و سایر و شارب و سالك به مناسبت آن که آیه اولی از

آن کتاب به صیغه اسم مفعول بوده («... فی سماء البیان مرفوعاً»)، خواسته تا آخر به همین وزن بوده باشد، پس در جایی نوشته: «کانوا بجناحین الإیقان فی هواء العلم مطیوراً» و جای دیگر: «کانوا عن كأس العلم مشروباً» و جای دیگر: «و کانوا من کوثر الفضل مشروباً» و جای دیگر: «لعلّ تكون فی مناهج الحکمة یاذن الله مسلوکاً» و لایخفی این که سه نسخه خطی، در بلد و غیر بلد، از سابق و لاحق دیده‌ام، چنان که حال تحریر، يك نسخه خطی از ایقان در نزد حقیر حاضر است و در هر سه نسخه این

غلطات آخرآیات موافق یکدیگر مغلوطاً نوشته شده بود تا این که در دو سال قبل، يك نسخه چاپی به دست آمد که معلوم می‌کرد پیروان خیرخواهی کرده، عجزآیات را تغییر داده‌اند به گمان آن که نسخ خطی از میان برداشته می‌شود یا بتوانند سهوآن غلط را به کاتب نسبت دهند غافل از آن که سهو کاتب در تمام

عجزآیات و در تمام نسخ به يك منوال نمی‌باشد!...»^۲

تحریف‌های بهائیان در نسخه‌های چاپی ایقان

بر پایه گفتار شیخ احمد شاهرودی درباره دست‌بردهای عامدانه بهائیان در درست کردن نادرستی‌های کتاب

ایقان، نگارنده که از سالیانی پیش به بررسی تطبیقی نسخه‌هایی از آن کتاب می‌اندیشید، با همکاری جمعی از دوستان خود، مطالعه‌ای تطبیقی میان نه نسخه خطی و چاپی آن انجام داد. نسخه اساس - که مبنای مقایسه با دیگر نسخه‌هاست - آنی است که در همان سال کتابت ایقان در بغداد (۱۲۷۸ ق.)، در اصفهان رونویسی شده و اهمیت تاریخی بالایی دارد. این از آن روست که در محدوده آگاهی این پژوهش، تاکنون نسخه‌ای خطی از کتاب ایقان که زمان استنساخش به پیش از آغاز

در نگاه این پژوهش، دقت در نادرست‌نویسی‌های میرزا حسینعلی بهاء‌الله چنین می‌نماید که آن اشتباه‌ها ورای سهو یا خطای غیرعمدی در نگارش بوده و نمایی از نادانستگی یا دانش ناقص او در علوم اسلامی و ادبیات عربی و فارسی است.

۲. شیخ احمد شاهرودی، ايقاظ النائمین، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۱. شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، ص ۱۰۸۳.

که مورد بهره‌گیری شیخ احمد شاهرودی بود. تاریخ چاپ این نسخه ۱۳۱۰ ق. است و سرانجام، نسخه چاپی قاهره که به سال ۱۳۵۲ ق. منتشر شده و در دوره پهلوی میان بهائیان رواج داشت، مورد توجه بوده است.

تفاوت‌های موجود در نسخه‌های نه‌گانه یادشده را در پنج گروه می‌توان جای داد:

۱. حذف جایگاه میرزا یحیی صبح ازل از کتاب ایقان؛

۲. تصحیح آیات نادرست نوشته شده قرآن؛

۳. تغییر واژگان کتاب ایقان؛

۴. تصحیح اشتباه‌های ادبیاتی عربی در کتاب ایقان؛

۵. تصحیح اشتباه‌های ادبیاتی فارسی در کتاب ایقان.

در نگاه این پژوهش، دقت در نادرست‌نویسی‌های میرزا حسینعلی بهاءالله چنین می‌نماید که آن اشتباه‌ها ورای سهو یا خطای غیر عمدی در نگارش بوده و نمایی از

شده است. نگارنده در نامه‌ای که به او نگاشت، مدرک این انتساب را جویا شد اما به سبب شدت رنجش او از آیین بهائی، با این پاسخ روبه‌رو شد که این نکات به زندگانی متفاوت او بازمی‌گردد و دیگر در حافظه‌اش جایی ندارد: "Thanks Meqdad. ... Alas, that was in a different life and I have virtually no memory left of such matters. So sorry not to be able to help. Regrets. Juan". برای آگاهی از رویکردهای خوان کول نسبت به تعلیم و آموزه‌های بهائی و نیز طردش از جامعه بهائیان، نک.:: محسن مهاجر، بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی، بخش دوم: خوان کول.

دعوی من‌یظهره‌اللهی بهاءالله بازگردد، مورد بررسی قرار نگرفته است. نسخه خطی مهم بعدی آنی است که در سال ۱۲۹۴ ق. رونویسی شده است. اهمیت این نسخه - که اکنون در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود - در آن است که از سوی بهائی تراز اولی چون ملا زین‌العابدین نجف‌آبادی (اسم الله، زین‌المقربین) - که در میان نزدیک‌ترین یاران بهاءالله بود^۱ - رونویسی شده است. نخستین نسخه چاپی آنی است که زمان چاپش به حدود سال ۱۳۰۰ ق. بازمی‌گردد. اهمیت این نسخه - که ۱۵۷ صفحه دارد - آن است که در زمان حیات بهاءالله (د. ۱۳۰۹ ق.) به چاپ رسید.^۲ نسخه چاپی پس از آن همانی است

۱. برای آگاهی از زندگانی زین‌المقربین و جایگاه بلند او در آیین بهائی، نک.:: عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصابیح هدایت، ج ۵، صص ۴۱۲ تا ۴۷۲. بخش‌های آغازین این گفتار بدین قرار است: «این جناب از اجلّه اصحاب و اعظام احباب و از اکابر رجال تاریخی این امر اعظم است، چه، از اقوال و افعال متعارفّه یومیه‌اش - که جمیع مردم در آن با هم شریک‌اند - تمام گفتار و کردارش حکایت از ایقان و عرفان و ثبوت و رسوخش در امر الله می‌نموده و صاحب اوصاف و امتیازاتی است که نظیرش در سایرین کمتر یافته می‌شود و به خدمات مهمّه‌ای فایز گردیده است که مثل و مانندش قلیل است و نیز مشمول الطاف و عنایاتی گشته است که معدودی از مقربان درگاه کبریا اختصاص به آن داده شده‌اند؛ من جمله، این که در ایام اشراق شمس حقیقت، هرکس ولو هرقدر سیه‌روی و تبهکار بوده، هنگامی که حضرت زین را شفیع قرار می‌داده است، حق او را می‌بخشیده و سیئاتش را به حسنات مبدل می‌فرموده است...»

۲. تاریخ ۱۳۰۰ ق. از آن روی به این نسخه منسوب شد که زمان کتابت‌ش از سوی خوان کول (استاد برجسته تاریخ در دانشگاه میشیگان) - که از داعیان بهائی بود و اکنون چندی است که پس از ۲۴ سال تکاپوهای جدی بهائی، از آن دیانت بازگشته و مطرود شده ۱۸۸۲ م. (حدود ۱۳۰۰ ق.) معین

عامدانه و غیرعلمی پرداخته‌اند، به دست داده خواهد شد.

حذف جایگاه میرزا یحیی صبح ازل از کتاب ایقان

همان‌گونه که در جایی دیگر نشان داده شده، میرزا حسینعلی بهاءالله در زمان اقامت در بغداد، با آن که واسطهٔ جانشین پنهان شدهٔ باب، میرزا یحیی صبح ازل، با شهداء بیان (رهبران بابی) بود، دعوت مخفی من‌یظهره‌اللهی خود را آغاز کرد؛ با این حال، هرگاه با شک و تردید شهداء بیان و دیگر بابیان رویه‌رو می‌شد، با تمام توان بر ضرورت اطاعت از صبح ازل دست می‌گذاشت.^۱

به روایت بهائیان، عظمت مقام میرزا حسینعلی بهاءالله حسادت و دشمنی میرزا یحیی صبح ازل را برانگیخت و سرانجام، به مهاجرت دوسالهٔ بهاءالله به سلیمانیهٔ کردستان انجامید. این مهاجرت اغتشاش در جامعهٔ بایبان را - که از مدیریت بهاءالله محروم شده بود - در پی داشت و سرانجام، درخواست برخی از ایشان بر بازگشتش را سبب شد.^۲ ازلیان اما برآنند که آگاهی صبح ازل از تکاپوهای نهانی بهاءالله طردش را رقم زد و سرانجام، پس از دوسال

نادانستگی یا دانش ناقص او در علوم اسلامی و ادبیات عربی و فارسی است.

در مجموع و با تقریب، می‌توان گفت که میان نادرست‌نویسی‌های نسخه‌های خطی کتاب ایقان (۱۲۷۸، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۶ و ۱۳۰۴ ق.) و نیز نسخهٔ چاپی ۱۳۰۰ ق. (۱۵۷ صفحه‌ای) تفاوت‌های زیادی نیست. این نبود تفاوت، نمودی عینی از درستی استدلال پیش‌گفتهٔ شیخ احمد شاهرودی در نادرستی انتساب خطای سهوی به نسخه‌برداران در آن غلط‌نویسی‌هاست و نشان می‌دهد بهاءالله، از روی نادانستگی و نبود دانش کافی، به آن‌گونه نوشتن رسیده بود. بر این اساس، شاید بتوان گفت که تصحیح‌های بهائیان از زمان فراهم کردن نسخهٔ چاپی ۱۳۱۰ ق. آغاز شده و در نسخه‌های چاپی بعدی نیز پی‌گرفته شده است، چرا که میان واژگان یا عبارت‌های درست‌شدهٔ این نسخه با نسخهٔ چاپی ژلاتینی و نسخهٔ چاپی قاهره (۱۳۵۲ ق.) نیز تفاوت‌های چندانی دیده نمی‌شود.

در اینجا، تنها به بحث تاریخی حذف جایگاه میرزا یحیی صبح ازل از کتاب ایقان پرداخته شده و بررسی چهار گروه دیگر از تحریف‌ها - که تعداد بسیار زیادی را در آن کتاب مختصر گوياست - در پژوهشی جداگانه، همراه با اشاره به کوشش‌های برخی دیگر از محققان که در دهه‌های گذشته به این دست‌کاری‌های

۱. نک.: سیدمقداد نبوی رضوی، دیباچه‌ای بر تاریخ جعفری و همو، ملا محمدجعفر نراقی، میرزا حسینعلی بهاءالله و بایبان کاشان در آستانه‌ی دعوت جدید بهائی.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۸ و ۱۵۹.

[۲]: ... این عبد، در کمال رضا، جان برکف، حاضرم که شاید از عنایت الاهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه مستور [چاپ ۱۳۰۰ ق.]: کلمه مستوره] فدا شود و جان دربارزد و اگر این خیال نبود، فوالذی نطق الروح بأمرة، آئی در این بلد توقف نمی نمودم، و کفی بالله شهیداً...^۲

در نگاه ازلیان، «مصدر امر». که در بخش اول این گفتار آمده. صبح ازل بود که پوزش بهاءالله را پذیرفت و بازگشتش به بغداد را دستور داد اما بهائیان «مصدر امر» را خداوند گفته که با وحی خود به بهاءالله - که در خفا من یظهره الله بود - او را به بغداد کشاند. ازلیان، همچنین، برآند که بهاءالله در بخش دوم گفتار بالا، با آرزو در فدا شدن در راه «نقطه» و «کلمه مستور»، به باب (نقطه بیان) و صبح ازل (رهبر مخفی شده آن زمان بایان) نظر داشته است؛ به عنوان نمونه، ملا علی محمد سراج (برادر همسر دوم باب و از شهداء بیان) در رساله ردیه اش بر بهاءالله، هردو بخش بالا را آورده (سندهای شماره ۳ و ۴) و فضای سخنش گویای انتساب «مصدر امر» و «کلمه مستور» به صبح ازل است.

آوارگی در کردستان، به معذرت و پوزش روی آورد و با پذیرفته شدن دوباره اش از سوی صبح ازل، به بغداد بازگشت و منصب پیشینش را دوباره بازیافت.^۱

برای داوری میان این دو گفتار، بخش های پایانی کتاب ایقان (نسخه خطی ۱۲۷۸ ق. و نسخه چاپی ۱۳۰۰ ق.) می توانند فایده مند باشند:

ازلیان، همچنین، برآند که بهاءالله با آرزو در فدا شدن در راه «نقطه» و «کلمه مستور»، به باب (نقطه بیان) و صبح ازل (رهبر مخفی شده آن زمان بایان) نظر داشته است.

[۱]: ... این عبد، در اول ورود این ارض، چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دوسال، وحده، در صحراهای هجر به سر بردم ...

قسم به خدا! که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود، جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضر احدی نشوم ... تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً، تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر، قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد! حال، دو سنه میگذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند

۲. میرزا حسینعلی بهاءالله، ایقان (نسخه خطی ۱۲۷۸ ق.)، صص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ همو، ایقان (نسخه چاپی ۱۳۰۰ ق.): ۱۵۷ صفحه ای)، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۱. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی، صص ۴۲ تا ۴۴.

در نگاه این پژوهش، رویکرد نهان‌زیستانه^۱ میرزا حسینعلی بهاء‌الله در اطاعت ظاهری شدید از میرزا یحیی صبح ازل و ترشش نسبت به آگاهی شهداء بیان از تکاپوهای نهانی‌اش و نیز آن که بایان بغداد، به روایت بهائیان، صبح ازل را «حضرت مستور» می‌گفتند^۲ و بهاء‌الله نیز در آثار ایام بغداد خود، از «زمان خفا» و این که «شمس ازلی» پنهان و «مستور» است سخن می‌گفت،^۲ «کلمه مستور» را اشاره به پیشوای مخفی‌شده^۳ بایان، میرزا یحیی صبح ازل، باید دانست.

با این ترتیب، دانسته می‌شود که عبارت «مکمن مستور» و سپس «کلمه مستور» در کتاب ایقان به میرزا یحیی صبح ازل (رهبرمستور بایان) بازمی‌گشت اما از حدود سال ۱۳۱۰ ق. برای حذف او از حافظه تاریخی بهائیان، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد.

گذشته از این، گزارش داعی و تاریخ‌نگار سرشناس بهائی، اسدالله فاضل مازندرانی (سندهای شماره ۱ و ۲)، گویای آن است که در نسخه اصلی کتاب ایقان، عبارت «مکمن مستور»، آن هم با خط خود بهاء‌الله، آمده بود:

ایقان: ... نام برای کتاب شهیر از آثار و کتب مقام بهاء‌الله که در سال ۱۲۷۸ ق. در بغداد بهر حاج سید محمد (خال اکبر و ارشد نقطه) صدور یافت و اولاً، به نام رساله خالویه مشهور بود، زیرا جواب سؤالات و حل مشکلات مذهبی اثنی عشریه خال مذکور را در برداشت که او پرسیده بود و آن رساله اثبات امر جدید و اشاره به افاضات ایام بغداد نیز گردید و نسخه اصلی آن کتاب به خط دستی غصن اعظم عبدالبهاء بود که حین استنساخ آن تقریباً هجده سال داشتند و در خانه خال مذکور

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۳۳۲ (بخش نگاشته شده سید مهدی گلپایگانی): «... زیرا وجود ازل در بغداد [در برابر شکوه و عظمت حضرت بهاء‌الله] بر آشنا و بیگانه مجهول بود تا به حدی که او را حضرت مستور می‌نامیدند و جناب مستشرق نیز به همین مناسبت لفظ «کلمه مستور» را در کتاب مبارک ایقان اشاره به ازل پنداشته و در ظاهر حاکم و آمر و مدیر و مدبری سواى شخص شخیص و وجود نفیس حضرت بهاء‌الله در مقابل یار و اغیار دیده نمی‌شد، از کجا حاکمیت ازل بر حضرت مستشرق ثابت گردیده؟! ... میرزا آقاخان کاشانی (نخستین پیرو بهاء‌الله) در مکتوبی، از «شخص مستور» یاد کرده و داعی سرشناس بهائی، عبدالحمید اشراق خاوری، آن شخص را همان میرزا یحیی صبح ازل گفته است: «... تا آن که چندی گذشت و اسبابی فراهم آمده، خدمت شخص مستور (مقصود ازل است) وارد شدم و در خدمتش بودم. در تمام شب و روز، آنی و دقیقه‌ای تکاهل و تکاسل نرفت و کل اهل بیان که در مدینه الله [بغداد] بودند، شاهد و گواه‌اند ...» (عبدالحمید اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۲۲)

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۳۱۱ و ۳۱۲.

بایان) بازمی‌گشت اما از حدود سال ۱۳۱۰ ق.، برای حذف او از حافظه تاریخی بهائیان، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد. جدول شماره ۱ گویای سیر حذف عبارت «کلمه مستور» و تبدیلیش به عبارت «کلمه علیا» است.

تحلیل و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت: نادرست‌نویسی‌های آشکار و متعدد میرزا حسینعلی بهاءالله از آیات قرآن در کتاب ایقان، که با تصحیف کاتبان و اشتباه سهوی ایشان نسبتی نداشته و ناآشنایی او با کتاب آسمانی مسلمانان را گویاست. با نزول کتاب ایقان بر او از سماء مشیت خداوندی سازگار نیست. گذشته از این، تصحیح نادرستی‌های گوناگون در کتاب ایقان، از تصحیح آیات نادرست نوشته شده قرآن گرفته تا تبدیل واژگان یا درست کردن ادبی آنها نیز با وحیانی دانستن‌شان همسانی ندارد؛ بنابراین، دانسته می‌شود که بهائیان، با وجود سخن گفتن از آسمانی بودن کتاب ایقان، در عمل، وحیانی‌بودنش را نادیده گرفته و در آن دست برده‌اند. همچنین، حذف عبارت «کلمه مستور». که با توجه به قرینه‌های درست تاریخی به ریاست معنوی میرزا یحیی صبح ازل بر بایان و جانشینی‌اش نسبت به سید علی محمد باب بازمی‌گشت. نشانه‌ای دیگر از نادرستی دعوی من یظهره‌اللهی میرزا حسینعلی بهاءالله در محدوده آموزه‌های بابی است.

به‌جا مانده بود که مطالعه گردید و در محلی از هامش، به طریق تزئید و الحاق، به خط دستی حضرت بهاءالله شمه‌ای داشت و آن در موضع چند صفحه مانده به آخر کتاب، منتهی به «أختم القول بلا حول و لا قوة إلا بالله» و بعد از جمله «مثل غیث هاطل» وارد است و صورت عبارت چنین است:

«و این عبد در کمال رضا و جان برکف حاضرم که شاید از عنایت الاهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و مکمن مستور فدا شود و جان در بازو و اگر این خیال نبود، فولذی نطق الروح بأمرو، آنی در این بلد توقف نمی‌نمودم و کفی بالله شهید.»^۱

با توجه به آن که سید علی محمد باب خود را «مکمنی که [از آن] آیات الله ظاهر می‌شود» دانسته،^۲ می‌توان گفت که «مکمن مستور» نیز صبح ازل بود، چرا که در نگاه بایان، او (حضرت مستور) بود که این ویژگی را داشت و با آیات الاهی خود دیانت باب را رهبری می‌کرد.

با این ترتیب، دانسته می‌شود که عبارت «مکمن مستور» و سپس «کلمه مستور» در کتاب ایقان به میرزا یحیی صبح ازل (رهبر مستور

۱. پیشین، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۲. سید علی محمد باب، دلائل سبعه، ص ۲۸: «... تا آن که کل یقین نمایند بر این که این علم من عند الله هست و از روی تکشِب نیست و حال آن که تحصیل این علوم از برای بلوغ علم به کتاب الله است و الا چه فایده؟ از مکمنی که آیات الله ظاهر می‌شود، چه احتیاج به این علوم؟ این علوم، بنفسه، محل حکم نبوده و نیست....»

جدول شماره ۱

سیر حذف جایگاه میرزا یحیی صبح ازل از کتاب ایقان

ملاحظات	متن	سطر	صفحه	نسخه
	به خط بهاء الله	-	-	نسخه اصل
سند شماره ۵	سبیل نقطه و کلمه مستور	۱۱	۱۳۹	۱۲۷۸ ق. (نسخه اساس این پژوهش)
سند شماره ۶	سبیل نقطه و کلمه مستوره	۱۱ و ۱۲	۳۰۳	۱۲۹۳ ق.
سند شماره ۷	سبیل نقطه و کلمه مستوره	۱۳	۱۷۹	۱۲۹۴ ق. (خط زین المقربین)
سند شماره ۸	سبیل نقطه و کلمه مستوره	۱۷	۸۵	۱۲۹۵ ق.
سند شماره ۹	سبیل نقطه و کلمه مستوره	۱۱	۲۱۲	۱۲۹۶ ق.
سند شماره ۱۰	سبیل کلمه و نقطه مستور	۱۴	۱۱۵	۱۳۰۴ ق.
سند شماره ۱۱	سبیل نقطه و کلمه مستوره	۸ و ۹	۱۵۴	چاپی ۱۳۰۰ ق.
سند شماره ۱۲	سبیل نقطه و کلمه علیا	۱۴	۲۰۹	چاپی ۱۳۱۰ ق.
سند شماره ۱۳	سبیل نقطه و کلمه علیا	۵	۲۱۲	چاپی ۱۳۱۸ ق.
سند شماره ۱۴	سبیل نقطه و کلمه علیا	۱۴	۲۵۹	چاپ ژلاتینی
سند شماره ۱۵	سبیل نقطه و کلمه علیا	۱۳	۱۹۵	چاپ قاهره (۱۳۵۲ ق.)

جدول شماره ۲

نمونه‌ای از درست کردن نادرست نویسی‌های قرآنی بهاء‌الله از سوی بهائیان

ملاحظات	متن	سطر	صفحه	نسخه
آیه را به نادرستی آورده.	یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام	۱۴	۴۲	۱۲۷۸ ق.
آیه را به نادرستی آورده.	یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام	۱۲	۹۰	۱۲۹۳ ق.
آیه را به نادرستی آورده.	یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام	۱۰	۵۳	۱۲۹۴ ق. (زین‌المقربین)
آیه را به نادرستی آورده.	یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام	۱۰ و ۹	۶۲	۱۲۹۶ ق.
آیه را به نادرستی آورده.	یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام	۳ و ۴	۳۵	۱۳۰۴ ق.
آیه را به نادرستی آورده.	یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام	۱۰	۴۷	چاپی ۱۳۰۰ ق.
درست: قرآن: بقره: ۲۱۰	هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله فی ظلل من الغمام	۵	۶۱	چاپی ۱۳۱۰ ق.
درست: قرآن: بقره: ۲۱۰	هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله فی ظلل من الغمام	۴ و ۵	۶۱	چاپ ژلاتینی
درست: قرآن: بقره: ۲۱۰	هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله فی ظلل من الغمام	۱۰ و ۱۱	۵۸	چاپ قاهره (۱۳۵۲ ق.)

جدول شماره ۳

نمونه‌ای از تغییر عامدانه بهائیان در واژه‌های کتاب ایقان

ملاحظات	متن	سطر	صفحه	نسخه
اساس تطبیق	متوکلاً علی الله	۹	۱	۱۲۷۸ ق.
بدون تغییر	متوکلاً علی الله	۳	۲	۱۲۹۳ ق.
بدون تغییر	متوکلاً علی الله	۱۱ و ۱	۲ و ۱	۱۲۹۴ ق. (زین‌المقربین)
بدون تغییر	متوکلاً علی الله	۹	۱	۱۲۹۶ ق.
بدون تغییر	متوکلاً علی الله	۷	۱	۱۳۰۴ ق.
بدون تغییر	متوکلاً علی الله	۸	۲	چاپی ۱۳۰۰ ق.
تغییر یافته	متوکلین علی الله	۲	۳	چاپی ۱۳۱۰ ق.
تغییر یافته	متوکلین علی الله	۳ و ۲	۳	چاپ ژلاتینی
تغییر یافته	متوکلین علی الله	۲ و ۱	۳	چاپ قاهره (۱۳۵۲ ق.)

جدول شماره ۴

نمونه‌ای از درست شدن اشتباه‌های ادبی عربی بهاء‌الله از سوی بهائیان

ملاحظات	متن	سطر	صفحه	نسخه
اشتباه ادبی عربی	بجناحین الایقان	۱۴	۵	۱۲۷۸ ق.
بدون تغییر	بجناحین الایقان	۱۴	۱۰	۱۲۹۳ ق.
بدون تغییر	بجناحین الایقان	۱۶	۶	۱۲۹۴ ق. (زین‌المقرین)
بدون تغییر	بجناحین الایقان	۱۰	۷	۱۲۹۶ ق.
بدون تغییر	بجناحین الایقان	۱۷ و ۱۶	۴	۱۳۰۴ ق.
بدون تغییر	بجناحین الایقان	۷	۷	چاپی ۱۳۰۰ ق.
درست شده است.	بجناحی الایقان	۱۳	۸	چاپی ۱۳۱۰ ق.
درست شده است.	بجناحی الایقان	۱۳	۸	چاپ ژلاتینی
درست شده است.	بجناحی الایقان	۱۱	۸	چاپ قاهره (۱۳۵۲ ق.)

جدول شماره ۵

نمونه‌ای از درست شدن اشتباه‌های ادبی فارسی بهاء‌الله از سوی بهائیان

ملاحظات	متن	سطر	صفحه	نسخه
اشتباه ادبی فارسی	اعظم تر	۱۵	۲۵	۱۲۷۸ ق.
بدون تغییر	اعظم تر	۷	۵۳	۱۲۹۳ ق.
بدون تغییر	اعظم تر	۱۵	۳۱	۱۲۹۴ ق. (زین‌المقربین)
بدون تغییر	اعظم تر	۷	۳۶	۱۲۹۶ ق.
بدون تغییر	اعظم تر	۱۰	۲۱	۱۳۰۴ ق.
بدون تغییر	اعظم تر	۴	۲۸	چاپی ۱۳۰۰ ق.
درست شده است.	اعظم	۴	۳۶	چاپی ۱۳۱۰ ق.
درست شده است.	اعظم	۴	۳۶	چاپ ژلاتینی
درست شده است.	اعظم	۱۲	۳۴	چاپ قاهره (۱۳۵۲ ق.)

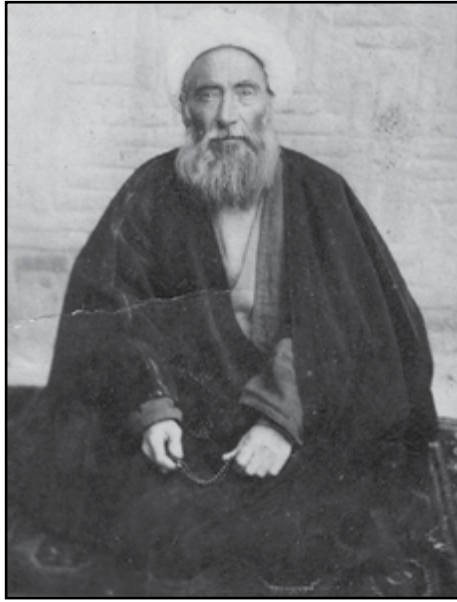


میرزا یحیی صبح ازل (جانشین سید علی محمد
باب) به سال‌های جوانی
(مجموعه اسناد علی روحی)



میرزا حسینعلی بهاء‌الله در ادرنه
به حدود زمانی آشکار کردن کامل دعوی من یظهره‌اللهی
(مجموعه اسناد جلال ازل، قبرس)

میرزا حسینعلی بهاء‌الله از بابیان فعال بود و در صحرای بدشت از قره‌العین لقب «بهاء» گرفت. پس از آن که برادرش، میرزا یحیی نوری، مورد توجه باب شد، وی از سوی باب موظف گشت تا به محافظتش بپردازد. این سمت پس از برگزیدگی میرزا یحیی (صبح ازل) به جانشینی باب سبب شد تا او در میان بابیان مقامی بلند یافت. با آغاز زندگانی مخفی صبح ازل در بغداد (۱۲۶۹ ق.)، او در مقام واسطه صبح ازل با شهداء بیان و بابیان جای گرفت و مقامش نزد بابیان دوچندان شد. او از همان زمان‌ها دعوت مخفی خود با عنوان برگزیدگی به مقام من یظهره‌اللهی در سال نهم ظهور باب (۱۲۶۹ ق.) را به شکلی پنهانی آغاز کرد اما هرگاه با پرسش شهداء بیان یا دیگر بابیان روبه‌رو می‌شد، به سختی از در انکار برمی‌آمد و صبح ازل را جانشین الاهی باب می‌گفت. او سرانجام، ابتدا به‌گونه‌ای محدود در پایان سال ۱۲۷۹ ق. در بغداد و سپس، به شکلی آشکار در اواخر سال ۱۲۸۳ ق. در ادرنه خود را من یظهره‌الله خواند و مورد مخالفت صبح ازل قرار گرفت. در نگاه این پژوهش، دعوی بهاء‌الله با آموزه‌های باب همسان نیست و پیروانش در گزارش تاریخ تا جای ممکن به تحریف جایگاه صبح ازل (جانشین باب) پرداخته‌اند. یکی از نمودهای این تحریف را در تبدیل عبارت «کلمه مستور» به «کلمه علیا» در کتاب ایقان می‌توان جست.



شیخ احمد شاهرودی
(مجموعه اسناد خاندان مهدوی شاهرودی)

وی از شاگردان برجسته ملا محمد کاظم خراسانی بود و در زمان خود در میان عالمان تراز اول شیعی مذهب جای داشت. آثار او در نگاه این پژوهش رویکردی محققانه در شرح نسبت آموزه‌های سید علی محمد باب و میرزا حسینعلی بهاءالله با تعالیم دیانت اسلام و مذهب تشیع دارد و در بررسی‌های تطبیقی مورد استفاده بوده است. او با وجود برخورداری از مرجعیت و نفوذ بسیار زیاد در خراسان، نسبت به بهائیان بیشتر رویکردی مداراگرایانه داشت و بر آن بود که با دلیل و استدلال و نه خشونت و فریاد با ایشان باید روبه‌رو شد. از همین روی بود که با داعیان بهائی که به شاهرود می‌آمدند به گفت‌وگوهای فراوان می‌پرداخت. او به سال ۱۳۵۰ ق. (۱۳۱۰ ش.) درگذشت و در قم به خاک سپرده شد. وی از جمله محققانی است که بردست‌کاری‌های عامدانه بهائیان برای درست کردن نادرستی‌های کتاب ایقان دست گذاشته و آن را نمودی از عدم انتساب آن کتاب به وحی خداوند دانسته است.

- ۲۶۶ -

افانیم سیمه را ماهین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرسود
خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهوره و مشهورست
که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم
سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانسی و
دیهمم جهاننای ایران است . حال ای اهل ایران
باید قدری از سکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی
بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم اما غیرت و حمیت انسان
فائل بر آن میشود که چنین خطه مبارکه که منشا تمدن
عالم و مهد عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق
و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال صلح تأسیف
کل قباذل و مشبوب گردد .

و پابختنی در این درانگستا
ایران
ایام افتات مرکز میثاق در بدایع
الا تارکیت است .

صدر مزید از یقین بمعنی
به یقین دانستن و بتحقیق
رساندن و نام برای کتاب
شهر از آثار و کتب مقام بهاءالله که در سال ۱۲۷۸ هجری
در بغداد بهر حاج سید محمد خاں اکبر وارشد نقطه

ایقان

- ۲۶۷ -

صدر پانث و اولاً بنام رساله خالیه مشهور بود زیرا
جواب سوالات و حل مشکلات مذهبه اثنا عشریه حال
مذکور را در برداشت که او پرسیده بود و به آن رساله
اثبات امر جدید و اشاره به اغاضات ایام بغداد نیز
گردید و نسخه اصلیه آن کتاب بخط دستی ضمن
اعظم عبدالهیا بود که حین استنساخ آن تقریباً هجده
سال داشتند و در خانه خاں مذکور بجا مانده بود که
مطالعه گردید و در محلی از هاشم بطریق تزیین و
الحاق بخط دستی حضرت بهاءالله شمه ای داشت
و آن در موضع چند صفحه مانده به آخر کتاب منتهی به
" اغتم القول بلا حول ولا قوة الا بالله " و بعد از جمله
" مثل نعمت هامل " وارد است و صورت عبارت چنین
است :

" و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر
که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف
مذکور مشهور در سهیل نقطه و مکن مستور ندا شود
و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالذی نطق
الروح بامر آبی در این بلد توقف نمینوم و کفسی
بالله شهید . " انتهی

سندهای شماره ۱ و ۲

گزارش اسدالله فاضل مازندرانی در جلد نخست کتاب «اسرار الآثار خصوصی» درباره بخشی از نسخه
اصلی کتاب ایقان به خط میرزا حسینعلی بهاءالله

۲۹
 خاب فال از ایشان که سبب توقف دستار در بغداد که سر
 عجم است در مظلومیت و باعث صدقات شایسته است
 جواب این گونه در نسخ فال سطر ششم اینست این عهد از آل
 در عهد این ارض چون الجبله بر اسر است محمد نه بعد از طلوع باقیم
 از قدر مهاجرت خستیار نمودم در در بیابانها فراق نهادم که
 مهر اختلاف لاجب نشدم مصدر انقلاب لاجب کز او
 و سبب بعد نشدم و علت سخن قلب کردم بار در سال و بعد
 در عهد آری بر سر بردم ای آسفر مانند قسم محمد که این عهد
 خیال در جهت نبود مسافرت را امید موصولیت نه بار تا آنکه
 از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و بلاد را تسلیم نمودم در هیچ
 شدم حال در سینه سگیزد که اعداد در ملاکت این عهد فاق
 بنهایت سر و دستام دارند و مطلع شده اند مندر کفر راجب
 نصرت نموده و هیچ عهد اعانت نظرند شسته این عهد در
 کمال رضایان برکت حاضرند که شایدهایت اکثر و نصرت
 سجان این حرف مگر رشور در سبید نقطه و کلمه سر و در
 شود و جان در باز اگر این خیال بود نوالذ نطق الروح با مره
 کفر در این بلد توقف فر نمودم و کفر با به شهیدان و همین کلمه
 ۱. همین کتاب بنا سبب نوشته شدن بر این خیال فال بود فالیه
 نمیده شد و پسر کزرا ایقان نام نگارنده ۱۰۲۰

۳۱
 و کافی یزمن الاحداث الخ و بجز حضرت علی مرتضی
 میزاید سخن اسرار الله المودعه فی صیائل البشریه و کرایه
 در است آنچه نقطه اول در تبلیغ امر طلعت از لاف بود و در
 از شرفات این عهد الجور رقم و کلمه تم در زخم دهم خطم را
 بر صیغ اسر نموده و الا کما هر چند شناخته است مقام زلمه را که
 حضرت اعلی زشناخته است حضرت اعلی را که طلعت از لاف
 کما قال یحیی الخ ص یا علی ما عنک احد الا الله وانا و ما
 عرفی احد الا الله و انت و ما عرف الله الا انا و انت
 و فر مقام زخر انا و علی من نور واحد و قال الصادق ع
 ان اولنا محمد و اخرنا محمد و او سنا محمد و کنا محمد
 زیارت جامع کز حضرت امام علی علیه السلام
 میزاید من اولاد الله بدء کم و من قصده توجه الیکم
 ان ذکر الخ لیکم اوله و اصله و فرعه و ما و یه و منها
 با سر طیاره بر غیر شناسد اینست که ان ایمن اسرار هر در
 معتقد نظر از سر در طلعت ذات الازلیجان عارف بود
 که اینست شمره شمره نوزان صرف ظهور کز سر کما قال شمر
 و شمر عین بر لیل جسمه بیعین لیل بغیر نقین لیل کز
 خیر است دینها و انان ان خیریم با این با سر کز زنده کما
 له شایده نوح

سندهای شماره ۳ و ۴

بخش از کتاب سراج به خط محمد صادق

ابراهیمی (از شهداء بیان)

ملا علی محمد سراج (برادر همسر دوم باب و از شهداء بیان) در این کتاب، ضمن رد دعوی من یظهره الهی میرزا حسینعلی بهاء الله، به گونه ای سخن گفته که می توان پذیرفت دو عبارت «مصدر امر» و «کلمه مستور» را توصیف او از میرزا یحیی صبح ازل در کتاب ایقان می دانست. همچنین، با توجه به آن که او به سال ۱۲۸۴ ق. کشته شد، قدمت نسخه مورد استنادش از ایقان به همان حدود زمانی یا پیش از آن بازمی گردد و نمودی از صورت ابتدایی «کلمه مستور» و تبدیلیش به «کلمه علیا» برای حذف نام صبح ازل از کتاب ایقان است.

جز رضا چاره نداشتیم بخدا که این همه جزا خیال بر ما صحت نبود و ما نیز از امید
مواصبت خود و مقصود جز این نبود که گفتن اختلاف است: بگویم در صدر انقلاب
اصحی بگویم و بسبب ترا صد رشتم و عدت بمن قیام کردم، فلان کجای نشد
خیال نبود و در نظر من اگر چه بر نفس می باشد به واسطه خیال خود با بر
تا آنکه از صدر امر هم بر جمع صدر شد و با آنکه از مردم و رایج شم دیگر
قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از بر جمع ملاحظه حال در آن میگذرد که علاوه
در املاک این عهد خانه بنیاد است و با تمام دار و زمینها که جمع مطلق شده اند مع
ذکر نفعی از این باب بر نفع خود و بی هیچ مانع منظور نشد بلکه از عوض
نفعی که متوالی و متواتر قول و فعل است غیبت، طمانند است و در این
عهد در حال رخسار بر کف حاضر کردن به از غایت امر و نفع است خانه
و نفع خود و مشهور در رسیدن نقطه و کلمه مستور و کلمه و جان در زبان و اگر
این خیال نبود فوالله لعلی انما و انما و انما بلد توقف نمی نمودم و
کلی با ندرت پیدا ختم العقل و عمل لا قوه الا باسوة واتاکه و انما الیه مرجع
صاحبان و نفعی از همه بسیار است نرسیده اند و کلام رایج نفس نرسیده اند و لا یل
و زمان و حجت که جمیع شکر این امر بر جمع و ظاهر رشتم الهی اظهار رشتم در ملک
۱۴۸۱

سند شماره ۵

صفحه دارای عبارت «کلمه مستور» (سطر ۱۱) درباره میرزا یحیی صبح ازل است که بعدها از سوی بهائیان، برای از یاد بردن جانشینی او نسبت به سید علی محمد باب، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد. تاریخ کتابت این نسخه ۱۲۷۸ ق. (سال نوشته شدن اصل کتاب ایقان از سوی میرزا حسینعلی بهاءالله در بغداد و پیش از آغاز آشکار دعوی جدید او) است. (مجموعه اسناد سید مقداد نبوی رضوی)

ولا بد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم
عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملو
شد حال دوسنه میگذرد که اعداد را هر دو
این عهد غایب بخت سستی و اهتمام دارند
چنانچه جمیع مطلع شدن اند مع ذلک نفسی
از احباب نصرت ننموده و بطریق و جبر اعانت
منظور نداشتند بلکه از عوض نفعی که در
که متوالی و متواتر قول و فعل است غیبت
وارد می شود و این عهد در کمال رضا جان
بر کف حاضر که شاید از عنایت الهی افضل
سجانی این حرف مذکور مشهور در رسایل
و کلمه مستوره فلا شود و جان بعد از آن که
این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامر الخ
در این بلد توقف نمی نمودم و کلی با ندرت پیدا

سند شماره ۶

صفحه دارای عبارت «کلمه مستوره» (سطر ۱۲) درباره میرزا یحیی صبح ازل است که بعدها از سوی بهائیان، برای از یاد بردن جانشینی او نسبت به سید علی محمد باب، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد. تاریخ کتابت این نسخه ۱۲۹۳ ق. است. (مجموعه اسناد سید مقداد نبوی رضوی)

احیاء نگردم و بسبب غم آمدی نشوم و علت خزن قلبی
نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه
اگر چه هر نفسی محلول است و هوای خود خیالی نبود باز
تا آنکه از مصدر امر حکم در جوع صادر شد و بلا تمام
نشودم و راجع بشدم دیگر ظلم ظاهر است از ذکر آن بعد
از جوع مانده شد حال دو سینه میگذرد که حال
در اهلاک این عبادتی بنیامیت سعی و همت تمام دارند
چنانچه جمیع مطلق بشان از مع ذلک نفسی از احسان
نصرت ننموده و در هیچ وجه اذاعتی منظور و ملاشت بلکه
از عوض نصرتها که متولی و متواتر و لا و ضامن
ها ظاهر مانده میشود و این عبادت در کمال رضا خا از
خاصه که کتاب از عبادت الهی و فضل سجای این
مذکور میشود و در سبیل نقطه و کلمه مستوره مذکور
و جان در یاد و اگر این خیال نبود فالذی یحق الوجود
بامرانی در این بلد توصیف نموده و کفی بالله سید
انتم القول ملا حول ولا قوة الا بالله ان الله و ان الله
را جوبن صالحان هون که از صبا محبت نوشید
و کامی بکام نصرت میباشند و لا ظلم و نهان
که جمیع شعر این امر بدیع و مطبوع و منیع الهی است
از شمس

سند شماره ۷

بسرگرمی و از غم نشوم و در غم نگردم و بسبب غم آمدی نشوم و علت خزن قلبی
نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه
اگر چه هر نفسی محلول است و هوای خود خیالی نبود باز
تا آنکه از مصدر امر حکم در جوع صادر شد و بلا تمام
نشودم و راجع بشدم دیگر ظلم ظاهر است از ذکر آن بعد
از جوع مانده شد حال دو سینه میگذرد که حال
در اهلاک این عبادتی بنیامیت سعی و همت تمام دارند
چنانچه جمیع مطلق بشان از مع ذلک نفسی از احسان
نصرت ننموده و در هیچ وجه اذاعتی منظور و ملاشت بلکه
از عوض نصرتها که متولی و متواتر و لا و ضامن
ها ظاهر مانده میشود و این عبادت در کمال رضا خا از
خاصه که کتاب از عبادت الهی و فضل سجای این
مذکور میشود و در سبیل نقطه و کلمه مستوره مذکور
و جان در یاد و اگر این خیال نبود فالذی یحق الوجود
بامرانی در این بلد توصیف نموده و کفی بالله سید
انتم القول ملا حول ولا قوة الا بالله ان الله و ان الله
را جوبن صالحان هون که از صبا محبت نوشید
و کامی بکام نصرت میباشند و لا ظلم و نهان
که جمیع شعر این امر بدیع و مطبوع و منیع الهی است
از شمس

سند شماره ۸

صفحه دارای عبارت «کلمه مستوره» (سطر ۱۷) درباره میرزا یحیی صبح ازل است که بعدها از سوی بهائیان، برای از یاد بردن جانشینی او نسبت به سید علی محمد باب، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد. تاریخ کتابت این نسخه ۱۲۹۵ ق. است. (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۱۴۱۳)

صفحه دارای عبارت «کلمه مستوره» (سطر ۱۳) درباره میرزا یحیی صبح ازل است که بعدها از سوی بهائیان، برای از یاد بردن جانشینی او نسبت به سید علی محمد باب، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد. تاریخ کتابت این نسخه ۱۲۹۴ ق. و کاتبش ملازمین العابدین نجف آبادی (اسم الله، زین المقربین) است. (کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲۰۷۷)

۴۹

ذکر شد خیال نبود و امری بنظور نه اگر چه بر نفسی عملی است و بهوای خود خیالی بود
باری آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لا بد است تسلیم نمودم و این
شدم و دیگر قلم حاجب نه است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال رویت
میکند رد که اعداء در احوال این عیب فانی بنیابت سس و به تمام و از آنجا
جمع مطلع شده اند مع ذلک نفس را احباب نصرت نمودند و بهیچ وجه
اعانتی منظورند آشته بلکه از عرض نصرت زنا که متوال و متواتر قولاً و فعلاً
مثل خبیث باطل وارد می شود و این عیب در کمال رضا جان برکت خاتم
که شایداً رضایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در بسبیل
نقطه و کلمه مستوره خدا شود و جان در بار زد و اگر انخیالی نبود فرآوردن خلق
الروح با مره آتی در این لید توقف نمی نمودم و کفنی باند شیدها اضم آندول
بلا حول و لا قوة الا بالله و اتانته و اتانها السیر را چون صابان پویش
که از مصیباتی حب نوشیده اند و کاه می بکام نفس برده آشته اند و جان
و بر ثاب و محبت را که جمیع مشربان امر بدیع و نظور منسب الهی است
انظر از نفس در حکمت چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از چال
الهی و اقباسان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید باهمین آیت متفقد

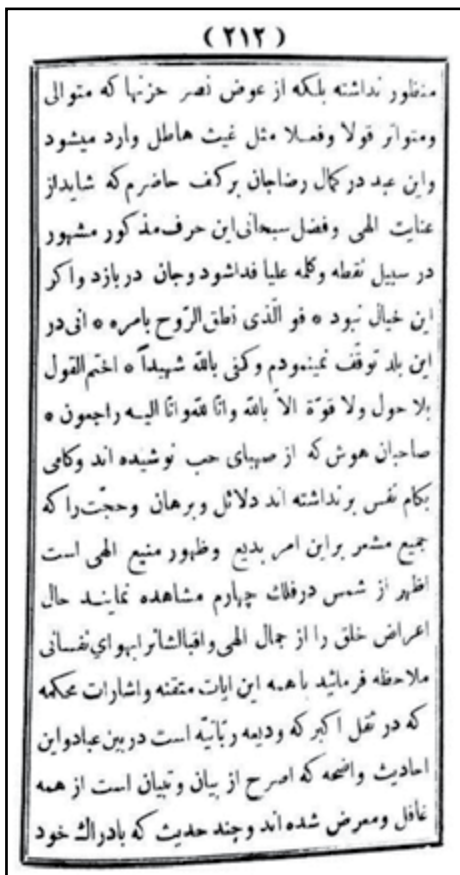
و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نوم و مقصود
انقلاب اصحاب نگردم و سبب خراسی نشوم
و علت خزن قلمی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود
و امری منظورند اگر چه بر نفسی عملی است و بهوای خود
خیالی بود باری آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
شد و لا بد است تسلیم نمودم و رجوع شدم و دیگر قلم حاجب نه است
از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال رویت
میکند رد که اعداء در احوال این عیب فانی بنیابت سس و به تمام
جمع مطلع شده اند مع ذلک نفس را احباب نصرت نمودند و بهیچ
وجه اعانتی منظورند آشته بلکه از عرض نصرت زنا که متوال و
متواتر قولاً و فعلاً مثل خبیث باطل وارد می شود و این عیب
در کمال رضا جان برکت خاتم که شایداً رضایت الهی و فضل
سبحانی این حرف مذکور مشهور در بسبیل نقطه و کلمه مستوره
خدا شود و جان در بار زد و اگر انخیالی نبود فرآوردن خلق
الروح با مره آتی در این لید توقف نمی نمودم و کفنی باند
شیدها اضم آندول بلا حول و لا قوة الا بالله و اتانته و اتانها
السیر را چون صابان پویش که از مصیباتی حب نوشیده اند و
کاه می بکام نفس برده آشته اند و جان و بر ثاب و محبت را که
جمیع مشربان امر بدیع و نظور منسب الهی است انظر از نفس در
حکمت چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از چال الهی و
اقباسان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید باهمین آیت متفقد

سند شماره ۱۲

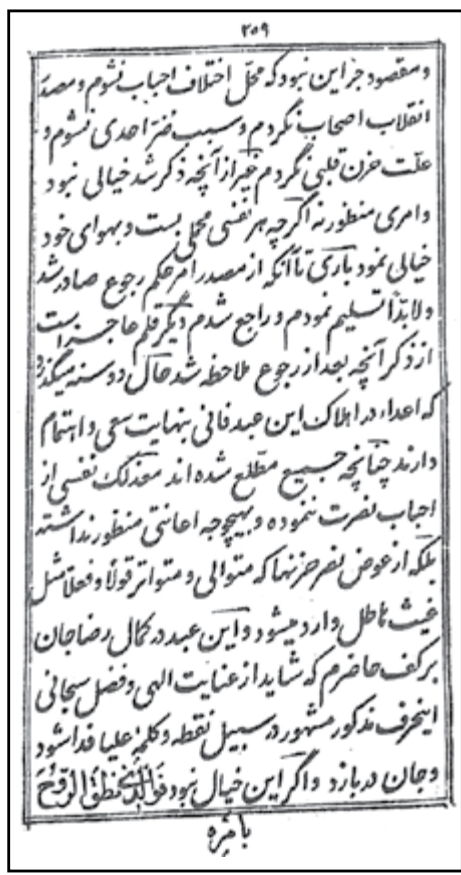
صفحه دارای عبارت «کلمه علیا» (سطر ۱۲) است که به جای عبارت «کلمه مستوره» (میرزا یحیی صبح ازل) جای داده شده است. تاریخ چاپ این نسخه ۱۳۱۰ ق. (حدود یک سال پس از درگذشت میرزا حسینعلی بهاء الله) و کاتبش میرزا حسین مشکین قلم (یار نزدیک بهاء الله و مقیم عکا) است. شیخ احمد شاهرودی در آثار خود از این چاپ کتاب ایقان بهره برده است.

سند شماره ۱۱

صفحه دارای عبارت «کلمه مستوره» (سطر ۹) درباره میرزا یحیی صبح ازل است که بعدها از سوی بهائیان، برای از یاد بردن جانشینی او نسبت به سید علی محمد باب، با عبارت «کلمه علیا» جایگزین شد. تاریخ چاپ این نسخه حدود سال ۱۳۰۰ ق. است و تنها چاپی از آن است که در زمان حیات میرزا حسینعلی بهاء الله انجام شده است. (مجموعه اسناد سید مقداد نبوی رضوی)



سند شماره ۱۴



سند شماره ۱۳

صفحه دارای عبارت «کلمه علیا» (سطر ۵) است که به جای عبارت «کلمه مستوره» (میرزا یحیی صبح ازل) جای داده شده است. تاریخ چاپ این نسخه ۱۳۱۸ ق. و محل چاپش مصر (مطبعة الموسوعات) است. (مجموعه اسناد سید مقداد نبوی رضوی)

صفحه دارای عبارت «کلمه علیا» (سطر ۱۴) است که به جای عبارت «کلمه مستوره» (میرزا یحیی صبح ازل) جای داده شده است. شاید بتوان گفت تاریخ چاپ این نسخه به دهه های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ ق. که بسیاری از مکتوبات عباس افندی با چاپ ژلاتینی منتشر می شد - بازگردد. (مجموعه اسناد سید مقداد نبوی رضوی)

(رضوی)

کتابنامه

اشراق خاوری، عبدالحمید. ریحیق مختوم. بی‌نا، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.

باب، سید علی محمد. دلائل سبعة. بی‌جا. [تهران]، بی‌نا. [چاپ ازلیان]، بی‌تا.

بهاء‌الله، میرزا حسینعلی. ایقان. نسخه خطی، ۱۲۷۸ ق.، کتابخانه شخصی سید مقصد نبوی رضوی.

— . ایقان. نسخه خطی، ۱۲۹۳ ق.، کتابخانه شخصی سید مقصد نبوی رضوی.

— . ایقان. نسخه خطی، ۱۲۹۴ ق.، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲۰۷۷.

— . ایقان. نسخه خطی، ۱۲۹۵ ق.، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ش ۱۱۴۱۳.

— . ایقان. نسخه خطی، ۱۲۹۶ ق.، کتابخانه شخصی سید مقصد نبوی رضوی.

— . ایقان. بی‌جا، بی‌نا. [چاپ سنگی]، حدود ۱۳۰۰ ق.

— . ایقان. بی‌جا. [بمبئی]، بی‌نا. [چاپ سنگی]، ۱۳۱۰ ق.

— . ایقان. بی‌جا، بی‌نا. [چاپ ژلاتینی]، بی‌تا.

— . ایقان. مصر، مطبعة الموسوعات، ۱۳۱۸ ق.

— . ایقان. مصر، مطبعة فرج الله ذکی، ۱۳۵۲ ق.



سند شماره ۱۵

صفحه دارای عبارت «کلمه علیا» (سطر ۱۳) است که به جای عبارت «کلمه مستوره» (میرزا یحیی صبح ازل) جای داده شده است. تاریخ چاپ این نسخه ۱۳۵۲ ق. و محل چاپش مصر (مطبعة فرج الله ذکی الکردی: از بهائی‌شدگان توسط میرزا ابوالفضل گلپایگانی در مصر) است. (مجموعه اسناد سید مقصد نبوی رضوی)

- براون، ادوارد. یک‌سال در میان ایرانیان. ترجمهٔ مانی صالحی علامه، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴.
- سلیمانی اردکانی، عزیزالله. مصابیح هدایت. بی‌جا، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ج ۵، ۱۱۸ بدیع.
- سمندر قزوینی، کاظم. تاریخ سمندر. بی‌جا، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
- شاهرودی، شیخ احمد. ایقاظ النائمین، مندرج در: شاهرودی، شیخ احمد. راهنمای دین. تهران، چاپخانهٔ حیدری، ۱۳۴۳.
- . حق المبین. به کوشش محمدحسن قدردان قراملکی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲.
- فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار خصوصی. بی‌جا، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ج ۱ (۱۲۴) بدیع) و ج ۵ (۱۲۹) بدیع).
- . تاریخ ظهور الحق. ۴، نسخهٔ خطی.
- کاتب، میرزا مصطفی. جواب لوح جناب عباس افندی. نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ دانشگاه پرینستون، مجموعهٔ ویلیام میلر، ش ۲۲۶.
- گلپایگانی، میرزا ابوالفضل. کتاب الفرائد فی بیان وجوه أقسام الدلیل والبرهان و جواب مسائل انتقد بها حضرة الشیخ عبدالسلام علی أهل الإیقان. بی‌جا، مطبعة هندیة بشارع المهدي الأزبکیة، بی‌تا.
- گلپایگانی، میرزا ابوالفضل؛ گلپایگانی، سید مهدی. کشف الغطاء عن حیل الأعداء. تاشکند، بی‌تا، بی‌جا.
- مهاجر، محسن. بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی، بخش دوم: خوان کول. فصلنامهٔ بهائی‌شناسی، س ۱، ش ۴، تابستان ۱۳۹۶.
- نبوی رضوی، سید مقداد. اندیشه‌ی اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی. تهران، انتشارات شیرازی کتاب‌ما، ۱۳۹۶.
- . دیباچه‌ای بر تاریخ جعفری، مندرج در: شیخ محمد مهدی شریف کاشانی. تاریخ جعفری. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
- . ملا محمد جعفر نراقی، میرزا حسینعلی بهاءالله و بابیان کاشان در آستانه‌ی دعوت جدید بهائی، مندرج در: شیخ محمد مهدی شریف کاشانی. تاریخ جعفری. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸.

۱. این نسخه بدون نام است و نام یادشده در بالا را نگارنده بر آن گذاشته است.

البهائية حسب رؤية المتقدين ومثقفى البهائية

الجزء الثامن: ديل هازبند

حميد فرناق، ماجستير فى الحقوق الدولية

نبذة

ديل هازبند أحد الكتاب والباحثين الذى امضى نحو تسعة أعوام فى عضوية الجماعة البهائية وتشكيلاتها وتعرف على تعليمات وأفكار الجماعة وقد إطلع فيما بعد على نقاط الضعف والأخطاء والنواقص لدى البهائية والتناقضات التى وقعت فيها والهزائم التى منيت بها هذه الجماعة وأعلن هازبند فى رسالة خاطب فيها المحفل الوطنى للبهائيين الامريكيين، قائلاً انه بعد سنوات من البحث وتحرى الحقيقة، وصل الى هذه النتيجة واتخذ قراره المحزن وهو انه لم يعد قادراً على الايمان والاعتقاد ب بهاء الله أو بأى من المؤسسات والتشكيلات التى تأسست بإسمه، من قبيل ولاية أمر الله وبيت العدل العالمى .واضاف أنه يتقن تماماً بأن البهائية عاجزة تماماً ومحكومة بالفشل فى تحقيق اهدافها وتعليماتها المزعومة بايجاد السلام والوحدة واقامة العصر الذهبى للمجتمع البشرى . هازبند لا يؤمن بعصمة ونزاهة زعماء البهائية من الخطأ ويرى ان القبول بهكذا عقيدة تقود الى الدكتاتورية والاستبداد فى بطن الجماعة البهائية .انه ينتقد بشدة مشروعية زعامة البهائية بعد عبد البهاء ويعتقد ان زعامة البهائية بعد عبد البهاء كانت ينبغى لها ان تنتقل الى اخيه محمد على افندى . ويرى هازبند ان بيت العدل (الزعامة الفعلية للبهائية فى اسرائيل) غير مشروع ويعتقد أن البهائية بعد مضى مئة وسبعين عاماً من عمرها لم تقدم اى انجاز ذو قيمة. انه يوالى البهائيين الوجدويين ويوجه انتقادات كثيرة للبهائيين.

كلمات مفتاحية

متنورى البهائية، ديل هازبند، البهائيون الوجدويون، عصمة زعماء البهائية، التكهنات الخاطئة

دراسة منهجية كتاب الايقان

سيد مقداد نبوى رضوى، ماجستير فى التاريخ الاسلامى، جامعة الشهيد بهشتى

نبذة

كتاب الايقان يعد أهم الكتب لدى البهائيين بعد الكتاب الاقدس، فهم يرون ان محتوياته وحي سماوى وأنه كلام ربانى . لقد جرى نقد هذا الكتاب حسب رؤيتين ؛ الأول ويقوم على رؤية أدلة وتأويلات بهاء الله والآخر، ويتمثل فى نقد منهجية الكتاب . يتناول هذا المقال، تدخلات البهائيين العمودية فى تنقيح الأغلط الموجودة فى كتاب الايقان حيث جرت دراسة تسع من النسخ المطبوعة أو المخطوطة لهذا الكتاب . ويمكن ادراج الاختلافات الموجودة فى هذه النسخ التسعة فى خمسة ابواب : إزاحة مكانة الميرزا يحيى المعروف ب صبح الازل؛ و تصحيح آيات القرآن المدونة بالخطأ؛ وتغيير المصطلحات ؛ وتصحيح الأخطاء اللغوية والنحوية وتصحيح الأخطاء اللغوية الفارسية . وقد جرى الاهتمام فى هذا المقال بشكل خاص بالمجموعة الاولى . وأما حذف عبارة «الكلمة المستورة» التى ترتبط برئاسة الميرزا يحيى صبح الازل الروحية على البايين وفق القرينة التاريخية الصحيحة والتى تعود الى خلافته للسيد على محمد الباب، وهى من المؤشرات على خطأ إدعاء من يظهره الله لل (ميرزا حسين على بهاء الله) والتى تعد من قيود التعليمات البابية . وما عدا هذا، فإن تصحيح الأخطاء المختلفة فى كتاب الايقان من قبل البهائيين لا توافق مزاعمهم بكونها من الوحي السماوى .

كلمات مفتاحية

ايقان، ميرزا يحيى صبح ازل، ميرزا حسين على بهاء الله، اغلاط ايقان، اصلاحات ايقان

طاهرة و معتقد البابية والبهائية

حسن ارشاد، بكلوريوس فى الاديان

نبذة

ليس خافيا على المفكرين واصحاب الرأى أن التشكيلات البهائية ركزت فى العقود الأخيرة كثيرا على شخصية فاطمة بيغم برفانى الملقبة بطاهرة قره العين، سعيها منها لإعتبارها نموذجا للمرأة البهائية التى حملت راية الدعوة للإصلاح والتحرر والتنوير وتم استغلال هذه الشخصية للاستفادة منها فى الدعاية للجماعة . ولذلك وجدنا ان هذه التشكيلات تقيم بين الآونة والاخرى ملتقيات ومؤتمرات لهذا الغرض فى خارج البلاد فتبادر الى المدح والاشادة بالرؤى التى حملتها تلك المرأة .. فى أحد تلك الملتقيات والمؤتمرات، كانت السيدة مهرانگيزكار من الخطباء، وإنها قالت فى نهاية خطابها فى المؤتمر أنه لوعادت السيدة طاهرة الى الحياة اليوم فهل كانت تشكيلات البهائية سوف ترشحها لعضوية بيت العدل؟! وذلك فى اشارة منها الى (أن النساء محرومات من الحضور فى بيت العدل - قيادة رابطة البهائية فى العالم) هذه الجملة القصيرة تسببت بشن هجمات عنيفة على المتحدث مما اضطر بيت العدل الى إصدار بيان وإخمد القضية. لقد حاولت المقالة عبر تقديم الوثائق والأدلة المختلفة، توضيح رؤى البهائية تجاه ما كانت تعتقد به طاهرة، وبالتالي تقديم رؤيتين حولها، فمن جهة كانت تلك التشكيلات تشنى على عقيدة طاهرة لأنها كانت تؤمن ب على محمد الباب الى الحد الذى يجعل بهاء الله يلعن كل من يقول عنه انه نسخ العقيدة البابية هذا من جهة ومن جهة اخرى نجده يعترض على البابين ويدين معتقداتهم وأعمالهم . ولذلك فإنه فى هذه المقالة وطبقا للوثائق المقدمة نكون قد خلصنا الى النتيجة التالية فى كلا الرؤيتين وهى أن وجود مثل هكذا تناقض فى الرؤى يجعل هذه العقيدة بعيدة عن الصدق والحقيقة.

كلمات مفتاحية

طاهرة، قره العين، الباب، البابية، البهائية، كشف الغطاء، العنف

الخاتمية الخالدة للنبي الاكرم محمد ﷺ، الجزء الأول

زينب خاتزاده

نُبذة

الايان بخاتمية النبي الاكرم محمد ﷺ يمثل أهم المعتقدات الاسلامية التي اختصت بالعديد من الآيات المباركة والأحاديث الشريفة، ومن حيث المصادر الاسلامية فان النبي الاكرم ﷺ هو الوحيد من أنبياء الله تبارك وتعالى لُقِب ب (الخاتم) الذي اختتم به الله سبحانه وتعالى الانبياء . والقرآن الكريم هو الكتاب السماوي الأخير والإسلام هو خاتمة الأديان السماوية التي اختارها الله للبشر. ولن ينسخ هذا الكتاب وهذا الدين الى يوم القيامة والمعاد ولن يبعث الله تبارك وتعالى نبيا آخر للبشرية . والى جانب هذه العقيدة الأصيلة للمسلمين، نجد جماعة من الذين لا يؤمنون بخاتمية النبي الاكرم ﷺ، ومن بينهم البهائيون الذين يحاولون الإتيان بأدلة للرد على هذه العقيدة . كُتِب الرد على شبهات البهائية، يمثل أحد المصادر لدحض تلك الأدلة التي عقب على السؤال رقم ١٥ والذي جرى تبويبه في ثمانية محاور. والهدف من المقال الحالي هو نقد وتمحيص هذه الاقسام الثمانية وتقديم العديد من المستندات في الرد على الأدلة التي اوردها كتاب البهائية في هذا المجال. في الجزء الأول من هذا المقال، تناقش الأقسام الأربعة الأولى: ضرورة تجديد الأديان وبلانهاية العلوم الإلهية، والفجوة بين الأديان السماوية، والادعاء بأن الجميع يعرفون دينهم الأخير، وآية خاتم النبيين. يتناول الجزء الثاني من هذه المقال الأقسام الأربعة التالية: الخاتمية في الاحاديث، الفرق بين النبي والرسول، المعنى الباطني للبهائية و الختمية، وتأكيد القرآن على مستقبل الأنبياء.

كلمات مفتاحية

الخاتمية، النبي، الرسول، الاسلام، البهائية.

A Methodological Review of Kitab-i-Iqan (The Book of Certitude)

Seyed Meqhdad Nabavi Razavi, MA in Islamic History

Abstract:

Kitab-i-Iqan (The Book of Certitude) is the most important book of the Baha'is after the book Aqdas. In their eyes, the material is divine revelation and the word of God. This book has been reviewed and criticized in two ways; one, the arguments and interpretations of Baha'u'llah; and the other, with a methodological approach.

In this article, 9 manuscripts or prints of the book of Iqan are examined to show the deliberate changes that Baha'is did to correct the inaccuracies in this book. The differences in these nine versions can be divided into five groups:

Eliminating the position of Mirza Yahya Subh-i-Azal;

Correcting the wrong quotes from verses of the Quran;

Changing the vocabulary;

Correction of Arabic literary errors; and

Correction of Persian literary errors.

This article deals specifically with the first group. The omission of the phrase "Hidden Word" which, according to the historical background refers to the spiritual guardianship and leadership of Mirza Yahya Subh-i-Azal over Babis and his succession to Seyed Ali Mohammad Bab. A sign of the false claim of Mirza Hussein Ali Baha'u'llah of being the Man Who Will Be Appeared by God. In addition, the correction of various inaccuracies in the book of Iqan by the Baha'is is in contradiction with their claim that this book is divine.

Keyword: Bahauallah, Iqan, Mirza Yahya, Subh-i-Azal, Iqan misquotations, Editions of Iqan, corrections to Iqan.

The Baha'i Faith in the Eyes of the Baha'i Critics and Intellectuals,

Part Eight: Dale Husband

Hamid Farnagh, Master of International Law

Abstract:

Dale Husband is one of the leading Bahai writers and researchers who learned about the Baha'i teachings during his nine years of membership in the Baha'i community and organization, and after a while observed many weaknesses, mistakes, conflicts and failures in it.

In a letter addressing the National Assembly of the Baha'is in the United States of America he said "After years of researching the truth, I finally came to the sad conclusion that I can no longer believe in Baha'u'llah or any of the institutions established under his name, such as the Guardian of the Cause of God, and Universal House of Justice. I am convinced that the Baha'is are incapable to fulfill their goals and teachings of peace, unity, and the creation of a golden age for mankind. Husband does not believe in the innocence and impunity of the Baha'i leaders, and considers accepting such a belief as a move toward dictatorship and tyranny within the Baha'i community."

He has been critical of the legitimacy of the Baha'i leadership after Abdul Baha, and believes that after Abdul Baha, the Baha'i leadership should have been entrusted to his brother, Mohammad Ali Effendi. Husband considers Universal House of Justice (the current Baha'i leadership in Israel) to be illegitimate and believes that Baha'i faith has not made any significant achievements after more than 170 years of its life.

He is an Advocate of Unitarian Baha'ism and has drawn much criticism toward the UHJ and the authoritarian Baha'ism.

Keywords: Baha'i intellectuals, Dale Husband, Unitarian Baha'is, infallibility of Baha'i leaders, false prophecies.

Tahirih and the Bábí and Baha’i Faiths

Hasan Ershad, Expert in the Islamic Studies

Abstract:

It is well known that the Baha’i organization has focused much of its propaganda on the Fatimah Begum Baraghani, nicknamed as Tahirih Qurrat al-Ayn in recent decades, as a Baha’i reformist, intellectual, and freedom-seeking model for the women in Iran. Therefore, they occasionally hold seminars abroad and praise her views. In one of these conferences, One of the invited speakers was Mrs. Mehrangiz Kar, who said at the end of her speech: “If Tahirih had been alive today, was the Baha’i organization ready to accept her as a member to the Universal House of Justice (UHJ)?!” (Because women are forbidden from entering the Universal House of Justice).

This brief sentence triggered widespread attacks on the speaker, who forced Universal House of Justice to make a statement and turn off the subject.

This article attempts to clarify the Baha’i attitudes about the beliefs of Tahirih and presenting their controversial views about her. On the one hand, Tahirih’s is praised for believing in Ali Muhammad Bab, so that Bahaullah curse anyone who says that she has abrogated Babi Faith; and on the other hand, the Baha’i sources protest and condemn Babis and their beliefs and practices. In this paper, based on the documents presented in both contexts, it is concluded that such a contradiction is against the truth and honesty.

Key words:

Tahirih, Qurrat al-Ayn, Bab, Babis, Baha’i, Kashful Ghitaee, Violence, ISIS



The Finality of the Prophet of Islam (peace be upon him) ; Part 1

Zeinab Khanzadeh

Abstract:

Belief in the finality of Prophet Muhammad (P.B.U.H) is one of the most important Islamic beliefs that has been supported by numerous Quranic Verses and Traditions (Ahadith). According to Islamic sources, the Prophet Mohammad (peace be upon him) is the only prophet who has been nicknamed as “Khatam”-the last - by God, the Almighty; meaning he is the last of the divine prophets. The Quran is also the last divine book, and Islam is the last religion revealed by God. Until the Day of Resurrection, this religion and Book will not be abrogated, and there will be no other prophet for mankind.

Apart of this genuine Islamic belief, there are groups of disbelievers, including the Baha’is, who try to refute this belief. The Bahais’ pamphlet entitled “Eliminating the Doubts” is one of the sources that addressed this in question 15 in eight sections.

The purpose of this article is to review those eight discussions and provide several documentation to answer the claims of the Baha’i writers stated in this regard. In Part 1 of this paper, the first four sections are discussed: the necessity of renewal of divine religions and the unlimited divine science, the division between divine religions, all claims their religion the final religion, and the verse of Khatam al-Nabi’ain. Part 2 of this paper discusses the next four sections: finality in the traditions, the difference between the Nabi and the Rasul, the intrinsic meaning of first and finality, and the Qur’an’s emphasis on the coming of the prophets.

Keywords:

Finality, Prophet Muhammad, Islam, Baha’i



In the Name of God

- The Finality of the Prophet of Islam (peace be upon him)
- Tahirih and the Bábí and Baha'í Faiths
- The Baha'í Faith in the Eyes of the Baha'í Critics and Intellectuals, Part eight: Dale Husband
- A Methodological Review of Kitab-i-Iqan (The Book of Certitude)

**BAHA'I
SHENASI**
Quarterly cultural & social periodical

Baha'í Research, Quarterly cultural & social periodical

In Charge Manager: Abdulhossein Fakhari

Chief Editor: Mahdi Habibi

Manager Director: Masuod Monfared

Artist Manager: Mohammad Gogani

Editor: Mohammad Ali Masomi

Layout: Shirin Gogani

Cover Designer: Elham Bakhshi

Address: No 13, Alley 12,, Abozar St., Khaje Abdollah Ansari St., Shariati Ave, Tehran, Iran

No. 11, Autumn 2019

Tel: 00982122898425

www.bahaimag.com

editor@bahaimag.ir

